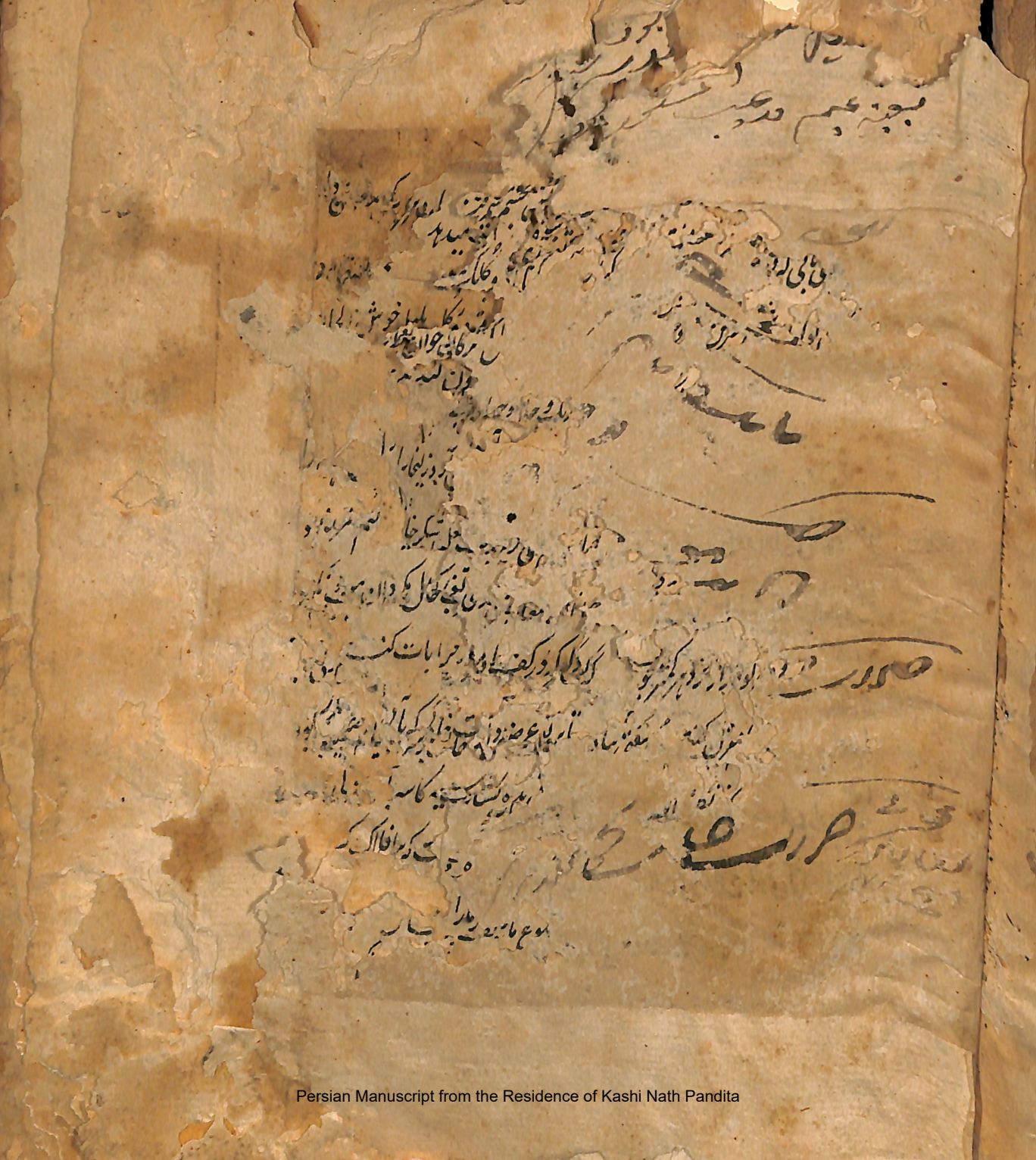


Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita



Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را — بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت — کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب — چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است — بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم — که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی — جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خا را

نصیحت گوش کن جانان کز جان دوست تر دارند — جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو — که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را

بعزم توبه گفتم روی در مستی بیاد آورد — قدح اول بیاد نرگس مست تو یغما را

نه بر رخسار تو افشاند فلک عقد ثریا را — که بر فرقم تو افشاند بدست هجر یلدا را

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما — آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

کی دهد دستان این غرض باربد که همدستان شوند — خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده — باز کرده دیده بر آید چیست فرمان شما

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

زنا خجد شکنش چه خوب افتاد در دلها

بر سر ما

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

نهان کس اندان آن رازی کز و سازند محفلها

دری گر همی خواهی از و غایب مشو حافظ

متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل
[illegible]

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
[illegible]

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
باد دوستان مرد [illegible]

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کین کیمیای هستی [illegible]

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند
[illegible]

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
دلها که در کف اوست [illegible]

آئینهٔ سکندر جام جم است و بشکر
تا بر تو عرضه دارد [illegible]

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت [illegible]

حافظ بخود نپوشید این خرقه می آلود
[illegible]

ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

بملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

[illegible] آرزو [illegible] کنید زینهارای دوستان جان من و جان شما

[illegible] مهربرد از ما بگو کای سرحق ناشناسان کوی میدان شما

[illegible] دور ما بساط قرب هست دوریست بندهٔ شاه شهایم و ثنا خوان شما

[illegible] ای ساقیان بزم جم گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما

[illegible] بدور ما نکست طرفی نه بست از عافیت به که نفروشند مستوری بمستان شما

[illegible] آلود ما بیدار خواهد شد مگر زانکه ز دیده آب روی خشان شما

[illegible] از خت کاشته بوکه بوی نشنوم از باغ و بستان شما

تا بویم هیچ کرد و زن خاک ایوان شما

[illegible] دعای شنو و آمین بگوی

[illegible] ربی تا باد لعل شکر افشان شما

[illegible] صاحبدلان خدا را درد ما که راز پنهان خواهد شد آشکارا

[illegible] ما شرط برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را

ده روز مهر گردون افسانه است افسون نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حافظا کر پای بوس شاه دست میدهد

رونق عهد شبابست دگر بستانرا — میرسد مژده گل بلبل خوشخوانرا

ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی — خدمت ما

در سر زلف ندانم که چه سودا داری — باز

کر چنین جلوه کند مغبچه باده فروش — خم

ای که بر مرکب تمکین ز غرور اچوکان — مضطرب حال کمدان

ترسم آن قوم که بر دردکشان می خندند — سحرگه ترابات کنند

ای مردان خدا باش که در کشتی نوح — قاف

واز خانه گردون بدر وان مطلب — کاین

هر گرا خوابکه آخر بدوشت خاکست — گو

بکمانی من سند مصرآن توشد — کا

دام

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مکران آن شهاب ثاقب مددی کند خدارا

رخ همچو ماه تابان دل همچو سنگ خارا

نظری بکن بحالش بت دلربا خدارا

بدهد زلف جانان بُود در شام مارا

زفریب او میندیش غلطی بکن نگارا

تو ازین چه سود داری که نمیکنی مدارا

به پیام آشنایان بنواز د آشنارا

جان و دل آمیخته اند زلف و خالت در بلا

کس ندیده در جهان جز گشتگان کربلا

ترک مستوری و زهدت کرد باید اولا

پنج روز ایام عشرت را غنیمت دان بلا

چندان بود کرشمه و ناز بهی قدان — کاید عجبلوه گر کند هر دم
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق — ثبت است بر جریده عالم دوام ما
مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست — زآنرو سپرده اند بمستی زمام ما
ای باد اگر بکلبهٔ احباب بگذری — زنهار عرضه ده بر جانسلام ما
کو نامه یا پیام بعمدا چه می برے — خود آید آنکه یاد نیاید پیام ما
دریای اخضر فلک و کشتی هلال — هی بستگند غرق نعمت تا بنام او
حافظ ز دیده دانهٔ اشکی همی فشاند — باشد که مرغ صبر فرو خصد دام ما
ساقیا برخیز و در ده جام را — کاین خماری میرود از سر بیام ما

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

[illegible] خانه آمد پیرما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما

[illegible] گبه چون آیم چون روبسوی خانه خمار دارد سوی ما

[illegible] مغان ما نیز هم منزل شویم کاین چنین رفته است در عهد ازل تقدیر ما

[illegible] داند که دل در بند نلفت چون خوشست عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

[illegible] آیت آتش رخ لطف ترا کشف کرد زان سبب خط لطف خوبی نیفزاید بر تصویر ما

[illegible] با مسیح در گهرد شبی آه آتش بار و سوز ناله شبگیر ما

[illegible] تو آمد شد جهان بر من سیاه نیست از سودای زلفت پیش از بن توقیر ما

[illegible] جمعیت بدام افتاد مسلمانان ز زلف کی شادی ز دست ما بشد تا باز گیرد ما

[illegible] جهان بگیرد رحم کن بر جان خود بر ما مگیر و کن ازین تدبیر ما

[illegible] در میخانه خواهم کشت چون حافظ مقیم تا در آنجا [illegible]

چون خرامان [illegible] آن یار طریقت پیرما

[illegible] می زند بی جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

[illegible] وقت خوش و ریحان با یار دیدگر دایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

صوفی که آینهٔ صافست جام را تا بنگری صفای مرقع چه دا

رازی درون پرده ز رندان مست پرس کین حال نیست صوفی عالیمقا

غمّاز نگار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام

من آن زمان طمع ببریدم ز عافیت کآدم بهشت روضه دار السلا

در عشق نقد کوش که چون آنجو نماند کین دل نهاد بر کف عشقش زمام را

در بزم دور یک دو قدح درکش و برو یعنی طمع بدار وصال دوام را

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر پیرانه سر مکن هنر ننگ و نام را

ما را بر آستان تو بس حق خدمتست ای خواجه باز بین به ترحم غلام را

حافظ مرید جام می است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکرخا

غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل که پرسشی نکند عندلیب شید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita



Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نغز گفت آن بت در سایچه باده فروش منادی روی کسی خورد که صفائی دارد

محرم دارد دلم کین مگس قند پرست تا هوادار تو شد فرهای دارد

خسرو احافظ درگاه نشین فاتحه خوان

از زبان تو تمنای دعائے دارد

مسلمانان مرا وقتی دلی بود که با او گفتمی گر مشکلے بود

بگردابی چو افتادم در چشم بتدبیرش امید ساحلی بود

من آشفته را در هر بلائی رفیقی کاردان قابلی بود

دل همدرد و یار مصلحت بود که استظهار هر صاحبدلی بود

سرشکم در طلب دُرها بیفشاند ولی از وصل او جایم تهی بود

زمن ضایع شد اندر کوی جانان چه دامن گیر یارب منزلی بود

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد حدیثم نکته هر محفلی بود

هنرهای عیب حرمان نیست لیکن زمن محروم تر کی سایلی بود

بدین مست پریشان رحمت آرید که وقتی کاردانی کاملی بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بجز دلی که توان کرد صید اهل نظر بقید دام نگیرند مرغ دانا را

مرا ز چه سبب رنگ آشنائی نیست سهی قدان و سیه چشم و ماه سیما را

چو با حبیب نشینی و باده پیمائی بیاد آر محبان باده پیما را

بچه نیفقد زتوان گفت در جمالتو عیب که خال مهرو وفا نیست روی زیبا را

بشکر صحبت احباب روشنائی بخش بیاد آر غریبان دشت صحرا را

در آسمان چه عجب گر بگفته حافظ

سماع زهره برقص آورد مسیحا را

ای کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

چه نسبت است بنوا هدی صلاح و تقوی را سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

مقام رصومعه با فرقه و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

چو گل بمیش با خاک آستان شما ست کجا رویم بفرما ازین جناب کجا

ببین بسیب زنخدان که چاه در راه است کجا همیروی ایدل بدین شتاب کجا

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

رقیب آزار ما فرمود جای آشتی نگذاشت
مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد

مرا روزی ازل کاری بجز رندی نفرمودند
بر این خدمت که ایجاد [illegible]

حذار ای محتسب بی‌باد دف در بی‌نمی‌بخشند
که سازشرع بین [illegible]

شراب لعل و جای امن و یاری مهربان ساقی
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

مجال من همین باشد که پنهان غنچه‌اش ورزم
کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد

بیا تا در صف رندان بنالیم خیز می‌نویسیم
که کار ما ازین بر نیچ دیگرگون نخواهد شد

مشو ای دیده نقش غم ز لوح سینه حافظ
که زخم تیغ دلدار است و زنگ خون نخواهد شد

مرا بر رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

کمال صدق محبت بین نه نقص گناه
که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند

ز عطر حور بهشت آن زمان برآید بوی
که خاک میکده ما عبیر جیب کند

چنان بزد ره اسلام غمزه ساقی
که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

کلید گنج سعادت قبول اهل دلست
مباد کس که درین نکته شک و ریب کند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

غزل دیگر که حافظ نکته دانست

که ما دیدیم محکم غافلی بود

مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید
کز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوست
زده ام قرعه که فریادرسی می آید

ز آتش وادی ایمن نه منم محرم و بس
موسی انجا باید قبسی می آید

جرعه ده که بمیخانه ارباب کرم
هر حریفی ز پی ملتمسی می آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید

پای سعی نیست در کوی تو اشک کاری نیست
هر کس انجا بطریقی هوسی می آید

خبر بلبل این باغ بپرسید که من
ناله سیشنوم کز قفسی می آید

دوست را گر چه بپرسیدن بیمار غمست
کو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید

یار دارد سر آزردن حافظ یاران
شاهبازی بشکاری مگسی می آید

مرا هر سیه چشمان زسر بیرون نخواهد شد
قضای اسمانست این دیگر کون نخواهد شد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بوقت سرخوشی از آه و نالهٔ عشاق — بصوت نغمه و چنگ و چغانه یاد آرید
چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی — ز عاشقان سرود و ترانه یاد آرید
چو در میان مراد آورید دست امید — ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید
سمند دولت اگر تند و سرکش است ولی — ز مهربان سبکتازیانه یاد آرید

بوجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال
ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید

مژده ایدل که دگر باد صبا باز آمد — هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد
برکش ای مرغ سحر نغمهٔ داودی باز — که سلیمان گل از طرف چمن باز آمد
لاله بوی می نوشین نشنید از دم صبح — داغ دل برد بامید دوا باز آمد
عارفی کو که کند فهم زبان سوسن — تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد
چشم من در پی آن قافله بس اشک بشید — تا بگوش دلم آواز درا باز آمد
مردمی کرد و کرم بخت خداداد من — کان بت سنگدل از بهر خدا باز آمد
گرچه حافظ در بخشش زد و پیمان بشکست — لطف او بین که بصلح از در ما باز آمد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شبان وادی ایمن کجی رسد بمراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند

ز دیده خون بچکاند فسانهٔ حافظ
که یاد وقت شباب و زمان سئیب کند

معاشران گره از زلف یار باز کنید شب خوش است بدین حیله اش دراز کنید

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند وان یکا دبخوانید و در فراز کنید

رباب و چنگ بیانگ بلند میگویند که هوش و گوش بپیغام اهل راز کنید

بجان دوست که غم نرود نه شما ندرد کرا اعتماد بر الطاف کارساز کنید

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است چو یار باز نماید شما نیاز کنید

نخست موعظه صحبت این خرفست که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده بعشق برو چو مرده بفتوی ما نماز کنید

وگر طلب کند الغامی از شما حافظ
حوالتش بلب یار دلنواز کنید

معاشران ز حریف شبانه یاد آرید حقوق بندگی مخلصانه یاد آرید

بوقت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اگر بره گذری بکدم از هوا داری — چو گرد در پیش افتم چو باد بگریزد

وگر کنم طلب نیم بوسه صد افسوس — ز حقه دهنش چون شکر فرو ریزد

فراز و پست بیابان عشق دام بلاست — کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد

تو عمر خواه صبوحی که چرخ شعبده باز — هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد

بر آستانهٔ تسلیم سر بنه حافظ

که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود — طلب از گم شدگان لب دریا میکرد

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید — دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

مشکل خویش که بر پیر مغان بردم دوش — گو بیاید بنظر حل معما میکرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست — و اندر آن جام دو صد گونه تماشا میکرد

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند — جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد

گفتم این جام جهانبین بتو کی داد حکیم — گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

من و صلاح و سلامت کس این گمان نبرد — که کس ببندد خرابات طرف آن نبرد
من این مرقع و دیرینه بهر آن پوشم — که زیر خرقه کشم باده کس گمان نبرد
مباش غرّه بعلم و عمل فقیه مدام — که هیچکس ز قضای خدای جان نبرد
مشو فریفته زنگ و بوق قدح درکش — که زنگ غم ز دلت جز مغان نبرد
اگرچه باده بود پاسبان تو ایدل — بهوش باش که نقد تو پاسبان نبرد
من ضعیف چگونه غم تو بردارم — که بار هجر تو این جان ناتوان نبرد
فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک — کسی نبود که دستی ازین دعا نبرد
گذار بر ظلمات است مصرائی گو — مباد کآتش محرومی آب ما نبرد
دل ضعیفم ازان میکشد بطرف چمن — که جان ز مرگ به بیماری صبا نبرد
طبیب عشق منم باده خور که این معجون — فراغت آرد و اندیشه خطا نبرد

بسوخت حافظ بیچاره کس بیاد نکفت
مگر نسیم پیامی حذا بر او نبرد

اگر روم به پیش فتنها برانگیزد — در آشتی ظلم او بنگینه برخیزد

اگره

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جمیله است عروس جهان ولی هشدار — که این مخدره در عقد کس نمی آید

طمع ز فیض کریمش مبر که خلق کریم — گنه نپرسد و بر عاشقان نبخشاید

مقیم حلقهٔ ذکر است دل بدان امید — که حلقه ز سر زلف یار بگشاید

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند — یکی همیره و دو دیگری همی آید

ترا که حسن خداداده است حجله و بخت — چه حاجت است که مشاطات بیاراید

چمن خوشست و هوا دلکشست می بینش — کنون بجز دل خوش هیچ در نمی آید

بلا به کعبتش ای ماه رخ چه باشد اگر — بیک کرشمه دل خسته ام بیاراید

بخنده گفت که حافظ ایرا همیشه

که بوسه تو رخ ماه را بیالاید

آن یار کز و خانه ما جای پری بود — سرتا قدمش چون پری از عیب بری بود

دل گفت زو کشم کنم این شهر زبویش — بیچاره ندانست که یارش سعری بود

منظور خردمند من آنماه که او را — با حسن ادب شیوهٔ صاحب نظری بود

از چنگ منش اختر بدمهر بدر برد — آری چه کنم دولت دور قمری بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ببدلی در همه احوال خدایا او دار او بلندیش و ازو در تماشا میکرد

گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد

ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدایک شکر بخند
جایکه یار من شکر خنده دم زند ای پسته کیستی تو حذار ابجود مخند
گر لطف می نمائی و گر طعنه میزنی ما نیستیم معتقد مرد خود پسند
زآشفتگی حال من اگاه کی شود آنرا که دل نگشت گرفتار این کمند
خواهی که برنخیزد از دیده رود خون دل در وفای صحبت دردی کشان مبند
بازار شوق گرم شد آنشمع رخ کجاست تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند

حافظ چو ترک غمزهٔ خوبان نمیکنی
دانی کجاست جای تو تبریز یا خجند

اگر بباده رنگین دلم کشد شاید که بوی خیر ز زهد ریا نمی اید
جهانیان همه گر منع میکنند از عشق من آن کنم که خداوند کار فرماید

تمت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کوس لوذولی از بام سعادت بزنم کز به بینم مه نو از سفرم بازآمد

آرزومند رخ یار چو ماهم حافظ

همتی تا بسلامت ز درم بازآید

ابر آزادی برآمد باد نوروزی وزید وجه می میخواهم و مطرب که میگوئی رسید

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام ای فلک این شرمساری تا بکی باید کشید

قحط جود است آبروی خود نمی باید فروخت ور بهائی او سبوی باده می باید خرید

گویا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق گوشه گیران از طمع از عافیت باید برید

بالبی او صد هزاران خنده آمد گل بباغ گر کریمی گویا در گوشه بوئی بشنید

دامنی گر چاک شد در عالمی رندی چه باک جامه در نیکنامی نیز می باید درید

این لطافت گر لب لعل تو من گفتم که گفت وین تطاول گر ز لف تو من دیدم که دید

تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد

اینقدر دانم که از شصت ترش خون میچکید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اوقات همان بود که با دوست بسر رفت باقی همه بیحاصلی و بی خبری بود

عذری بنه ای دل که تو درویشی اورا در مملکت حسن سر تاجوری بود

خود را بکشد بلبل ازین رشک که گل را بادا صبا وقت سحر جلوه گری بود

تنها نه زراز دل ما پرده برافتاد تا بود فلک شیوه او پرده دری بود

خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن افسوس که آن گنج گهر رهگذری بود

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود

اگر آن طایر فرخ ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

دارم امید بدان اشک چو باران دیگر برق دولت که برفت از نظرم باز آید

آنکه تاج سرمن خاک کف پایش بود از خدا میطلبم تا بسرم باز آید

گر نثار قدمی یار گرامی نکنم گوهر جان بچه کار درکم باز آید

خواهم اندر عقبش رفت بیاران عزیز شخصم ار باز نیاید خبرم باز آید

ما لعل و طلب چیست و شکر خواب صبوح در نه گر بشنود آه سحرم باز آید

کوس

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بر سر آنم که گر از دست برآید — دست بکاری زنم که غصه سر آید

مُنزل دل نیست جای محنت اغیار — دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت احکام ظلمت شب یلدا — نور امید است صبح خیزی و خورشید خواه بوکه برآید

بر در ارباب بیمروت دهر — چند نشینی که خواجگی بدر آید

ترک گدائی مکن که گنج نیابی — از نظر رهروی که در گذر آید

صالح و طلاح متاع خویش نمودند — تا که قبول افتد و چه در نظر آید

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر — باغ شود سبز و سرخ گل بسر آید

غلغل حافظ درین بساط چه محنت
هر که بمیخانه رفت بی خبر آید

آنرا که جام صاف ز صهبا شید دهند — میدان که در حریم حرم جا شید دهند

صوفی مباش منکر رندان که بر عشق — روزی ازل بمردم قلاش میدهند

ساقی بیار بادهٔ گلرنگ مشک بوی — کار ثواب عقل زحمت اوباش میدهند

از لذت حیات ندارد تمتعی — امروز هر که وعده بفردا ش میدهند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت بصدش حال پریشان دل کرد

ساربان بار من افتاد خدا را مددی که امید کرمت بر دل محمل کرد

روی خاکی و نم اشک مرا خوار مدار چرخ فیروزه خم خانه ما ازین گل کرد

نزدی شاه رخ دولت شد امکان
حافظ چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح بشارت بمهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید

سپهر دور خوش اکنون زند که شاه آمد جهان بکام خود اکنون رسد که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش چو مرد راه رسید

کجاست صوفی دجال شکل ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

عزیز مصر بر غم برادران غیور ز قعر چاه برآمد بمارج جاه رسید

صبا بگو که چها بر سرم ز آتش عشق ز آتش دل سوزان و دود آه رسید

مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول ز یمن ورد شب و درس صبحگاه رسید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

یاد باد آن صحبت شبها که با زلف تو ام — بحث درس عشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار — دست اندر گردن ساقی سیمین ساق بود

پیش ازین کاین سقف سبز طاق مینا برکنند — منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد — ما بامید و محتاج بودیم او بما مشتاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد — دوستی و مهر یک عهد یک میثاق بود

بر در شاهی گدائی نکته‌ئی درکار کرد — گفت برهر در که نشستم خدا رزاق بود

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید — از یار آشنا سخن آشنا شنید

این غمگسار من — کز غمگسار من سخن ناسزا شنید

یارب کجاست محرم رازی که یکزمان — دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید

ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن — کاین گوشه بس حکایت شاه و گدا شنید

ما می بیاک چنگ نه امروز میخوریم — صد بار پیر میکده این ما جرا شنید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مطرب بساز پردهٔ عشاق مینوا کاز ناله مینواست نوا باش میدهد

حافظ ترک جنت فردوس میکند

کز در حریم وصلتو یاد اش میدهند

باب روشن می عارفی طهارت کرد علی الصباح که میخانه زار یارت کرد

همین که ساغر زرین خور نهان کردند هلال عید بدور قدح اشارت کرد

خوش آن نماز و نیاز کسی که از سر درد ما ب دیده و خون جگر طهارت کرد

بروی یار نظر کن بدیده منت دار که کار دیدهٔ من هم از سر بصارت کرد

دلم بحلقهٔ زلفت بجان خرید آشوب چه دید سود ندانم که این تجارت کرد

بیا بمیکده وضع غریب جام ببین اگرچه چشم ما از سر حقارت کرد

نشان عهد محبت زجان حافظ جوی اگرچه خون دل محنت تو غارت کرد

اگر امام جماعت طلب کند امروز

جز د هید که حافظ بی طهارت کرد

پیش از مینت پیش ازین اندیشهٔ عشاق بود مهر ورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود

یاد باد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی — بدلپسندی نقش نگار ما نرسد

هزار نقد بازار کاینات آرند — یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد

در ین قافله عمر اگنجان رفتند — که گرد شان بهوای دیار ما نرسد

دلا ز طعن حسودان مرنج ایمن باش — که بد بنخاطر امیدوار ما نرسد

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را — غبار خاطر ازره گذار ما نرسد

بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصهٔ او

بسمع پادشهِ کامگار ما نرسد

بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد — دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد

از بهر بوسه بر لبش جان همی دهم — ایمن همی ستاند و آنم نمیدهد

مردم ز اشتیاق درین پرده را چه نیست — یا هست پرده دار نشانم نمیدهد

زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین — کانجا مجال باد وزانم نمیدهد

چندانکه بر کنار چو پرکاری شدم — دوران چو نقطه ره بمیانم نمیدهد

شکر بصبر دست دهد عاقبت ولی — بد عهدی زمانه امانم نمیدهد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ساقی بیار کہ عشق ندا میکند بلند — کآنکس کہ کفت قصۂ ما ہم ز ما شنید

پند حکیم عین صوابست و محض خیر — فرخندہ بخت آنکہ بسمع رضا شنید

سر خدا کہ سالک عارف بکس نکفت — در حیرتم کہ باده فروش از کجا شنید

خوش میکنم بباده مشکین مشام خویش — کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

هر صبح ما جرای من و دل شمال کفت — هر شام کفت وکوی مرا از صبا شنید

بشنید هر چه کفتم و بکذشت و این عجب — سلطان ندیده ام که حدیث کدا شنید

این خود سزا نبود دل حق کذار من — کر غمکسار خود سخن ناسزا شنید

ما باده زیر خرقه نه امروز میکشیم — بس روزها رشد که کنبد چرخ این بنید

حافظ وظیفه تو دعا کفتن و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید

بحسن خلق و وفا کس بیار ما نرسد — ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

اکرچه حسن فروشان بجلوه آمده اند — کسی بحسن و ملاحت بیار ما نرسد

بکی صحبت دیرین که هیچ محرم راز — بیار یکدلت و حق کذار ما نرسد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلبرکه جان فرسود زد کار دلم نکشود زد — نومید نتوان بود زو باشد که دلداری کند

گفتم گره نکشوده ام زان طره تا من بوده ام — گفتا که من فرموده ام تا با تو طراری کند

پشمینه پوش تند خو کز عشق نشنیده ست بو — از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان — سلطان کجا عیش نهان با رند بازاری کند

زان طره پر پیچ و خم سهلست کردن پیچ هم — از بند و زنجیرش چه غم کان مه عیاری کند

شد لشکر غم بیعدد از بخت میخواهم مدد — تا فخر دین عبد الصمد باشد که غمخواری کند

با چشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
کان چشم شوخ شنگ او بسیار پیکاری کند

انگه رخسار ترا رنگ گل نسرین داد — صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

وانگه گیسوی ترا رسم تطاول آموخت — هم تواند کرمش داد من غمگین داد

من همانروز ز فرهاد طمع بریدم — که غمان دل شیدا بکف شیرین داد

گنج زر گر نبود گنج قناعت باقیست — انکه آن داد بشاهان مکدایان این داد

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن — هر که پیوست بدو عمر خودش کابین داد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جان میدهم زهر یکی بوسه از لبش — جان می برد روان و روانم نمیدهد

گفتم روم بخواب و — به بینم جمال دوست

حافظ از آه و نالهٔ — امانم نمیدهد

از دیده خون دل همه بر روی ما رود — بر روی ما ز دیده به بینی چها رود

ما در درون سینه هوای نهفته ایم — بر باد اگر رود سر ما زآن هوا رود

بر خاک راه یار نهادیم روی خویش — بر روی ما رواست اگر آشنا رود

سیلیست اشک دیده و هر کس که بگذرد — گر خود دلش ز سنگ بود هم ز جا رود

ما را ز آب دیده شب و روز ما جراست — زآن ره کذر که بر سر کویش چرا رود

خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک — گر ماه مهر پرور من در قبا رود

حافظ بکوی میکده — دایم بصدق دل

چون صوفیان صومعه — دار الصفا رود

آن کیست کز روی کرم با من وفا داری کند — بر جای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند

اوّل بیانگ خیک نی آرد بدل پیغام وی — وانکه بیک پیمانه می با من وفا داری کند

دیگر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بفشان جرعهٔ بر خاک اهل شوکت پرسان — که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد

چه افتاده در این صورت که هر سلطان معنی را — درین درگاه می بینم که سر بر آستان دارد

چه عذر بخت خود خواهم — که آن عیار شهر آشوب
تلخی گشت حافظ را — شکر در دهان دارد

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد — که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید — که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد

بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی — که سودها کنی ارین سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون — کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی — غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

بیا که چارهٔ ذوق حضور و نظم امور — بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی — چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

کر این نصیحت رندانه بشنوی حافظ
بشاه راه طریقت گذر توانی کرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند خاصه اکنون که صبا مژده فروردین داد

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد
در فراق رخت ای خواجه قوام الدین داد

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد بهار عارضش خطی بخوبان ارغوان دارد
غبار خط بپوشاند خورشید رخش یارب بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد
ز چشمت جان نشاید برد کز هر سو که می بینم کمین در گوشه کرده دست و تیر اندر کمان دارد
ز خوف هجر ایمن شو اگر امید آن داری که از چشم بلاندیشان خدایت در امان دارد
چو عاشق می شدم گفتم که برم کوه صبر مقصود ندانستم که این دریا چه موج بیکران دارد
خدارا دامن بستان ازو ای شحنه مجلس که می با دیگران خورد است و ما را سرگران دارد
چو دام طره افشاند ز گرد خاطر عشاق بغمزه صبا کوئی که رازما نهان دارد
ز قد سرو دلجویت مکن محروم چشم را باین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد
بفتراک ار همی بندی خدارا زود صیدم کن که آهستهاست در تاخیر طالب را زیان دارد
چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل که بر گل اعتمادی نیست کر حسن جهان دارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چون غزلهای خوش و دلکش حافظ شنوم
کر کمالش نشنود شعر نگوید نجند

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد
که خاک میکده عشق را زیارت کرد

نماز در خم آن ابروان محرابی
کسی کند که نجوتاب دل طهارت کرد

مقام اصلی ما گوشه خرابات است
خدایش خیر دهاد انکه این عمارت کرد

بهار باده چون لعل صیست جوهر عقل
بیا که سود کسی برد کین تجارت کرد

فغان که نرگس مخمور شیخ شهر افروز
نظر بدرد کشان از سر حقارت کرد

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ
اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد

باشد ایدل که در میکده ها بکشایند
گره از کار فروبسته ما بکشایند

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند

بصفای دل رندان صبوحی زدگان
بس در بسته بمفتاح دعا بکشایند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بر سر بازار جانبازان منادی بشنوید — بشنو ای سیدای ساکنان کوی رندان بشنوید

دختر رز چند روزی شد که از ما گم شده است — رفت تا گیرد سر خود هان و هان حاضر شوید

جامه دارد ز لعل و نیم تاجی از حباب — عقل و دانش می برد تا ایمن از وی کم شوید

هر که این تلخم دهد حلوا بهایش جان دهم — ور بود پوشیده و پیدا بدوزخ در روید

دختر شش کرده نیز و تلخ و — گلرنگست مست

کز بیایندش بسوی — خانه حافظ برید

بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند — گر ببالای بلند ازین و بخم برکند

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بکشا — که برقص آوردم آتش رویت چو بسیند

هیچ روئی نشود آئینه چهره بخت — مگر آنرو که بمالند در آن سم سمند

گفتم اسرار غمت هر چه بود گو میباش — صبر ازین بیش ندارم چه کنم تا کی و چند

مکش آن آهوی مشکین مرا ای صیاد — شرم ازان چشم سیه دار و مبندش بکمند

من خاکی که ازین در نتوانم برخاست — از کجا بوسه زنم بر لب آن قصر بلند

باز بندان دل شیدا بکمیسوی دراز — زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

پرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

از راه دلم مرغ نظر گشت هوا گیر ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد

درد اکه ازان آهوی مشکین سیه چشم چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد

از ره گذری خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ژرگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد بس کشته دل زنده که بر یکدگر افتاد

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با دُردکشان هر که در افتاد بر افتاد

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد

باری غم او عرضه بهر کس که نمودند عاجز شد و این قرعه بنام بشر افتاد

حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

بس طرفه حریفی است کش اکنون بسر افتاد

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد که تاب من بجهان طرهٔ فلانی داد

دلم خزانهٔ اسرار بود دست قضا درش ببست و کلیدش بدوستانی داد

شکسته وار بدرگاهت آمدم که طبیب بموميائی لطف تو ام نشانی داد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب — تا همه شعبدگان زلف دوتا بکشایند

نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید — تا حریفان همه خون از مژه ها بکشایند

در میخانه ببستند خدایا مپسند — که در خانه بتزویر و ریا بکشایند

حافظ این خرقه که داری تو بمی فردا

که چه زنار زیر بجفا بکشایند

بکوی میکده یارب سحر چه مشغله بود — که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است — بنالهٔ دف و نی در خروش و غلغله بود

که در آن حلقهٔ جنون میرفت — ورای مدرسه و قیل و قال مسئله بود

چو گفتمش بلبم بوسه حوالت کن — بخندهٔ گفت کیت با من این معامله بود

دل از کرشمهٔ ساقی بشکر بود ولی — ز نامساعدی بختم اندکی گله بود

قیاس کردم ازان چشم جادوانه مست — هزار ساحر چون سامری در کله بود

ز ناخنم نظر سعد در رباب که دوش — میان ما و رخ یار من مقابله بود

دهان دوست که درمان درد حافظ را — فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر — آری شود ولیک بخون جگر شود

این سرکشی که از سر سرو بلند تست — کی با تو دست کوته ما در کمر شود

از هر کناره تیر دعا کرده ام روان — باشد کزان میانه یکی کارگر شود

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من — آری بمن لطف شما خاک زر شود

خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه — کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود

و این قصر سلطنت که تو اش ماه منظری — سر بار آستانهٔ تو خاک در شود

ای دل حدیث ما بر دلدار باز گوی — لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود

در منکنای حیرتم از بخت رقیب — یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی — مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش — رو شکر کن مباد کزین هم بتر شود

حافظ چو نافهٔ سر زلفش بدست تست
دم در کش ار نه باد صبا را خبر شود

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد — نفس ببوی خوشش مشکبار خواهم کرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

تنش درست دلش شاد باد از دولت — که دست داد ش و یاری بما توانی داد

برو معالجه خود کن که ای نصیحت گوی — شراب و شاهد و ساقی کرا زیانی داد

گذشت بر من مسکین و یار قصبان گفت

دریغ حافظ مسکین من که جانی داد

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد — وجود نازکت آزرده گزند مباد

سلامتی همه آفاق در سلامت تست — بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

درین چمن چو درآید خزان یغمایی — رهش بسرو و سهی قامت بلند مباد

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد — مجال طعنه بدین و بدپسند مباد

هر آنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند — بجز بر آتش غم جسم او سپند مباد

جمال صورت و معنی زیمن صحبت تست — که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

شفا رنگفته حافظ شکر فشان لب چوی

که حاجت بعلاج گلاب و قند مباد

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود — و این راز سربهفته بعالم ثمر شود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلا چو هر شدی حسن و ناز کی مفروش که این معامله در عالم شباب رود
سواد نامه موئی سیاه چون طی شد بیاض کم نشود گر صد اختصاب رود

حجاب راه توئی حافظ از میان برخیز
خوشا کسی که درین راه بی حجاب رود

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآمد ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید
نسیم بر سر کاکل شکند کلاله سنبل چو از میان چمن بوی آن کلاله برآید
حکایت شب هجران نه آن حکایتهاست که شمه ز بیانش بصد رساله برآید
کرت چو نوح نبی هست صبر در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله برآید
بگرد خوان نکون فلک طمع نتوان داشت که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید
بسعی خود نتوان یافت گوهر مقصود خیال بود که این کار بی حواله برآید

نسیم وصلتو گر بگذرد به تربت حافظ
ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقا که آن ندارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هرا بروی که اندر ختم زد انش و دین — نثار خاک رهش آن نگار خواهم کرد
صبا کجاست که این جان غون گرفته چو گل — فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد
چو شمع صبح دمم شد ز مهر او روشن — که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد
بباد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت — بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

چو دست بر سر زلفش زنم بتاب رود — ور آشتی طلبم با سر عتاب رود
چو ماه نو ره نظارگان بیچاره — زند بگوشهٔ ابروه در نقاب رود
شب شراب خرابم کند ز بیداری — وگر بروز شکایت کنم بخواب رود
طریق عشق پر آشوب و آفت ایدل — بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر — کلاه داریش اندر سر سراب رود
مرا تو عهد شکن خوانده و میترسم — که با تو روز قیامت همین خطاب رود
گدائی در جانان بسلطنت مفروش — کسی ز سایهٔ این در بآفتاب رود

دیلاپور

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

رسیدن گل و نسرین بخیر و خوبی باد بنفشه شاد و ش آمد سمن صفا آورد

صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست که مژده طرب از گلشن سبا آورد

علاج ضعف دل من کرشمه ساقیست ازین جهت که طبیب آمد و دوا آورد

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

بتنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله برمن درویش یک قبا آورد

فلک غلامی حافظ کنون بطوع کند

که التجا بدر دولت شما آورد

جمالت آفتاب هر نظر باد ز خوبی روی خوبت خوبتر باد

همای زلف شاهین شهپرت را دل شاهان عالم زیر پر باد

کسی کو بسته زلفت نباشد چو زلفت درهم و زیر و زبر باد

دلی کو عاشق رویت نباشد همیشه غرق در خون جگر باد

چو لعل شکرینت بوسه بخشد مذاق جان من زو پر شکر باد

بتا چون غمزه ات ناوک فشاند دل مجروح من پیشش سپر باد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم — یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

هر شبنمی درین ره صد بحر آتشین است — درد اکه این معما شرح و بیان ندارد

سر منزل قناعت توان ز دست دادن — ای ساربان فرو کش کین بره کران ندارد

ذوق جنان ندارد دلی که دوست زندگانی — بی دوست زندگانی ذوق جنان ندارد

چنگ خمیده قامت می خواندت بعشرت — بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد

احوال کج قارون کاتیام داد بر باد — با غنچه باز گویند تا زر نهان ندارد

ایدل طریق رندی از محتسب بیاموز — مست است در حق او کس این گمان ندارد

کس در جهان ندارد دیگ پنده همچو حافظ

زانرو که چو تو شاهی کس در جهان ندارد

چه مستی است ندانم که رو بما آورد — که بود ساقی و این باده از کجا آورد

چه راه میزند این مطرب مقام شناس — که در میان غزل قول آشنا آورد

تو نیز باده بخنک ار ره صحرا گیر — که مرغ نغمه سر اساز خوش نوا آورد

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن — که باد صبح نسیم گره کشا آورد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زشوق لعلِ تو حافظ نوشت حرفی چند
بخوان بنظمش و در گوش کش چو مروارید

حسب حالی نوشتی و شد آیاتی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند

مابدان مقصدِ عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

چون می از خم بسبو رفت و گل انداخت نقاب
فرصتِ عیش نگهدار و بزن جامی چند

قند امیخته با گل نه علاجِ دل ماست
بوسه چند بیامیز بدشنامی چند

زاهد از حلقهٔ رندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

پیر میخانه چه خوش گفت بدردی کش خویش
که مکو حالِ دلِ سوخته با خامی چند

ای گدایان خرابات خدا یار شماست
چشم انعام مدارید ز انعامی چند

حافظ از ماه رخ مهر فروغ تو بسوخت
کامکار انظری کن سوی ناکامی چند

حُسنِ تو همیشه در فزون باد رویت همه سال لاله گون باد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مرا با تست هر دم تازه عشقی ترا هر ساعتی حسنِ دگر باد

بجان مشتاق روی تست حافظ
ترا بر جان مشتاقان نظر باد

کمان بر ابروی عید از هلال دسته کشید هلال عید در ابروی یار باید دید
خمیده گشت ز حسرت هلال قامت من کمان بر ابروی یارم که باز دسته کشید
مپوش روی مشو در هم از تغرج من که خواند خط تو بر روی ان یکا دو سید
بیا که با تو بگویم غم ملالت دل چرا که هیچ ندارم مجال گفت و شنید
بهای وصلت گر جان بود خریدارم که جنس خوب میسر بهر چه دید خرید
مگر نسیم تنت صبح بر چمن بگذشت که گل ببوی تو بر خود چو صبح جامه درید
مریز آب سر شکم که هیچ دور از تو چو باد میشد و در خاکراه می غلطید
چو ماه روی تو در زیر زلف میدیدم شبم بروی تو روشن چو روز می گردید
دلم ز زلف تو شوریده نداشتم که پیش زلف تو بر خود چو مار می پیچید
بلب رسید مرا جان و بر نیامد کام بسر رسید امید و طلب بسر نرسید

زشوق

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بتاج بدهم از زره سر که باز پسید | زکبر در پی هر صید مختصر نرود
زمن چو باد صبا بوی خود دریغ مدار | چرا که بی سر زلف تو ام بسر نرود
مکن بچشم حقارت نگاه در من مست | که آبروی شریعت بدین قدر نرود
بیار باده و اول | بدست حافظ ده
بشرط آنکه ز مجلس | سخن بدر نرود

خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود | کرتو بیداد کنی شرط مروت نبود
ما جفا از تو پسندیم و تو خود پسندی | آنچه در مذهب اصحاب طریقت نبود
خیره آن دیده که آبش نبرد آتش عشق | تیره آن دل که در و شمع محبت نبود
دولت از مرغ همایون طلب و سایه او | زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود
گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن | شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست | نبود خیر در آنخانه که عصمت نبود
تا با فسون نکند جادوی چشم تو مدد | نور از سوختن شمع هدایت نبود
حسن تو کرد ز سر رشته خود بی خبرم | آن مباد اکه مدد کاری فرصت نبود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اندر سرمن خیال عشقت — هر روز که هست در فزون باد

هر سرو که در چمن برآید — پیش الف قدت چو نون باد

چشم تو زهر دلربائی — در کردن سحر ذوفنون باد

هر جا که دلیست در غم تو — بی صبر و قرار و بی سکون باد

هر دل که ز هجر تو بسوزد — از حلقهٔ وصل تو برون باد

لعل تو که هست — جان حافظ

دور از لب هر — خسیس دون باد

خوش آن دلی که مدام از پی نظر نرود — بهر درش که نخوانند بی خبر نرود

طمع در آن لب شیرین نه کردنم اویست — دلی چگونه مگس از پی شکر نرود

سواد دیدهٔ عمدیده ام ز اشک مشوی — که نقش خال تو ام هرگز از نظر نرود

دلا مباش چنین هرزه گرد هر جائی — که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود

من گدا هوس سرو قامتی دارم — که دست در کمرش جز بسیم و زر نرود

تو کز مکارم اخلاق ذکری — وفا و عهد من از خاطرت بدر نرود

بتاج

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

همای کو مفکن سایهٔ شرف هرگز
در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

بیان شوق چه حاجت که آتش غم دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

هوای کوی تو از سر نمیرود مارا
غریب را دل سرگشته در وطن باشد

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد

خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد
که در دستم بجز ساغر نباشد

زمانی خوشدلی دریاب دریاب
که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان
که گل تا هفته دیگر نباشد

عجب راهیست راهی عشق کانجا
کسی سر برکشد کش سر نباشد

بشو اوراق اگر همدرس مائی
که علم عشق در دفتر نباشد

بیا ای شیخ در خمخانهٔ ما
شرابی خور که در کوثر نباشد

زمین بشنود دل در شاهدی بند
که حسنش بسته زیور نباشد

شرابی بی خمارم بخش یارب
که با او هیچ در دِ سر نباشد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه
هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

عاشقا زار در دل بسیار می باید کشید داغ یار و غصهٔ اغیار می باید کشید
دادخواهی را که میخواهد ز سلطان داد خویش انتظار بامداد یار می باید کشید
از برای دیدن دیدار گل یار عزیز خواری دهقان و زجر خار می باید کشید
زلف را آهسته کردان و ضعیفان را مکش سلک رنجور ست بر هنجار می باید کشید
هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است نازکی کی رست آید بار می باید کشید
در دل شبهای تار از اشتیاق روی یار آه سرد و ناله های زار می باید کشید

حافظا چندین الم ما را در ایام فراق
بر امید وعده دیداری باید کشید

خوش ست آنکه اگر یار یار من باشد که من بسوزم و او شمع انجمن باشد
روا مدار خدایا که در حریم وصال رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم که کاه کاه بر و دست اهرمن باشد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد | شد بر محتسب و کار بدستوری کرد
آمد از پرده بمجلس عرقش پاک کنید | تا نگویند حریفان که چرا دوری کرد
مژدگانی بده ایدل که دگر مطرب عشق | راه مستانه زد و چاره مخموری کرد
نه بهفت آب که رنگش بصد آتش نرود | آنچه با خرقه راهد می انگوری کرد
جای آنست که در عقد نکاحش آرند | دختر رز که چنین توبه ز مستوری کرد
غنچه گلبن وصلم ز نسیمش بشکفت | مرغ بستان طرب از برگ گلم سوری کرد
حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود
عمر و مال و دل و دین در سر مغروری کرد

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد | تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
آنچه سعی است من اندر طلبت بنمودم | اینقدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
دامن دوست بصد خون دل افتاد بدست | به فسونی که کند خصم رها نتوان کرد
سرو بالای من آمد که در آید به سماع | چه محل جامه جانا که قبا نتوان کرد
عارضش را بمثل ماه فلک نتوان خواند | نسبت دوست بهر بی سر و پا نتوان کرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بنامیزد بتی شیرین لبم هست — که در بتخانه آذر نباشد

ایا پر لعل کرده جام زرین — بنخشا بر کسی کش زر نباشد

من از جان بندهٔ سلطان ایم — اگرچه یاد س از چاکر نباشد

بتاج عالم آرایش که خورشید — چنین زیبنده افسر نباشد

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ
که هیچش لطف در گوهر نباشد

دیدی ایدل که غم عشق دگر یار چه کرد — چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد

وه ازان نرگس جادو که چه بازی انگیخت — آه ازان مست که با مردم هشیار چه کرد

اشک من رنگ شفق یافت ز مهری یار — طالع بی شفقت بین که درین کار چه کرد

برقی از منزل لیلی بدرخشید سپهر — وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد

ساقیا جام میم ده که نگارندهٔ غیب — نیست معلوم که در پردهٔ اسرار چه کرد

آنکه بر نقش زد این دایرهٔ مینائی — کس ندانست که در گردش پرکار چه کرد

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت — یار دیرینه بپرسید که با یار چه کرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

عدو برجان حافظ آن نکرد سپهر

که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

جلوه کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شده زین غیرت و بر آدم زد

مدعی خواست که آید بتماشا که راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

جان مسکین هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آزور طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

دی باغم سر بردن جهان یکسر نمی ارزد بی بغروش دلقی ما کزین بهتر نمی ارزد

بکوی میفروشانش بجامی بر نمی گیرند زهی سجاده و تقوی که یک ساغر نمی ارزد

زغم سر در نشیبها کرد جای آشتی نگذاشت چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی ارزد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف — تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد
غرضم گشت که محبوب جهانی لیکن — روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد
نظر پاک توان در رخ جانان دیدن — که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد
مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست — حل این نکته باین فکر خطا نتوان کرد
بجز ابروی تو محراب — دل حافظ نمیست
طاعت غیر تو در — مذهب ما نتوان کرد
دل از من برد و رو از من نهان کرد — خدارا با که این بازی توان کرد
سحر پنهانیم در قصد جان بود — خیالش لطف‌هائی بیکران کرد
چرا چون لاله غرق خون نباشم — چو با نرگس او سرگران کرد
میان مهربانان کی توان گفت — که یار من چنین کفت و چنان کرد
بدالسان سوخت دل امشب که بر من — مرا ای گریه و بربط فغان کرد
کرا گویم که با این درد جانسوز — طبیبم قصد جان ناتوان کرد
صبا گر چاره سازی وقت وقتست — که درد اشتیاقم قصد جان کرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس
زبان آتشینم هست اما در نمی گیرد

چه خوش صیدی دلم کردی نبازم چشم مست را
که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمی گیرد

ازان رویست یارا ز اصفاهانی لعلت
که غیر از راستی نقشی درین جوهر نمی گیرد

من آن آئینه رارو زی بدست آرم سکندر وار
اگر میگیرد این آتش زبانی در نمی گیرد

نصیحت گوی رندا ز اکه با حکم قضا جنگ است
دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمی گیرد

سخن در احتیاج ما و استغنای معشوقست
چه سود افسون گری ایدل که با دلبر نمی گیرد

خدا را رحم کن مسکین که درویش سر کویت
دری دیگر نمیداند رهی دیگر نمی گیرد

بدین شعر تر و شیرین
ز شاهنشه عجب دارم
که سرتا پای حافظرا
چرا در زر نمی گیرد

دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
که چو سرو پای بندست که چو لاله داغ دارد

سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس
که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد

من و شمع صبحگاهی سزد ار بخود بگریم
که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد

بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم
تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بپیچانی که شادی جهان گیری غم لشکر نمی ارزد

برو کنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین که یکدم تنگدل بودن به بحر و بر نمی ارزد

بس آسان مینمود اول غم دریا بموی اما غلط گفتم که این طوفان بصد گوهر نمی ارزد

بشو این نقش دلتنگی که در بازار یکرنگی مرقعهای گوناگون بمی احمر نمی ارزد

دمار از یار مردم را مقید میکند ورنی به جای فارس کین محنت بصد کشور نمی ارزد

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر که یک جو منت دونان بصد من زر نمی ارزد

دلم ز جور رویان طریقه بر نمی گیرد زهر در میدهم پندش ولیکن در نمی گیرد

خدارا ای نصیحت گو حدیث از خط ساقی کو که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمیگیرد

بیا ای ساقی گلرخ بیاور باده رنگین که رنگی در درون من ازین خوشتر نمیگیرد

صراحی میکشم پنهان ز مردم دفر انگارند عجب گر آتش این رنگ در دفتر نمیگیرد

من این دلقی ریائی را بخواهم سوخت روزی که بهر میفروشانش بجامی بر نمیگیرد

مرو چشمی بدین خوبی تو کوی چشم زو بردار برو کین وعظ بی معنی مرا در سر نمی گیرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بر تخت جم که تا جش معراج آسمانست — همت نگر که موری با این حقارت آمد

الوده تو حافظ فیض — ز شاه در خواه

کان عنصر سماحت — بهر طهارت آمد

در نماز خم ابروی تو تا یاد آمد — حالتی رفت که محراب بفریاد آمد

از من اکنون طمع در دل هوس مدار — کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد

باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند — موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد

بوی به بود ز اوضاع جهان می شنوم — شادی آور دکل و باد صبا شاد آمد

ای عروس هنر از بخت شکایت منما — حجله تخت بیارای که داماد آمد

دلفریبان بتانی همه زیور بستند — دلبر ماست که با حسن خداداد آمد

زیر بارانند درختان که تعلق دارند — ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

مطرب این نکته حافظ — غزلی نغز بخوان

تا بگریم که ز عهد — طربم یاد آمد

در هر هوا که چون برق اندر طلب نباشد — گر خرمنش بسوزد چندان عجب نباشد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شب تیره چون سر آرم ره بیچ بیچ زلفش — مگر آنکه عکس رویش به رهم چراغ دارد

بچمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله — به ندیم شاه ماند که بکف ایاغ دارد

به فروغ ره دین زن همه شب — چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد

سر دم چو — که بر این چمن بگریم — طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد

س عشق دارد — دل مستمند حافظ

تماشا — نه هوای باغ دارد

دوش از جناب صحن بیک اشارت آمد — کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد

خاک وجود ما را از آب باده گل کن — ویران سرای دل را کاین عمارت آمد

آن شرح بی نهایت کز حسن یار کردند — حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد

عیبم مپوش زنهار زین خرقه می آلود — کان پاک دامن اینجا بهر زیارت آمد

امروز جای هر کس پیدا ستود ز خوبان — کان ماه مجلس افروز اندر صدارت آمد

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگهدار — کان جادوئی کما نکش بر عزم غارت آمد

دریاب مجلس او دریاب وقت دریاب — تا ان ای زبان کشیده وقت تجارت آمد

بر تخت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ز کار افتاده ایدل که صد من بار غم داری برو یکبیک بمی درکش که در حالت بکار آرد

درین باغ ار خدا خواهد که در پیرانه سر حافظ
نشیند بر لب جوئی و سروی در کنار آرد

دلا بسوز که سوز تو کار ها بکند نیاز نیمشبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بر نیزند کسی که خدمت جام جهان نما بکند
طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق و لیک چو درتو درد نه بیند کرا دوا بکند
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم کرنکند مدعی خدا بکند
ز بخت خفته ملولم بود که بیداری بوقت فاتحه صبح یک دعا بکند

بسوخت حافظ و بوئی ز زلف یار نبرد
مگر دلالت این دولتش صبا بکند

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
دل که از ناوک مژگان تو در خون میشد مانر مشتاق کمانخانه ابروی تو بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مرغی که باغم دل شد الفتش چه حاصل — بر شاخسار عمرش برگ طرب نباشد

در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است — آتش کرا بسوزد کو بولهب نباشد

در کیش جان فروشان فضل و هنر نگنجد — اینجا نسب نگنجد اینجا حسب نباشد

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است — خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

می خور که عمر سرمد کردند در جهان قوم — جز باده بهشتی هیچش سبب نباشد

حافظ وصال جانان — یابد ز تنگدستی

روزی بود که با آن — پیوند شب نباشد

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد — نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما — بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

جوانان خرابانی بعشرت باش بارندان — که در سرکشی جانان بسی مستی خمار آرد

عماری دار لیلی را که مهر و ماه در حکم است — خدایا در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد

بهار عمر خواه ای دل دگر نه این چمن هر سال — چو نسرین صد گل آرد بار چون بلبل هزار آرد

خدارا چون دل ریشم قراری بست با لعلت — بفرما لعل نوشین را که جا با بر قرار آرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

دوش خوش کفت ببر خرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی زکه آموخته بود

دلبر رفت و دلستد کان را خبر نکرد یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد

یا بخت من طریق مروت فرو کذاشت یا او بشاه راه طریقت کذر نکرد

من ایستاده تا کمنش جان فدا چو شمع او خود بما کذر چو نسیم سحر نکرد

کفتم کر بکریه دلش مهربان کنم در سنک خارهٔ قطرهٔ باران اثر نکرد

شوخی نکر که مرغ دلم بال و پر بسوخت سودای خام عاشقی از سر بدر نکرد

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من کاری که کرد دیدهٔ ما بی بصر نکرد

کلک زبان بریدهٔ حافظ در انجمن

با کس نکفت راز تو تا ترک سر نکرد

دل شوق لبت مدام دارد یارب ز لبت چه کام دارد

جان شربت مهر و بادهٔ شوق در ساغر دل مدام دارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هم عفا الله که صبا از تو پیامی نورد ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود

من سرکشته هم از اهل سلامت بودم دام راهم شکن طره هندوی تو بود

بگشایند قبا تا بگشاید دل من که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود

قصه دیده بیدار نگفتم با کس بستگی خواب من از غمزه جادوی تو بود

بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر کز جهان میشد و در آرزوی روی تو بود

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا از دل غمزده سوخته بود

رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی جامه بود که بر قامت او دوخته بود

کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل در رهش مشعله از چهره برافروخته بود

گریه میگفت که زارت بکشم میدیدم که نهانش نظری با من دلسوخته بود

جان عاشق چو سپند رخ خود میدانست آتش چهره بدین قدر که افروخته بود

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بگریست امدادالله که تلف کرد و که اندوخته بود

یار مفروش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر دم هزار غم بمن آید ز عشق تو — یارب که دم بدم غم عشقت نه یاد باد
از دست رفته بود وجود ضعیف من — صبحم ببوی وصل تو جان باز داد باد
حافظ نهاد نیک تو کامم بر آورد
جانها فدای مردم نیکو نهاد باد

دیدم بخواب خویش که بدستم پیاله بود — تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود
چل سال رنج و غصه کشیدیم و دعا بست — تدبیر آن بدست شراب دو ساله بود
آن نافهٔ مراد که میخواستم ز بخت — در چین زلف آن بت مشکین کلاله بود
نالان و داد خواه بمیخانه میرود — کانجا کشادِ کار من از آه و ناله بود
بر آستان میکده خون میخورم مدام — روزی ما ز خوان ازل این نوالہ بود
بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح — آنم که کار مرغ چمن آه و ناله بود
هر کو نکاشت مهر ز خوبی گلی بچید — در رهگذار بادِ نگهبان لاله بود
آتش فکند در دل عاشق نسیم باغ — زان داغ سر بمهر که بر جان لاله بود
آن شاه تند حمله که خورشید شیر گیر — پیشش بزور معرکه کم از غزاله بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شوریدهٔ زلف یار دایم — در دام بلا مقام دارد
تا صید کند دلم بشوخی — بر گل ز بنفشه دام دارد
آخر برسم که باز پرسم — کآن دلبر من چه نام دارد
با یار کجا نشیند آن کو — اندیشهٔ خاص و عام دارد
خرم دل آنکسی که صحبت — با یار علی الدوام دارد

حافظ چو دمی — خوش است مجلس
اسباب طرب — تمام دارد

دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد — من نیز دل بباد دهم هر چه باد باد
در چین طرهٔ تو دل ناحفاظ من — هرگز نگفت مسکن مالوف زباد باد
امروز قدر بند عزیزان شناختیم — یارب روان ناصح ما از تو شاد باد
دلخوش شدی زیاد تو هر که که در چمن — بند قبای غنچه و گل می گشاد باد
طرف کلاه شاهت آمد بخاطرم — آن دم که تاج بر سر نرگس نهاد باد
کارم بدان رسید که همراز خود کنم — هر شام برق لامع و هر بامداد باد

بردم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلی که عیب نمایست جام جم دارد زخاتمی که ازو کم شود چه غم دارد

بخط و خال کدایان مده خزینهٔ دل بدست شاه وشی ده که محترم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سروم که این قدم دارد

رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست نهند بپای قدح هر که شش درم دارد

زر از بهای من اکنون چو گل دریغ مدار که عقل کل بصدت عیب متهم دارد

دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل ببوی زلف تو باباد صبحدم دارد

مراد دل زکه جویم که نیست دلداری که جلوهٔ نظر و شیوهٔ کرم دارد

زهر عیب کس آگاه نیست عیب مجوی کدام محرم دل ره بدین حرم دارد

زجیب خسرو خاور حافظ چه طرف تو ان بست

که ما صد طلبیدیم و او صد نم دارد

دیر است که دلدار پیامی نفرستاد نوشت کلامی و سلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی نه دوانید و غلامی نفرستاد

سوی من وحشی صفت عقل رمیده آهو روشی کبک خرامی نفرستاد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه
یک بیت از آن سفینه به از صد رساله بود

در ازل هر کو بفیض دولت ارزانی بود
تا ابد جام مراد ش همدم جانی بود

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار
گفتم این شاخ ارد هد بار پشیمانی بود

خود کرشمه کافکند سجاده چون سوسن بدوش
همچو گل بر خرقه زنگ مل مسلمانی بود

خلوت ما را فروغ از عکس شمع باده داد
وقت گل مستوری مستان زنادانی بود

خوش بود خلوتگهم صوفی و لیکن در کرد
باده ریحانی و معشوق روحانی بود

می چراغ جام در خلوت نمی آرم نشست
زانکه گنج اهل می باید که نورانی بود

همت عالی طلب جام مرصع کو مباش
رند را آب عنب یاقوت رمانی بود

گرچه آسان مینماید کار من سهلش مبین
کاندرین کشور گدائی رشک سلطانی بود

مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان
نشستن جام می از جانان گران جانی بود

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
خود پسندی جان من برهان نادانی بود

دی غریبی گفت حافظ میخور و پنهان شراب
ای غریبان کُنه آن به که پنهانی بود

دلی که

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید

بکشای تربتم را بعد از وفات بنگر
کز آتش درونم دود از کفن برآید

جان بر لبست ز حسرت درد اکه از لبانش
نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید

بنمای رخ که خلقی واله شوند و شیدا
بکشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

از حسرت دهانم آمد به تنگ جانم
خود کام تنگدستان کی زآن دهن برآید

برخیز تا چمن را از قامتت قیامت
هم سرو در برآید و هم نارون برآید

بربوی آنکه در باغ یابد گلی چو رویت
آید نسیم هر دم کز وی چمن برآید

هر یک شکن ز زلفت پنجاه و شصت دارد
چون این دل شکسته با آن شکن برآید

گویند ذکر خیرش در
خیل عشقبازان
هر جا که نام حافظ
در انجمن برآید

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

ناموس عشق و رونق عشاق می برند
عیب جوان و سرزنش پیر میکنند

گویند رمز عشق مگویید و مشنوید
مشکل حکایتیست که تقریر میکنند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست — زان طره چون سلسله دامی نفرستاد

فریاد که آن ساقی شکرلب سرمست — دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چندانکه زدم لاف کرامات و مقامات — هیچم خبری هیچ مقامی نفرستاد

حافظ مادب باش — که دانخواست نباشد

گر شاه پیامی به — غلامی نفرستاد

دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد — گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

گفتم بباد میدهدم باده ننگ و نام — گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان مایه چو خواهد شدن ز دست — از بهر این معامله غمگین مباش و شاد

برساز جام باده و یاد جهان مکن — هین بشنو از حکایت جمشید و کیقباد

در آرزوی آنکه رسد راحتی بدل — جان در درون سینه غم عشق را نهاد

بادت بدست باشد اگر دل نهی بهیچ — در معرضی که تخت سلیمان رود بباد

حافظ کرت زپند — حکیمان ملالت است

گو تا نکنیم قصه — که عمرت دراز باد

دستاز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چو ماهست روشن که بی مهر رویش
دل و جان حافظ صفائی ندارد

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت با من راه نشین ساغر مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
آتش آن نیست که بر شعلهٔ او خندد شمع آتش آنست که در خرمن پروانه زدند
ما بصد خرمن چو از رهِ خود چون نرویم چون رهِ آدم بیچاره بیکدانه زدند
نکته عشق دل گوشه نشینان خون کرد همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند
کس چو حافظ نکشد از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را بقلم شانه زدند
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وانذر آن ظلمت شب آبحیاتم دادند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ما از برون در شده مغرور صد فریب — تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند

جز قلب تیره هیچ نشد حاصلم هنوز — باطل درین خیال که اکسیر میکنند

تشویش وقت پیر مغان میدهند بس — این سالکان نگر که چه با پیر میکنند

فی الجمله اعتبار مکن بر ثبات دهر — کین کارخانه ایست که تغییر میکنند

قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست — قومی دگر حواله بتقدیر میکنند

می ده که شیخ و حافظ و — مفتی و محتسب

چون نیک بنگری — همه تذویر میکنند

دلم بی جمالش صفائی ندارد — چو پیکانه کآشنائی ندارد

قماش دل پاک و جان مقدس — ببازار حسنش بهائی ندارد

دلا جام و ساقی گلرخ طلب کن — که چون گل زمانه بقائی ندارد

همه چیز دارد دلارام لیکن — دریغا که با ما وفائی ندارد

ازین سینهٔ تنگ ترسم خیالش — که غیر از خم طرهٔ جائی ندارد

اگرچه دلم رفت لیکن غمی نیست — گریزد که آب و هوائی ندارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مگر آن چشم سیاه تو بیاموزد کار ورنه مستوری و مستی همه کس میداند

جلوه گاه رخ او دیدهٔ من تنها نیست ماه و خورشید همین آئینه میگردانند

وصف رخسارهٔ خورشید رخش چون میرس که درین آئینه صاحب نظران حیرانند

گر شوند آگه ازین تفرقهٔ ما صوفی بعد ازین خرقهٔ صوفی بگرو نستانند

گر به نزهتگه ارواح برد بوی تو باد ملک حور دل و جان بثارا فشانند

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه سود دیو گو بگریز از آن قوم که قرآن خوانند

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد صد چشم لطف داشتم و یک نظر نکرد

سیل سرشک ما زدلش کین بدر نبرد در سنگ خارهٔ قطرهٔ باران اثر نکرد

یارب تو آن جوان دلاور نگاهدار کز تیر آه گوشه نشینان حذر نکرد

میخواستم که میرمش اندر قدم چو شمع او خود گذر بما چو نسیم سحر نکرد

ماهی و مرغ دوش بنخفت از فغان من آن شوخ دیده بین که سر از خواب برنکرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند | باده از جام تجلّی بصفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی | آنشب قدر که این تازه براتم دادند
اینهمه شهد و شکر کز سخنم میریزد | اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند
من اگر کام و لبی کشتم و خوشدل چه عجب | مستحق بودم و اینها بزکواتم دادند
هاتف آنروز بمن مژدهٔ این دولت داد | که بران جور و جفا صبر و ثباتم دادند
بعد ازین روی من و آینه وصف جمال | که در انجا خبر از جلوه ذاتم دادند
همّت عالی و انفاس سحرخیزان بود | که ز بند غم ایّام نجاتم دادند

تنگ شکر شکرانه
بیفشان حافظ

که نگار خوش و شیرین حرکاتم دادند

در نظربازی ما بی بصران حیرانند | من چنینم که نمودم دگرانشان دانند
عاقلان نقطهٔ پرکار وجودند ولی | عشق داند که درین دایره سرگردانند
عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدای | با همه بنده و این قوم خداوندانند
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ | عشقبازان چنین مستحق هجرانند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر جویبار چشم کرسایه افکند دوست — بر خاک ره گذارش آب روان توان زد

حافظ بحق قرآن کز — شید و زرق باز آی

باشد که گوی عیشی در — این میان توان زد

روشنی طلعت تو ماه ندارد — پیش تو کل رونق گیاه ندارد

گوشهٔ ابروی تست منزل جانم — خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد

آه ازان چشم سیاهی که تو داری — جانب بیمار آشنا نگاه ندارد

رطل گرانم ده ای پیر خرابات — شادی شیخی که خانقاه ندارد

بی من تنها کشم تطاول زلفت — کیست که او داغ این سیاه ندارد

خون خورد خانه نشین که خاطر ناکت — طاقت فریاد دادخواه ندارد

کو برود آستین بخون جگر شوی — هر که درین آستانه راه ندارد

تا چه کند بارخ تو دود دل من — آتش دانی که تاب آه ندارد

شوخی نرگس نکرکه پیش تو نشکفت — چشم دریده ادب نگاه ندارد

حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب — کافر عشق ای صنم گناه ندارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جانا کدام سنگدلی بی کفایتست — گویمش زخم تیغ تو جانرا سپر نکرد

حافظ بکوی میکده دایم بصدق دل
چون صوفیان صومعه آهنگ بر نکرد

راهی بزن که آهی برسازان توان زد — شعری بخوان که باد وی رطل گران توان زد
بر آستان جانان کر سر توان نهادن — گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد
در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی — جام می مغانه هم با مغان توان زد
درویش را نشاید نزل سرای سلطان — ما ایم و کهنه دلقی کآتش در آن توان زد
کر دولت وصالش خواهد دری گشودن — سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است — چون جمع شد معانی کوی بیان توان زد
از شرب در خمارم ساقی ترحمی کن — باشد که بوسه خوش بر آن دهان توان زد
صد روزن سلامت رلف تو دین عجب نیست — کر راه زن تو باشی صد کاروان توان زد
بر رغم کامرانی فالی بزن به دانی — باشد که کوس دولت بر بام جان توان زد
اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند — شرط است داد اول بر نقد جان توان زد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نیک دردمند بسیر غم بچاره ایم — چاره آن غمگساران یاد باد

گرچه یاران فارغند از یاد من — از من ایشان را هزاران یاد باد

مبتلا گشتم درین بند بلا — کوششِ آن حق گذاران یاد باد

گرچه صد در دست در چشم مدام — زنده رود باغ کاران یاد باد

در هوای سرو قدت گفته ایم — روز و شب زآن گلعذاران یاد باد

راز حافظ بعد ازین — ناگفته به

ای دریغا راز — داران یاد باد

رسید مژده که آیام غم نخواهد ماند — چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

من ار چه در نظر یار خاکسار شدم — رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه — که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد — که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را — کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است — چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پردهٔ غیب
کو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خرد می فرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که با قبال گله گوشهٔ گل
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

خار در سایهٔ گل دولت تیزی میراند
گل چو برباد شد آن شوکت خار آخر شد

گرچه آشفتگی حال من از زلف تو بود
حل این عقده هم از روی نگار آخر شد

آن پریشانی شبهای دراز از غم دل
همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز
قصهٔ غصه که در دولت یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد
که بتدبیر بسی رنج خمار آخر شد

در شمار ار چه نیاورد کسی حافظ را
شکرگان محنت پرون ز شمار آخر شد

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد

کام از تلخی غم چون زهر گشت
بانگ نوشانوش یاران یاد باد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سخن بہ نزد سخندان ادا مکن حافظ
کہ تحفہ کس بہ زر و کوہر بہ بحر و کان نبرد

نقد ہا را بود آیا کہ عیاری کیرند تا ہمہ صومعہ داران پی کاری کیرند
مصلحت دید من آنست کہ یاران ہمہ کار بگذارند و خم طرہ یاری کیرند
خوش کرفتند حریفان سر زلف یاران کر فلک شان بگذارد کہ قراری کیرند
قوت بازوی پرہیز بخوبان مفروش کہ درین خیل حصاری بسواری کیرند
رقص بر شعر تر و نالہ خوش خوش باشد خاصہ وقتی کہ دران دست نکاری کیرند
یارب این بچہ ترکان چہ دلیرند بخون کہ بہ تیر مژہ ہر لحظہ شکاری کیرند
زاغ چون شرم ندارد کہ نہد پا بر کل بلبلان را سر دارد من خاری کیرند
حافظ ابنای زمانرا غم مسکینان نیست
زین میان کر تبوان بہ کہ کناری کیرند

نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید فغان کہ بخت من از خواب بر نمی آید
قد بلند ترا تا بسر نمیکیرم درخت کام مرادم ببر نمی آید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سرود مجلس جمشید گفتا ندا این بود که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
تو انگرا دل درویش را ز دست مده که فخر زر و کنج درم نخواهد ماند
برین رواق زبرجد نوشته اند بزر که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند
زهر بانی جانان طمع مبر حافظ
که نقش جور و ستم کس نخواهد ماند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلق و سجادهٔ حافظ ببر و بادهٔ فروش
که شرابش ز کف ساقی مهوش باشد

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند
وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند
بباختم دل دیوانه و ندانستم که آدمی بچه شیوه پری داند
غلام همت آن رند عاقبت سوزم که در گدا صفتی کیمیا گری داند
هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند
مدار نقطهٔ بینش ز خال تست مرا که قدر گوهر یک دانه جوهری داند
در آب دیده غوطه خود غرقه ام چه چاره کنم درین محیط نه هر کس شناوری داند
بقد و چهره هر آنکس که شاه خوبان شد جهان بکبر و ادا کرد و دلبری داند
ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه
که هر نکته و لطف سخنوری داند

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

صبا بچشم من انداخت خاک از کویت — که آب زندگیم در نظر نمی آید
نگر بروی دلارام یار ما درنی — بهیچ وجه دگر کار بر نمی آید
مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی یافت — ز آن غریب بلاکش خبر نمی آید
حکایت دل ما هست با نسیم سحر — ولی بخجت من امشب سحر نمی آید
ز شست صدق کشادم هزار تیر دعا — ولی چه سود یکی کار گر نمی آید

کمینه شرط وفا ترک — سر بود حافظ
برو اگر ز تو این — کار بر نمی آید

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد — ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
صوفی ما که ز ورد سحری مست نشد — شاه مکاهش نگران باش که سرخوش باشد
ناز پرور د تنعم نبرد راه بدوست — عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان — تا سیه روی شود هر که در و غش باشد
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب — ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد
غم دنیای دنی چند خوری باده بجوز — حیف باشد دل دانا که منقش باشد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت — که بباغ آمد ازین راه و ازان خواهد شد

این تطاول که کشد از غم هجران بلبل — تا سرا پردهٔ گل نعره زنان خواهد شد

گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر — مجلس وعظ دراز است زیان خواهد شد

ایدل ار عشرت امروز بفردا فکنی — مایهٔ نقد بقارا که ضمان خواهد شد

ماه شعبان قدح از دست منه کین خورشید — از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

مطرب مجلس انس است و غزل خوان بسرود — چند گوئی که چنین رفت و چنان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود

قدمی نه بود اعش که روان خواهد شد

نسیم باد صبا دوش ناگهی آورد — که روز محنت و غم را بکوتهی آورد

بمطربان صبوحی دهیم جامهٔ دلق — برین نوید که باد سحرگهی آورد

همی رویم بشیراز با عنایت دوست — زهی رفیق که نیکو بهمرهی آورد

بیا بیا که تو حور بهشتی و رضوان — بر این جهان ز برای دل رهی آورد

بخیر خاطر ما کوش کین کلاه نمد — بسا شکسته که بر افسر شهی آورد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
بختم ار یار شود رختم ازینجا ببرد

کو حریفی خوش و سرمست که پیش کرمش
عاشق سوخته دل نام تمنا ببرد

باغ با ناز خزان بی خبرت می بینم
آه ازان روز که بادت گل رعنا ببرد

رهزن دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اکرامروز نبرد است که فردا ببرد

در خیال اینهمه لعبت بهوس می بازم
کوکه صاحب نظری نام تماشا ببرد

علم و زهد که بچل سال دلم کرد آورد
ترسم آن نرگس ترکانه بیغما ببرد

بانگ کاوی چه صدا باز دهد عشوه مخور
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

راه عشق ار چه کمینگاه کماندارانست
هر که دانست رود صرفه ز زاهد ابرد

جام مینای می سد ره سنگ لبست
منه از دست که سیل غمت از جا ببرد

حافظ ار جان طلبد غمزه مستانه یار
خانه از غیر بپردازد

بهل تا ببرد

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

ار غوان جام حقیقی بسمن خواهد داد
چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد

گل عزیز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

وقت صبح از عرش می‌آید خروش عقل کفت

قدسیان کویی که شعر حافظ از بر میکنند

هر آنکو خاطر مجموع و یار نازنین دارد سعادت همدم او کشت دولت همقرین دارد

حریم عشق را درکه بسی بالاتر از عقلست کسی آن آستان بوسد که جان آستین دارد

دهان تنک شیرینش مکرر مهر سلیمانست که نقش خاتم لعلش جهان زیر نکین دارد

لب لعل و خط مشکین چو آتش هست آنش نی بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این دارد

چو بر روی زمین باشی توانائی غنیمت دان که دوران ناتوانیها بسی زیر زمین دارد

صبا از در دمن بر مزی بکو آنشاه خوبانرا که صد چون شید و کیخسرو غلام کمترین دارد

بلا کردان جان و دل دعای مستمند است که پند خیر ازان خرمن که نک از خوشه چین دارد

بخواری منکر ای منعم ضعیفان و نحیفانرا که صد مجلس عزت کدای همنشین دارد

وکر کویدی خواهم چو حافظ بنده مفلس

بکویش کی سلطان کدائی همنشین دارد

هوس باد بهارم بسوی صحرا برد باد بوی تو بیاورد و قرار از ما برد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چه نالها که رسید از دلم بخرمن ماه — چو باد عارض آن ماه خرمنی آورد

رساند رایت دولت
بر آسمان حافظ
چو التجا بجناب
شهنشهی آورد

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند — چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
مشکلی دارم زدانشمند مجلس باز پرس — توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او — کنج را از بی نیازی خاک بر سر میکنند
گویئا باور نمیدارند روزی داوری — کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
یارب این نودولتان را بر خر خود بر نشان — کین همه ناز از غلام و اسپ و استر میکنند
خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود — کین هوسناکان دل و جان جای دیگر میکنند
بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح کوی — کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند
نازبی پایان او چندانکه عاشق میکشد — زمره دیگر بعشق از خاک سر بر میکنند
ای گدای خانقه رو بر در پیر مغان — میدهند آبی و دلها را تو انگر میکنند
سوختم از دست صرافان گوهر ناشناس — کین خران خرمهره را با در برابر میکنند

وقت

در جمال تو چنان صورت چین حیرانند کین حکایت همه جا بر در و دیوار بماند
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که درین گنبد دوّار بماند
کشت بیمار که چون چشم تو کرد نرگس شیوهٔ او نشد آش حاصل و بیمار بماند
خرقه پوشان ذکر مست کدشتند ولی قصهٔ ماست که در هر سر بازار بماند
جز دلم کز ازل تا بابد عاشق رفت جاودان کس نشنیدم که گرفتار بماند
بتماشا که زلفش دل حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
حباب وار براند ازم از نشاط کلاه اگر ز رویتو عکسی بجام ما افتد
ببارگاه تو چون باد را نباشد راه کی التفات جواب پیام ما افتد
شبی که ماه مراد از افق طلوع کند بود که پرتو نوری ببام ما افتد
ملوک را چو رهِ خاکبوس آن درنیست کی اتفاق مجال سلام ما افتد
چو جان فدای لبت شد خیال می بستم که قطرهٔ ز زلالش بکام ما افتد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر کجا بود دلی چشم تو برد از راهش نه دل خسته ما را تنها برد

راه ما ابروی آن ترک کمان ابرو زد رخت ما سنبل آن سرو سهی بالا برد

آمد و کرم بر د آب رخم اشک چو سیم زر بزرد اد کسی کآمد و این کالا برد

دل سنگین ترا اشک من آورد براه سنگ را سیل تواند برد دریا برد

دوش دست طلبم سلسله شوق تو بست پای خیل خرد م لشکر غم از جا برد

جام می دی ز لبت دم ز روان بخشی زد آب می زآن لب جان بخش روان افزا برد

بحث بلبل بر حافظ مکن از خوش نفسی
پیش طوطی نتوان نام هزار آوا برد

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وآنکه این کار ندانست در انکار بماند

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند

صوفیان واستدند از کرمی همه رخت دلق ما بود که در خانه خمار بماند

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند

هر می لعل کزان دست بلورین بستدم آب حسرت شد و در چشم گهربار بماند

در جمال

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر آنکه جان خود از دلبران نگهدارد | مرا ز صحبت آنکس خدا نگهدارد
دلا معاش چنان کن که بلغزد پای | فرشته آب بدو دست دعا نگهدارد
کرت هواست که دلدار نگسلد پیمان | نگاه دار سر رشته تا نگهدارد
چو گفتمش که دل من نگاهدار چه گفت | ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدارد
صبا دران سر زلف از دل مرا مپنی | ز روی لطف بگویش که جا نگهدارد
حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست | که آشنا سخن آشنا نگهدارد

غبار راه گذارت کجاست تا حافظ
بیاد گار نسیم صبا نگهدارد

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد | بود آیا دل غمدیده ما شاد نکرد
آن جوانمرد که میزد رقم خیر قبول | بنده پیر ندانم ز چه آزاد نکرد
کاغذ و خامه بخونابه بشویم که فلک | رهنمونیم بپای علم داد نکرد
دل بامید صلای که مگر بو ترسد | ناله ها کرد درین کوه که فرهاد نکرد
سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر | آشیان در شکن طره شمشاد نکرد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز کزین شکار فراوان بدام ما افتد
بنا امیدی ازین در مرو بزن خالی بود که قرعهٔ دولت بنام ما افتد
زخاک کوی تو هر دم که میخیزند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

هر کرا با خط سبزت سر سودا باشد پای ازین دایره بیرون ننهد تا باشد
من چو از خاک لحد لاله صفت بر خیزم داغ سودای تو از سینه هویدا باشد
تو خود ای گوهر یکدانه کجائی آخر کز غمت دیدهٔ مردم همه دریا باشد
ظل ممدود خم زلف تو ام بر سر باد کاندرین سایه قرار دل شیدا باشد
از بن هر مژه ام آب روانست بیا اگرت میل لب جوی تماشا باشد
چون دل من دمی از پرده برون آی و درای که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
چشمت از ناز بحافظ نکند میل آری
سرکرانی صفت نرگس رعنا باشد

هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد خدایش در همه حال از بلا نگهدارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دیدی آن قبضهٔ — کبک خرامان حافظ

که زسر پنجهٔ شاهین — قضا غافل بود

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود — رقم مهر تو بر چهرهٔ ما پیدا بود

یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم میکشت — معجزهٔ عیسوی اندر لب تو پیدا بود

یاد باد آنکه صبوحی زده در مجلس انس — جز من و یار نبودیم خدا با ما بود

یاد باد آنکه مه من چو گله بر بستی — در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود

یاد باد آنکه رخت شمع طرب افروخت — دین و دل سوخت بر و آنه نا پروا بود

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم دوش — و آنچه در مسجد امروز کم است آنجا بود

یاد باد آنکه در آن بزمگه لطف و ادب — آنکه او خنده مستانه زدی صهبا بود

یاد باد آنکه ما صلاح — شما میشد درست

نظر کوته ما سعته — که حافظ را بود

یکدو جامم دی سحر که اتفاق افتاده بود — وز لب ساقی سرا بم در مذاق افتاده بود

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب — رجعتی میخواستم لیکن طلاق افتاده بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شاید ار پیک صبا از تو بیاموزد کار — زانکه چالاک ترین حرکت آباد نکرد

کلک مشاطهٔ صنعش نکشد نقش مراد — هر که اقرار بدین حسن خداداد نکرد

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق — که ازین راه بشد یار و زما یاد نکرد

غزلیات عراقیست سرودهٔ حافظ

که شنید این نغمه و گریه فریاد نکرد

یاد باد آنکه سر کوی تو ام منزل بود — دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک — بر زبان بود مرا هر چه ترا در دل بود

دل حوا بر سر خرد نقل معانی میکرد — عشق میگفت بشرح آنچه در آن مشکل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز — چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بر یاد حریفان نجرابات شدیم — خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم هیچ ندو لا یعقل بود

آه ازین جور و ستم کز دو درین دایره است — وه ازان ناز و تنعم که درآن محفل بود

راستی خاتم فیروزهٔ بوالعجبی — خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

آبحیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست
خون چکید از شاخ گل ابر بهاران را چه شد

کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد

لعلی از کان مروت برنیامد مدتهاست
تا بش خورشید وسعی بادبار ان را چه شد

کوی توفیق کرامت در میان افکنده اند
کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد

شهریاران بود خاک مهروزان این دیار
مهربانی کی سر آمد شهریاران را چه شد

زهره ساز خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد

حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش
از که می پرسی که دور روزگاران را چه شد

الا ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر ز منقار

سرت سبز و دولت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از خط یار

سخن سربسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده برداز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر — عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

ساقیا جام دمادم ده که در سیر طریق — هر که او عاشق نیامد در نفاق افتاده بود

نقش می بستم که گیرم گوشه زآن چشم مست — طاقت و صبر خم ابروش طاق افتاده بود

ای معبر مژده فرما که دوشم آفتاب — در شکر خواب صبوحی هم وثاق افتاده بود

ساقیا جام دمادم ده که شیخ خم شکن — نبض عقلش دیدم و دست نفاق افتاده بود

کرنکردی نصرت دین شاه یحیی از کرم — کار ملک و دین زنظم لایساق افتاده بود

حافظ آنساعت که این نظم پریشان میگوشت
طایر قدسی بدام اشتیاق افتاده بود

یارم چو قدح بدست گیرد — بازار بتان شکست گیرد

هر کس که بدید چشم او گفت — کو محتسب که مست گیرد

در بحر فتاده ام چو ماهی — تا یار مرا بشست گیرد

در پاش فتاده ام چو ماهی — آیا بود انکه دست گیرد

خرم دل انکه همچو حافظ — مستی زمی الست گیرد

یاری

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گر فوت شد سحر چه بقصان صبوح هست — از می کنند روزه گشا طالبان کار

دل در جهان مبند و ز مستی سوال کن — از فیض جام قصه جمشید کامکار

جز نقد جان بدست ندارم شراب خواه — کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار

خوش دولتست خرم و خوش خسرو کریم — یارب ز چشم زخم زمانش نگاهدار

می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد — جام مرصع تو بدین در شاهوار

فرصت شمار دولت دلبشنو نکوش هوش — از حال گردش فلک و دور روزگار

زانجا که پرده پوشی عفو قدیم تست — بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود — تسبیح ما و خرقه پیر شراب خوار

میخوانست شهر روزه و گل نیز میرود — بیار بیار باده نوش که از دست رفت کار

حافظ چو رفت روزه شیطان بند جست

ناچار می خوریم چو از دست رفت کار

ساقیا لطف کن شراب بیار — یک دو ساغر شراب ناب بیار

داروی درد عشق یعنی می — گوست داروی شیخ و شاب بیار

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بروی ماز ن از ساغر گلابی که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار

چه بود اینکه زد در پرده مطرب که می رقصند باهم مست و هشیار

سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار

بیاد حال اهل درد دلشنو بلفظ اندک و معنی بسیار

بت چینی عدو دین ما شد دل اندر دام میرصید غدار

خرد هر چند نقش کانیاست چه سنجد پیش نقش کیمیاکار

بمستوران مکو اسرار مستی حدیث جان مپرس از نقش دیوار

ازین افیون که ساقی در می افکند حریفانرا نه سر ماند و نه دستار

خداوندی بجای بندگان کرد خداوند از آفاتش نگهدار

بیمن دولت سلطان منصور

علم شد حافظ اندر نظم اشعار

عیدست و موسم گل و یاران در انتظار ساقی بروی شاه ببین ماه نو بیار

دل پر گرفته بود دم از آیام گل زدیم کاری بکرد همت پاکان روزگار

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بوفا بیتو که خاک ره آن یار عزیز — بی غباری که پدید آید از اغیار بیار

کردی از رهگذری دست و بکوی رقیب — بهر آسایش این دیدهٔ خونبار بیار

خامی ساده دلی شیوهٔ جانبازان نیست — خبری از بر آن دلبر عیار بیار

شکر ایزد که تو در عشرتی ای مرغ چمن — با سیران قفص مژدهٔ گلزار بیار

روزگاریست که گل چهرهٔ مقصود ندید — ساقیا آن قدح آیینه کردار بیار

کام جان تلخ شد از صبر که من کردم و دوش — عشوه زآن لب شیرین شکربار بیار

دلق حافظ بچه ارزد بمیش رنگین کن

وانگهش نسبت خمار از سر بازار بیار

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر — زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر

قلب بیحاصل ما را بزن اکسیر مراد — یعنی از خاکدر دوست نشانی بمن آر

در کمینگاه نظر با دل رشیم خنگیست — زابروی غمزهٔ او تیر و کمانی بمن آر

منکر از لوح دلم نقش غمت پاک بشست — وگر ایشان نستانند روانی بمن آر

در غریبی فراق غم دل بر شدم — ساغری ز کف تازه جوانی بمن آر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

آفتابست و ماه و باده و جام — در میان مه آفتاب بیار

بزن این آتشی مرا آبی — یعنی آن آتش چو آب بیار

گل اگر رفت گو بشادی او — باده ناب چون گلاب بیار

غلغل قمری از نماند روا — قلقل شیشه شراب بیار

غم دوران مخور که وقت برفت — نغمه بربط و رباب بیار

وصل او جز بخواب نتوان دید — دارویی گوست اصل خواب بیار

گرچه مستم بده دو جام دگر — تا بکلی شوم خراب بیار

یا صواب است یا خطا زچه روی — هم صواب است هم ثواب بیار

یک دو رطل
کران به حافظ ده
گر عذاب است و
گر ثواب بیار

ای صبا نکهتی از خاک در یار بیار — ببر اندوه دل مژده دلدار بیار

نکته روح فزا از لب دلدار بگو — نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار

تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام — شمه از نفحات نفس یار بیار

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زلف چون عنبر قامت که بوید هیهات ‌ ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست ‌ دیگری کو برد و نام من از یاد ببر

دوش میگفت بمژگان سیاهت نکشم ‌ یارب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر

سینه کو مشعل آتشکده ماریش کش ‌ دیده کو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر

سعی نابرده درین راه بجائی نرسی ‌ مژده گر میطلبی طاعت استاد ببر

روز مرگم نفسی وعدهٔ دیدار بده ‌ وانگهم تا بلحد فارغ و آزاد ببر

بعد ازین چهرهٔ زردم وخاک در دوست ‌ باده پیش آر تو ای جان و غم از یاد ببر

حافظ اندیشه کن از ناز کی خاطر یار

بر و از در کهش این ناله و فریاد ببر

روی بنما و مرا کو که دل از جان برگیر ‌ من و شمع آتش پروانه بجان کو در گیر

بر لب تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ ‌ بسر کشتهٔ خود آی و ز خاکش بر گیر

صوف برکش ز سر و بادهٔ صافی درکش ‌ سیم در باز و برو سیمبری در بر گیر

چنگ بنواز و بساز ار نبود عود مثال ‌ ز آتش عشق دلم عود و تنم مجمر گیر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن بیا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر

دلم از دست بشد دوش چو حافظ میخواند

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر

دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور کلبانگ زد که چشم بد از طلعت تو دور

ای گل بشکر آنکه تویی پادشاه حسن با بلبلان عاشق مسکین بکن غرور

از دست غیبت تو شکایت میکنم تا نیست غیبتی ندهد لذت حضور

کرد یکران بعیش و طرب خرم اند و شاد ما را غم نگار بود مایهٔ سرور

زاهد اگر بجور و قصور ست امیدوار ما را شراب خانه قصور ست و یار حور

می خور بانگ چنگ و مخور غصه گر کسی گوید ترا که باده مخور گو هوا لغفور

حافظ شکایت از شب هجران چه میکنی

در هجر وصل باشد و در ظلمت ست نور

روی نهای وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو ادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

زلف

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار — وز بعاشقِ بیدل خبر دریغ مدار

بشکر آنکه نکفتی بکام دل ای گل — نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی — کنونکه ماه تمامی نظر دریغ مدار

مکارم تو بآفاق می برد شاعر — از و وظیفه زاد سفر دریغ مدار

چو ذکر خیر طلب میکنی سخن این است — که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار

مراد ما همه موقوف یک کرشمه تست — ز دوستان قدیم اینقدر دریغ مدار

کنونکه چشمه لعل تو قند نوشین است — سخن بگوی ز طوطی شکر دریغ مدار

جهان و هر چه در و هست سخت مختصر است — ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

غبار غم برود حال خوش شود حافظ
تو آب دیده ازین ره گذر دریغ مدار

کربود بمیخانه رسم بار دگر — بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

خرم آن روز که با دیده گریان بروم — تا زنم آب در میکده یکبار دگر

معرفت نیست درین قوم خدایا سببی — تا برم کوهر خود را بخریدار دگر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در سماع آی و زسر رسید ورنه در کوشه رو و خرقهٔ ما بر گیر

دوست گر یار شود هر دو جهان دشمن باش بخت گو پشت کند روی زمین لشکر گیر

میل رفتن مکن ای یار دمی با ما باش بر لب جوی طرب جوی و بکف ساغر باش

رفت اگر از بر ما آتش و آب دل و چشم گو نه ام زرد و لبم خشک و کنارم بر گیر

حافظ از آسته کن بزم و بگو واعظ را

که بهین مجلسم و ترک سر منبر گیر

شب قدر است و طی شد نامهٔ هجر سلامٌ هی حتّی مطلع الفجر

دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی اجر

من از رندی نخواهم توبه کردن ولو اد یتنی بالهجر و الهجر

دلم رفت و ندیدم روی دلدار فغان از این تطاول آه زین هجر

برآی ای صبح روشن دل خدارا که بس تاریک می بینم شب هجر

وفا خواهی جفا کش باش حافظ

فان الریح و الخسران فی التجر

صبا

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چو لاله در قدحم ریز ساقیا می مست
که نقش خال و نگارم نمی رود ز ضمیر

نگفتمت که حذر کن ز زلف او ایدل
که میکشند درین حلقه پای در زنجیر

بیار ساغر یاقوت فام در خوش آب
حسود کو کرم آصفی ببین و بمیر

می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

دل رمیده ما را که پیش میگیرد
خبر دهید بمجنون خسته از زنجیر

حدیث توبه ازین بر مکن مگو واعظ
که ساقیان کمان ابروت زنند بتیر

بقیه جای کلمه خواجه چو
شعر سلمان است

که هست لفظ تو
حافظ بار خیال ظهیر

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ایدل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
وین دل شوریده باز آید بسامان غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
ذوقکش مرغ سحر خوانش غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دایما یکسان نباشد کار دوران غم مخور

ایدل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

عافیت میطلبد خاطرم ار بگذارند غمزهٔ شوخش و آن طرهٔ طرار دگر

یار اگر رفت ز چشمم بدرین نشستگاه حاش لله که روم من زپی یار دگر

راز سربستهٔ ما بین که بدستان برود هر زمان بادف و نی بر سر بازار دگر

گر مساعد شود دایرهٔ چرخ کبود هم بدست آورمش باز بسر کار دگر

باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست
غرق گشتند درین بادیه بسیار دگر

نصیحتی کنمت خوش شنو بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار که در کمینگه عمرست مگر عالم پیر

بغیم هر دو جهان پیش عاشقان می جوی که این متاع قلیلست و آن بهای حقیر

معاشر خوش و رودی بساز و میخواهم که در خوشش بگویم بنالهٔ بم و زیر

بران سرم که نشینم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من بود تقدیر

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر

بیستم تو نهادم قدح ز کف صد بار دگر کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلا چندم بریزی خون زدیده شرم دار آخر | تو تیر ای دیده لطفی کن مراد دل برار آخر

منم یارب که جانا نرا زلعلش بوسه میگیرم | دعای صبحدم دیدی که چون آمد بکار آخر

مراد دینی و عقبی بمن بخشید و زی بخش | بکوشم قول خیک اول بدستم دست بار آخر

چو باد از خرمن دونان ربودی خوشه تا چند | زهمت توشه بردار و تخم خود بکار آخر

نگارستان چین دانم نخواهد شد خراب آخر | بنوک کلک رنگ آمیز نقش من نگار آخر

دلا در ملک شیخیزی کرا زاندوه بگریزی | دم صحبت بشارتها بیار و زآن دیار آخر

بتی چون ماه زانو زد | می چون لعل پیش آورد

تو گوئی تا بیم حافظ | زساقی شرم دار آخر

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر | باز آ که رفت بی گل رویت بهار عمر

از دیده گر سرشک بیارم عجب مدار | کاندر غمت چو برق بسوزد روزگار عمر

اندیشه از محیط فنائیست هر که را | بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر

بی عمر زنده بودم و این بس عجب مدار | روزی فراق را که نهند در شمار عمر

این یکدو دم که مهلت دیدار ممکن است | دریاب کار هان که نه پیداست کار عمر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

تان مشو نومید چون وقت نماز — باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم — سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

گرچه راهش بس خطرناکست منزل ناپدید — هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب — جمله میداند خدای حال گردان غم مخور

حافظا در کنج فقر و — خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و — درس قرآن غم مخور

سرو بالا بلند خوش پیکر — دلبر نازنین گل رخسار

دل ما برده به عیاری — از برای خدا نگاهش دار

تا بدیدم دو چشم جادویت — در دل من نماند صبر و قرار

سنبل زلف چون برافشانی — بنوید مشک را دگر مقدار

بیوفایی مکن دگر بنشین — بوفا کوش ای بت عیار

گاه گاهی ببوسم بنواز — تا که گردی ز عمر برخوردار

حافظ دردمند حیرانست — بنده تست بی زر و دینار

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چون باده مست کشیت ازان لب دکفر تان

حافظ که دوش از کف ساغر چشید راز

برنیامد از تمنای لبت کامم هنوز
برامید جام لعلت در دهانم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یک جرعه ده زان آب آتشگون کزمن
در میان نیکنامان وصل او خامم هنوز

از خطا گفتم سبب زلف ترا مشک ختن
میزند هر لحظه تیغی زان برا ندامم هنوز

نام من رفته است روزی بر لب جانان بسهو
اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز

پرتو روزی ترا در خلوتم دید آفتاب
میرود چون سایه هردم بر در و بامم هنوز

در ازل دادند ما را ساقی لعل لبت
جرعه جامی که من مدهوش انجامم هنوز

ایکه گفتی جان بده ما باشدت آرام جان
جان بغمهایش سپردم نیست آرامم هنوز

در قلم آورد حافظ قصه لعل لبت
هردم از اقلامم هنوز

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
غریو و ولوله در جان شیخ و شاب انداز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در هر طرف زخیل حوادث کمینگه است — زآزو عنان کشیده دواند سوار عمر

تا کی می صبوح و شکر خواب بامداد — بیدار کردهان که گذشت اختیار عمر

دی در گذار بود نظر سوی ما نکرد — بیچاره دل که هیچ نبرد از گذار عمر

حافظ سخن نکوی که بر — صفحهٔ جهان

این نقش ماند از — قلمت یادگار عمر

ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز — عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز

فرخنده باد خلعت نازت که در ازل — بریده اند بر قد سروت قبای ناز

آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست — چون عود کو بر آتش سودا بسوز و ساز

از طعنهٔ رقیب نکرد دعیار من — چون زر اگر ببرند مرا در دهان گاز

پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی — بی شمع عارض تو دلم را بود گداز

دل گر طواف کعبهٔ کویت دقوف یافت — از شوق آن حریم ندارد سر حجاز

هر دم بخون دیده چه حاصل وضو چو نیست — بی طاق ابروی تو نماز مرا جواز

صوفی ما که توبه زمی کرده بود دوش — بشکست عهد چون در میخانه دید باز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جز فلاطون خم نشین شراب ۔ سِر حکمت بما که گوید باز

کرد بیت الحرام خسم حافظ

که تو اندر سبو بپوید باز

خیز در کاسه زر آب طربناک انداز پیش از آنم که شود کاسه سر خاک انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

بسر سبز تو ای سرو که چون خاک شوم ناز از سر بنه و سایه بر این خاک انداز

ملک این مزرعه دانی که نباقی نکند آتشی از جگر خام در املاک انداز

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر ان پاک انداز

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید دود آهش در آئینه ادراک انداز

دل ما را که ز مار سر زلف تو بخست از لب خود بشفاخانه تریاک انداز

چون گل نکهت او جامه قبا کن حافظ

وین قبا در ره آن قامت چالاک انداز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مرا بگشتی باده در افکن ای ساقی — که گفته اند نکوئی کن و در آب انداز

ز کوی میکده برگشته ام براه خطا — مرا دگر ز کرم باز در صواب انداز

بیار ازان می گلرنگ و مشکبو جامی — شرار رشک و حسد در گل و گلاب انداز

اگرچه مست و خرابم تو نیز لطفی کن — نظر برین دل سرگشتهٔ خراب انداز

به نیمشب اگرت آفتاب می تابد — ز روی شاهد مه پارهٔ نقاب انداز

مهل که روز وفاتم بخاک بسپارند — مرا بمیکده بر درخم شراب انداز

ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت
بسوی دیو سخن تا دل شهاب انداز

جال خونین دلان که گوید باز — و از فلک خون جسم که جوید باز

ترسش از چشم می پرستان باد — نرگس مست اگر بروید باز

هر که چون لاله کاسه گردان بود — زین جفا رخ بخون بشوید باز

بسکه در پرده گفت چنگ سخن — پرس از زلف تا بگوید باز

بگشاید دلم چو غنچه دگر — ساغر لاله گون بگوید باز

خرفلاطون

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بران مثل که شب آبستن است روز آری ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز

بیا که بلبل مطبوع خاطر حافظ
ببوی گلشن وصل تو می‌سراید باز

صبا بمقدم گل روح روح بخش باز کجاست بلبل خوش گو که برگشاد آواز

چو غنچه سر نهانش کجا نهان ماند دل مرا که نسیم صباست محرم راز

بهیچ در نروم بعد ازین ز حضرت دوست چو کعبه یافتم آیم زیت پرستی باز

بشب وصال سحر که ز بخت خواسته‌ام که با تو شرح سر انجام خود کنم آغاز

امید قد تو میدا شتم ز بخت بلند نسیم زلف تو میخواستم ز عمر دراز

تنم ز هجر تو چشم از جهانیان میدوخت نوید دولت وصل تو داد جانم باز

چه حلقها که ز نم شام هجر بر در دل ببوی صبح وصال تو در شبان دراز

دلا منال ز شامی که صبح در پی اوست که نیش و نوش بهم باشد و نشیب و فراز

بیک دو قطره که ایثار کردی ای دیده بیا که در رخ دولت کنی کرشمه و ناز

غبار خاطر ما چشم خصم کور کند تو رخ بخاک نه ای حافظ ایسور و باز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دلم ربوده لولی وشی است شورانگیز — دروغ وعده و قتال وضع رنگ آمیز
فدای پیرهن چاک ماه رویان باد — هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز
نوشته اند بزر کان که صعبت بکن — بخواه جام و گلابی بخاک آدم ریز
غلام آن کلماتم که آتشش انگیزد — نه آب سرد زند در سخن بر آتش ریز
فقیر و خسته و بدبر کاهت آمدم رحمی — که جز ولای تو ام نیست هیچ دست آویز
بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت — که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
مباش غره بزاری خود که در پی تست — هزار تعبیه بفتراک شوق شور انگیز
بیا که نگفم نه کتاسحر که حشر — که می زد دل برد هول روز رستاخیز
میان عاشق و معشوق — هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی — حافظ از میان برخیز
درا که در تن خسته توان در آید باز — بیا که در تن مرده روان در آید باز
بیا که فرقت تو چشم من چنان در بست — که محتاب وصالت مگر گشاید باز
بپیش آینه دل هر آنچه میدارم — بجز خیال جمالت — ید باز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

غم حبیب نهان به ز جست و جوی رقیب | که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
ملالتی که بجانم رسید از غم تو | بیان آن نتوان کرد و خرشتان دراز
تنم بسوزن چشمم از جهان فرو میدوخت | امید دولت وصل تو ام بجانم باز
بدین سپاس که مجلس منورست هنوز | کرت چو شمع جفای رسد بسوز بساز
به نیم بوسه دعائی بجو ز اهل دلی | ز کید دشمنت از چشم زخم دارد باز

تکند زمزمه عشق | در حجاز و عراق
نوا و بانگ غزلهای | حافظ شیراز

مستم از باده شبانه هنوز | ساقیا در فته خانه هنوز
میکشی و بغمزه میگوئی | توبه کردی ز عشق یا نه هنوز
نازنینا ز عشق تو با الله | عالمی توبه کرد و مانه هنوز
چشم مستت بغمزه جادو | میزند تیر بر نشانه هنوز
هست شاهد در آن کرشمه و ناز | هست مطرب در آن ترانه هنوز
دُر دریای عشق می طلبی | جان نیاورد در میانه هنوز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز

نیاز مند بلا گو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مرادست خاک کوی نیاز

طهارت ار نه بخون جگر کند عاشق
بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

غرض گرشمه حسن است وگرنه حاجت نیست
جمال و دولت محمود را بحسن ایاز

درین مقام مجازی بجز پیاله مگیر
درین سرا چه باز یچه غیر عشق مباز

ز مشکلات طریقت عنان متاب ایدل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

من از نسیم سخن بوی چین همی شنوم
چو سرور است درین باغ نیست محرم راز

غزل سرائی ناهید
صرفه زنبرد
در آن مقام که حافظ
برآورد آواز

هزار شکر که دیدم بکام خویشش باز
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم
ز اشک پرس حکایت که من نیم غمّاز

براه میکده عشاق رست در تک و پوی
همان نیاز که حجاج را براه حجاز

چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت
که کرد نرگس شوخت سیه لبر مه ناز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زانجا که لطف شامل خلق کریم تست جرم گذشته عفو کن و ما جرا مپرس

خواهی که روشنت شود احوال درد عشق از شمع پرس قصه زباد صبا مپرس

هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبود آنکس که با تو گفت که درویش را مپرس

از دلق پوش صومعه نقد طرب مجوی یعنی ز مفلسان سخن کیمیا مپرس

در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست ای دل بدرد خوکن و نام دوا مپرس

ما قصه سکندر و دارا نه خوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

نقش حقوق صحبت و اخلاق بندگی از لوح سینه پاک کن و نام ما مپرس

حافظ رسید موسم گل معرفت بکوش

دریاب نقد وصل و زچون و چرا مپرس

دارم از زلف سیاهت گله خیز تا نه مپرس که چنان زار شده ام بی سر و سامان که مپرس

کس بامید وفا ترک دل و دین نکناد که چنانم من ازین کرده پشیمان که مپرس

بیکی جرعه که آزار کسش در پی نیست ز همی میکشیم از مردم نادان که مپرس

زاهد از ما بسلامت بگذر کین می لعل دین و دل میبرد از دست بدانسان که مپرس

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حافظ خسته دل میان آمد

میکند یاد یار زو کرانه هنوز

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مسکین کن نفس

منزل سلمی که باد ش هر دم از ما صد سلام بر صدای ساربان بنهی و گلبانگ جرس

محمل جانان بهوس آنکه بزاری عرضه دار کز فراقت سوختم ای مهربان فریاد رس

منکه قول ناصحا را خواندمی قول رقیب گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس

عشرتی بشکن بترس کاندر شهر عشق سنگ زد از آشنایی هات با میرس

دل بر غبت می سپارد جان بخشیم مست یار گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس

عشقبازی کار بازی نیست ای دل سر بباز ورنه کوی عشق توان زد بچوگان هوس

طوطیان در شکرشان کامرانیها کنند وز تحیر دست بر سر میزنند مسکین مگس

نام حافظ گر برآید برزبان کلک دوست از خجالت حضرت شاهم بس است این ملتمس

جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس بیگانه گرد قصه هیچ آشنا مپرس

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هیچ وردی کرنیست حاجتای حافظ
دعای نیمشب و ورد صبحگاهت بس

درد عشقی کشیده ام که مپرس زهر هجری چشیده ام که مپرس
کشته ام در جهان و آخر کار دلبری برگزیده ام که مپرس
آنچنان در هوای خاک درش میرود آب دیده ام که مپرس
من بکوش خود از دهانش دوش رازهای شنیده ام که مپرس
سوی من لب چه می کزی که مگو لب لعل گزیده ام که مپرس
بی تو در کلبه گدائی خویش رنجهای کشیده ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
بمقامی رسیده ام که مپرس

گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
من زهم صحبتی اهل ریا دورم باد زین گدایان جهان طمع گران ما را بس
قصر فردوس بپاداش عمل بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گوشه گیری و سلامت هوسم بود ولی — شیوه میکند آن نرگس فتان که مپرس

گفتگوهاست درین راه که جان بگدازد — هر کسی عربده این که بین انگه مپرس

گفتم از کوی فلک صورت حالی پرسم — گفت آن میکشم اندر خم چوگان که مپرس

گفتمش زلف بخون — گفت شکسته گفتا

حافظ این قصه دراز است — بقرآن که مپرس

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس — نسیم روضه شیراز بیگ راهت بس

وگر ز منزل جانان سفر کمن درویش — که پیر معبد و گنج خانقاهت بس

هوای مسکن مالوف و عهد یار قدیم — زره روان سفر کرده عذرخواهت بس

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل — حریم درگه پیر مغان پناهت بس

بصدر میکده بنشین و ساغری می نوش — که اینقدر بجهان کسب مال و جاهت بس

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن — که شیشه می لعل و بتی چوماهت بس

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد — تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

بمنت دگران خو مکن که فرد و جهان — عطای ایزد و انعام پادشاهت بس

بهار ورد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت | هر که این آب خورد رخت بدریا فکنش
هر که ترسد ز بلا اندوه عشقش بر سر | سر و پا تا قدمش مالب باد و هنش

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

ای همه شکل تو مطبوع و همه جا بی تو خوش | دلم از حقه یاقوت شکرخا بی تو خوش
همچو گل بر تک طری جمله سراپای لطیف | با همچو سرو چمن خلد سراپا بی تو خوش
شیوه ناز تو شیرین خط و خال تو ملیح | چشم و ابرو بی تو زیبا قد و بالا بی تو خوش
هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار | هم مشام دلم از زلف سمن سا بی تو خوش
در ره عشق سیلاب فنا نیست گزیر | کرده ام خاطر خود در آتما شا بی تو خوش
بنشین چشم تو بمیرم که بآن بیمارے | میکند درد مرا از رخ زیبا بی تو خوش

در بیابان طلب گر به زهر سو خطر است

میرود حافظ بیدل بتولای تو خوش

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش | حریف جرعه و کرمابه و گلستان باش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین — کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان — گر شمار نه بس این سود و زیان ما را بس

یار ما ماست چه حاجت که ز یارت طلبم — دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست — که سر کوی تو زان کون و مکان ما را بس

باغ و عشرتکده ایوان بملوک ارزانی — ما فقیریم و گدا کوی فلان ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافیست

طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس

یارب آن نوگل خندان که سپردی بمنش — می سپارم تو ز چشم حسود چمنش

گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور — دور دار آفت دور فلک از جان و تنش

گر بسر منزل لیلی رسی ای بیک صبا — چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

گر دلم حق وفا با خط و خالت دارد — محرم دار ازان طره عنبر شکنش

با ادب نافه گشائی کن از آن زلف سیاه — جای دلهای عزیز است بهم برمزنش

در مقامی که بیاد لب او می نوشند — سفله آنست که باشد خبر از خویشتنش

عرض

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند | ای سیل سرشک از عقبش آب روان باش
حافظ که هوس میکند جام جهان بین | کو در نظر اهل صفا جمشید مکان باش

باغبان گر پنج روزی صحبت گل باید ش | بر جفای خار هجران صبر بلبل باید ش
با چنین زلف و رخش باد انظر بازی حرام | هر که روی یاسمین و جعد سنبل باید ش
ساقیا در گردش ساغر تعلل تا بچند | دور چون با عاشقان افتد تسلسل باید ش
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار | کار ملکست آنکه تدبیر و تامل باید ش
تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست | راه رو گر صد هنر دارد توکل باید ش
ناز ها زان نرگس مستانه اش باید کشید | این دل شوریده را گر جعد کاکل باید ش
ایدل اندر بند زلفش از پریشانی منال | مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل باید ش
گیت حافظ تا نشوید | باده بی آواز چنگ
عاشق مسکین چرا | چندین تجمل باید ش

بهر دل زمن قرار و طاقت و هوش | بتی شیرین لب و سیمین بنا گوش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شکنج زلف پریشان بدست باد مده — مگو که خاطر عشاق را پریشان باش

کرت هواست که با خضر همنشین باشی — نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

طریق خدمت و آیین بندگی کردن — خدایرا تو رها کن بما و سلطان باش

وگر بصید حرم تیغ برنکش زنهار — وز آنچه با دل ما کرده پشیمان باش

تو شمع انجمنی یکزبان و یکدل شو — خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش

کمال دلبری و حسن در نظر بازیست — بشیوه نظر از نادران دوران باش

خموش حافظ و از جور یار ناله مکن

ترا که گفت که در روی یار حیران باش

بار آی و دل تنگ مرا مونس جان باش — و این سوخته را محرم اسرار نهان باش

در خرقه چو آتش زدی ای عارف عاشق — جهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش

زآن باده که در مصطبه عشق فروشند — ما را دو سه ساغر بده و کور رمضان باش

دلدار که گفتی بتوام دل نگران است — گو میر غم اینک بسلامت نگران باش

خوش شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش — ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش

تا بر دلش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی شنوی — بهر زه طالب سیمرغ و کیمیا می باش

مرید طاعت بیکانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان پارسا می باش

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش — بهر شکسته که بگذشت تازه شد جانش

کجاست همنفسی تا که شرح قصه دهم — که دل چه میکشد از روزگار هجرانش

زمانه از ورقی گل مثال رویت ساخت — ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

نسیم صبح سعادت که نامه بر ببدست — ز خون دیده ما بود مهر عنوانش

تو خفته و نشد عشق را کرانه پدید — تبارک الله ازین ره که نیست پایانش

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد — که جان زنده دلان سوخت در بیابانش

بدین شکسته بیت الحزن که می آرد — نشان یوسف مصر از چه زنخدانش

بگیر آن سر زلف و بدست خواجه بده — که داد من نستاند ز مکر و دستانش

سحر بطرف چمن می شنیدم از بلبل
نوید حافظ خوش لهجه و خوش الحانش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نگاری چابکی شنگی پری وش ظریفی مهوشی ترکی قبا پوش
ز تاب آتش سودای عشقش بسان دیگ دایم میزند جوش
چو پیراهن شوم آسوده خاطر کرش همچون قبا گیرم در آغوش
اگر بوسیده کرده استخوانم نکرده مهرش از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم ببرد است برود و شش برود و شش برود و وش
دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب نوشش لب نوشش
بدور لاله قدح نوش و پیرهامی باش بموی گل نفسی همدم صبا میباش
نگویمت که همه سال می پرستی کن سه ماه می خور و نه ماه پارسامی باش
چو پیر سالک عشقت بمی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدامی باش
کرت هواست که چون جم بسیر غیب رسی بیا و همدم جام جهان نمامی باش
رموز عشق نواری نه کار هر مرغیست بیا و بلبل خوش گوی و خوش ثنامی باش
چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشامی باش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گوش کن پندای پسر از بهر دوران غم مخور — گفتمت چون در حدیثی گر توانی دار گوش

در حریم عشق نتوان دم زد از کفت و شنود — گرچه اینجا جمله اعضا چشم باید کرد گوش

با دل خونین و لب خندان بباید ساخت چو جام — تی نکرت زخمی رسد چون چنگ آیی در خروش

تا نکردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی — گوش بیگانه نباشد جای پیغام سروش

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست — یا سخن دانسته گو یا مرد عاقل باخموش

ساقیا می ده که رندیها — حافظا فهم کرد

آصف صاحبقران — هم جرم بخش و عیب پوش

دلم رمیده شد و غافلم من درویش — که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم — که دل بدست کمان ابروی کافر کیش

خیال حوصله بحر میبرم هیهات — جهاست در سر این قطره محال اندیش

بکوی میکده گریان و سرفکنده روم — چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر — نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

ز آستین طبیبان هزار خون بچکد — کرم تجربه دستی نهد برین دلریش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زهی شیراز و وضع پیمثالش — خدا و ندا نگهدار از زوالش
زرکنا باد با صد لوحش الله — که عمر خضری بخشد زلالش
بشیراز ای وفیض روح قدسی — بپرس از مردم صاحب کمالش
میان جعفر آباد و مصلا — عبیر آمیز می آید شمالش
که نام قند مصری برد انجا — که شیرینان ندا و ندا نفعالش
کران شیرین پسر خونم بریزد — دلا چون شیر مادر کن حلالش
صبازان لولوی شنگول سرمست — چه دانی اکهی چونست حالش
مکن بیدار ازین خوابم خدارا — که دارم عشرتی خوش با خیالش

جراحافظ جوی — ترسید از هجر
نکردی شکر — ایام وصالش

دوش ما من گفت پنهان کار و فانی تیز هوش — گر شما پنهان نشاید کرد راز می فروش
گفت آسان گیر بر خود کار ها گر روی طبع — سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش
ناگهان اوه داد جامی گر فروغش بر فلک — زهره در رقص آمد و بربط زنان میگفت نوش

کوش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سحر زهاتف غیبم رسید مژده بگوش — که دور شاه شجاع است و می دلیر بنوش

شد انگه اهل نظر بر کناره میر فتند — هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

ببانگ چنگ بگویم بسی حکایت ها — که از نهفتن آن دل بسینه میزد جوش

شراب خانگی از ترس محتسب بنهیان — بروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

زکوی میکده دوشش بدوش آورند — امام و خواجه که سجاده میکشید بدوش

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات — مکن بعشق مباهات و زهد هم مفروش

محل نور تجلی است رای انور شاه — چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش

بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر — که هست گوش دلش محرم پیام سروش

رموز مصلحت ملک — خسروان دانند

گدای گوشه نشینی — تو حافظا مخروش

شراب تلخ میخواهم که مرد افکن بود زورش — که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

بیاوردی که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن — بلعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش

سماط دهر دون پرور ندارد شهر آشوبش — مذاق حرص و آرای دل سودا پز رنجورش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

تو بندهٔ کله از بادشه مکن زنهار — که شرط بنده نباشد شکایت از کم و بیش
نبازم آنمژهٔ شوخ عافیت کش را — که موج میزندش آب نوش بر سر نیش
بدان مگر برسد دست — هر کدا حافظ
خزینه بکف آورد رنج — قارون پیش
در عهد پادشاه خطابخش و جرم پوش — قاضی قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
صوفی بگنج صومعه دریای خم نشست — تا دید محتسب که سبو میکشد بدوش
احوال قاضی و شرب الیهود شان — کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرمی — در کش زبان و پرده نگهدار و می بنوش
ساقی بهار میرسد و وجه می نماند — فکری بکن که خون دل آمد زغم بجوش
عشقت و مفلسی و جوانی و نوبهار — عذرم بذیر و جرم بذیل کرم بپوش
تا چند همچو شمع زبان آوری کنی — پروانه مراد رسد ای محب خموش
ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو — نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش
چندان بمان که خرقه ازرق کند کبود — بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ساقی چو نوش کند باده صبوح
کو جام زر بحافظ شب زنده دار بخش

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش
دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
جای آنست که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می شکند بازارش
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود زین همه قول و غزل تعبیه در منقارش
آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست هر کجا هست خدایا بسلامت دارش
ایکه در کوچه معشوقه ما میگذری بر حذر باش که سری کندش بازارش
صحبت عافیت گرچه خوش افتاد ایدل جانب عشق عزیز است فرو مگذارش
صوفی سرخوش از این دست کرج کرده کلاه بدو جام دگر آشفته شود دستارش
چشم حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود
ناز پرور دو صاحب مجو آزارش
کنار آب و بادی بید طبع شعر یاری خوش معاشر لب شیرین و ساقی گلعذاری خوش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنکه بنمائی بکج طبعان دل کورش

نظر کردن بدرویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنین حشمت نظرها داشت با مورش

کمند صید بهرامی بفیکن جام جم بردار
که من بیمودم این صحرا نه بهرام دلی کورش

سلیمان گو که بر روی هوا تخت کشید مندیش
کنون چون شد درون خاک هر سو میکشد مورش

شراب لعل منیوش و بده جام زمرد کون
که زاهد واقف وقتست می نازم بدین کورش

کمان ابروی جانان
نمی بیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می آید
بدین بازوی بی زورش

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
وین زهد خشک را بمی خوشگوار بخش

ظلمات زهد در ره آهنگ چنگ نه
تسبیح و طیلسان بمی میگسار بخش

زهد گران که شاهد و ساقی نمی خرند
در خلوت چمن بنسیم بهار بخش

یارب بوقت گل گنه بنده عفو کن
وین ماجرا بسر لب جویبار بخش

ای آنکه ره بمشرب مقصود برده
زین بحر قطره بمن خاکسار بخش

راهم مشراب لعل زد ای میر عاشقان
خون مرا بجامه رنگین یار بخش

ساقی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چارده سالہ بتی چابک شیرین دارم — کہ زجان حلقہ بگوشش است مہ چارده پیش
جان بشکرانہ کنم صرف — کزین دانہ دُر
صدف دیدہ حافظ — شود از آب مکش

من خرابم ز غم یار خراباتی خویش — میزند غمزہ او ناوک غم بر دل ریش
کرشمہ پای سر زلف زہم بکشاید — آشنای تو ندارد سر بیگانہ خویش
با تو پیوستم و از غیر تو ببریدہ دلم — بس مسلمان کہ شود فتنہ آن کافر کیش
تو بغایت نظر بے کن کہ من دلشدہ را — نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش
آخر ای پادشہ ملک ملاحت چہ شود — کز لب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش
خرمن صبر من دلشدہ را داد بباد — چشم تو کر بکشاد کمین از پس و پیش
حافظ از نوش لب لعل تو کامی یافت — کہ نزد بر دل ریشش دو ہزاران سر نیش

ہاتفی از کوشہ میخانہ دوش — گفت بخشند کنہ می بنوش
عفو الٰہی بکند کار خویش — مژدہ رحمت برساند سروش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

الای دولت طالع کوار آبادت

الای دولت طالع که قدر وصل می دانی
کوار آبادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هر آنکس را که بر خاطر ز عشق دلبرے بار است
سپندی کو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش

عروس طبع را زیور ز فکر بکر می بندم
بود کز نقش ایام بدست افتد نگاری خوش

بیا میزد نگارم را می در کاسه خام است
که مستی میکند با عقل میگیرد خماری خوش

شب صحبت غنیمت دان و کام خوشدلی بستان
که مهتاب دلافروز است لاله زاری خوش

همی گفت عمر شد حافظ
بیا یا ما بمیخانه
که مشکولان محوش باشند و
هم آموزگاری خوش

مجمع خوبی و لطف است رخ همچو مهش
لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش

دلبرم شاهد طفلست بیازی روزے
بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش

من همان به که ازو نیک نکو دارم دل
که بد و نیک ندیدست و ندارد نگهش

بوی شیر از لب همچون شکرش می آید
گرچه خون میچکد از شیوه چشم سیهش

در پی آن گل نورسته خدایا دل ما
خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهش

یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند
هر زمان دو بجانداری خود یاد دهش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کر موج خیز حادثه سر بر فلک زند — عارف بآب تر نکند رخت بخت خویش

ای حافظ ار مراد — میسر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی — ز تخت خویش

نیست کس را نه کمند سر زلف تو خلاص — میکشی عاشق مسکین و نمیترسی ز قصاص
عاشق سوخته دل تا به بیابان فنا — نرود در حرم جان نشود خاص الخاص
قاتل غمزه تو دست ببرد از دستم — حاجب ابرو بتو برده گرو از وقاص
بهوادار ی تو شمع صفت از سر شوق — کردم ایثار تن خویش ز روی اخلاص
آتشی در دل دیوانه ما افکندی — کر چه بودیم همیشه بهوایت رقاص
کیمیای تو چو از تن خاکی ما — زر خالص کند ار چه بود همچو رصاص

قیمت در کرا نماید — چه داند عوام
حافظا گوهر یکدانه — مده جز بخواص

حسن و جمال تو جهان جمله گرفت بطول و عرض — شمس بپای بوس تو می افتد از سما بارض
دیدن حسن و خوبیت بر همه خلق واجب است — سجده بندگی ترا بر همه ملا یکیست فرض

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه گویم خموش
ای خسرو دم بازبمیخانه بر تا می لعل آوردم خون بجوش
گرچه وصالش نه بکوشش دهند آنقدرای دل گرتوانی بکوش
گوش من و حلقهٔ آن زلف یار روی من و خاک درمی فروش
داور دین شاه شجاع تکیه کرد روح قدس حلقه عمرش بگوش
ای ملک العرش مرادش بده وز خطر چشم بدش دار گوش

رندی حافظ نه گناهیست صعب
باکرم پادشه عیب پوش

ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش بیرون کشیده باید ازین ورطه رخت خویش
از بسکه دست میزنم و آه میکشم آتش زدم چو گل بتن لخت لخت خویش
دوشم زبلبلی چه خوش آمد که می سرود گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش
ایدل توشاد باش که آن یار تندخوی بسیار تندخوی نشیند زبخت خویش
خواهی که بخت سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت کوش

کوچ

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

که بهوات سید هم کرد مثال جان و دل — کاه با آب میکشم آتش عشق هیجو بط

کر بغلامی خودم شاه قبول میکند — تا بمیارکی دهم بنده به بندگیش خط

خال سیاه او بر آن عارض سیمرنگ بین — راست بمشک مانداَن بر برخ ماه یک نقط

موی کشاده کرده خوی تا بچمن در آمدی — شد برخ گل چو زعفران مشک کلاب شد بسقط

ابجیات حافظا کشته — خجل زنظم تو

کس بهوای عشق او — شعر نگفت زین نمط

ز چشم بد برخ خوب ترا حذا حافظ — که کرد جمله نکوئی بجای ما حافظ

بیا که نوبت صلحست و دوستی و وفا — که با تو نیست مرا جنگ و ماجرا حافظ

اگرچه خون دلم خورد لعل او بستان — بجان من زلبش بوسه خون بها حافظ

سحر کهی که چو رندان بنالی از سر حال — بکار من کنی آندم یکی دعا حافظ

بیا بخوان غزلی خوب تازه و تر و نو — که شعر تست فرح بخش و غمزدا حافظ

بزلف و قد بتان — دل مبند و جان دیگر

اگر بجستی ازین بند و — زان بلا حافظ

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

از رخ تست مقتبس جور زجهاری فلک
همچو زمین هفتمین مانده بزیر بار قرض

گر لب روح پرورت کل بشکر نه بخشدم
کی دل دردمند من رسته شود ازین مرض

تن که فدای او نشد مرده جاودان بود
جان که اسیر او نشد لایق او است قطع فرض

بوسه بجا کجای او دست کجا دهد مرا
قصهٔ شوق حافظا با در ساندش بعرض

بیا که میشنوم بوی جان ازان عارض
که یافتم دل خود را نشان ازان عارض

بشرم رفت تن یاسمین ازان اندام
بخون نشست دل ارغوان ازان عارض

معانی که زحوران بر سرخ میگویند
زحسن و لطف بپرسم بیان ازان عارض

گرفت نافهٔ چین بوی مشک از آن گیسو
گلاب یافته بوی چنان ازان عارض

زنظم دلکش حافظ
چکید آب حیات
چنانکه خون شده جانم
چکان ازان عارض

گرد عذار یار من تا بگرفت دور خط
ماه زحسن روی او رست فتاد در غلط

از هوس لبش که آن زآبحیات خوشتر است
گشته روان زدیده ام چشمهٔ آب همچو شط

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

برکشد آینه از جیب افق چرخ دران | بنماید رخ کیتی بهزاران انواع
در زوایای طربخانه خورشید فلک | ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر | جام در قهقهه گوید که کجا شد منّاع
وضع دوران سنگر و ساغر عشرت برگیر | که بهر حال همین است و همینست اوضاع
طرهٔ شاهد زیبا همه بند است و فریب | عارفان بر سر آن رشته نجویند نزاع
عمر خسرو طلب از نفع جهان سیمطلبی | که وجود یست عطا بخش و کریمیست تقاع
مظهر لطف ازل | روشنی چشم امل
حافظ علم و عمل جان | جهان شاه شجاع
در وفای مهر تو مشهور خوبانم چو شمع | شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
روز و شب خوابم نمی آید که چشم بر غمت است | بسکه در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
رشتهٔ صبرم بمقراض غمت ببریده شد | همچنان در آتش عشق تو خندانم چو شمع
گر گمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو | کی شدی روشن بکیتی راز پنهانم چو شمع
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست | ای دل زار و نزار و اشک بارانم چو شمع

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

قسم بحشمت جاه وجلال شاه شجاع — که نیست باکسم از بهر مال و جاه نزاع

شراب خانگیم بس می مغانه بده — حریف باده رسیدای رفیق توبه وداع

خدایرا بمیم شست وسوی خرقه کنید — که من نمیشنوم بوی خیر ازین اوضاع

ببین که رقص کنان میرود بناله رحیک — کسی که رقص نفرمودی ز استماع سماع

بیار می که چو خورشید شعله افروزد — رسد بکلبه درویش نیز فیض شعاع

بعاشقان نظری کن بشکرآن نعمت — که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع

بفیض جرعهٔ جام تو تشنه ایم ویلی — بمیکنیم دریغ بمیدهیم صداع

هنر نمی خرد ایام وغیر ازیم نیست — کجا روم تجارت بدین کساد متاع

ز زهد واعظ و طامات او ملول شدم — نواز رود و غزلخوان بیار می بسماع

صراحی و حریفی خوشم زد نیا بس — که غیر ازین همه اسباب تفرقه است وصداع

جبین و چهرهٔ حافظ — خدا حسد انگیزد

ز خاک بارگه کبریاء — شاه شجاع

بامداد ان که ز خلوتکه کاخی ابداع — شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع

برگشته

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نشاط و عیش جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

طالع اگر مدد دهد دامنش آرم بکف
گر بکشم ز هی طرب ور بکشد ز هی شرف

طرف کرم ز کس نبست این دل پر امید من
گر چه سخن هی برد قصهٔ من بهر طرف

ابروی دوست کی شود دست کش خیال من
کس نزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف

چند بنازپرورم مهر بتان سنگدل
یا دهد پدر نمیکند این پسران ناخلف

از خم ابرویتو هیچ گشایشی نشد
وه که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف

من بخیال زاهدی گوشه نشین طرفه انگه
مغبچه ز هر طرف میزندم بچنگ و دف

بگذر از زاهدان نقش بخوان و لا تقل
مست ریاست محتسب باده بنوش و لا تخف

صوفی شهر بین که چون لقمهٔ شبهه میخورد
پاره دلش دراز باد ای جیوان خوش علف

من بکدام دلخوشی می خورم و طرب کنم
گر پس و پیش خاطرم لشکر غم کشیده صف

حافظا اگر قدم زنی در ره خاندان عشق
بدرقهٔ رهت شود همت شاه نجف

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در شب هجران مرا پروانه وصل قرست ورنه از عشقت جهانی را بسوزانم چو شمع
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت تا به آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است با کمال عشق در عین نقصانم چو شمع
سر فرازم کن شبی از وصل خود در دم کشا تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
همچو صبحم یک نفس باقیست از دیدار تو چهره بنما و بسر تا جان برافشانم چو شمع
آتش مهر تو حافظ را عجب در دل پرست
آتش دل را بآب دیده بنشانم چو شمع

سحر بوی گلستان همی شدم در باغ مگر چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ
بچهره گل سوریده نگاه میکردم که بود در شب تیره ز رخ روشنی چو چراغ
چنان بحسن جوانی خویشتن مغرور که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
گشاد نرگس عناد و دیده از حیرت نهاد لاله حمرا بجان و دل صد داغ
زبان کشیده چو تیغی بسر زنش سوسن دهان کشیده شقایق چو مردم ایفاغ
کهی چو باده پرستان صراحی اندر دست کهی چو ساقی مستان بکف گرفته ایاغ

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچست — هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
دریغ و درد که تا این زمان ندانستم — که کیمیای سعادت بود رفیق شفیق
بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام — تصوریست که عقلش نمیکند تصدیق
اگرچه موی میانت بچون منی نرسد — خوشست خاطرم از فکر این خیال دقیق
بهامنی رو فرصت شمر غنیمت وقت — که در کمینگه عمرند قاطعان طریق
ملاحتی که ترا در رخ زنخدانست — بگنه آن نرسد صد هزار فکر عمیق
کجاست اهل دلی تا کند دلالت خیر — که ما بدست ببردیم ره بهیچ طریق
اگر بزنگ عقیقست اشک من چه عجب — که مهر خاتم چشمم بهست همچو عقیق
فدای خنده ساقی هزار جان آدم — که ترکند لب لعل از شراب همچو عقیق

بخنده گفت که حافظ — غلام طبع توام
ببین که تا بچه حدم — همیکند تحقیق

کسی مباد چو من خسته مبتلای فراق — که عمر من همه بگذشت در بلای فراق
غریب و عاشق و بیدل فقیر و سرگردان — کشید محنت ایام و داغهای فراق

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زبان خامه ندارد سر بیان فراق — چگونه شرح دهم با تو داستان فراق

رفیق خیل خیالم و هم رکاب شکیب — قرین آتش هجران و همعنان فراق

دریغ مدت عمرم که بر امید وصال — بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق

سری که بر سر گردون به فخر می سودم — بر آستان که نهادم بر آستان فراق

کنون چه چاره که در بحر غم بگرد اپی — فتاده زورق صبرم زبادبان فراق

چگونه باز کنم بال در هوای وصال — که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق

بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود — ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق

چگونه دعوی صلت کنم بجان که شده است — تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق

ز سوز هجر دلم شد کباب دور از یار — مدام خون جگر میخورم ز خوان فراق

فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق — به بست کردن صبرم بریسمان فراق

بپای شوق گران ره بسر شدی حافظ
بدست هجر ندادی کسی عنان فراق

مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق — گرت مدام میسر شدی زهی توفیق

همان و

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

عنان نہ پیچم کر سر بُری بشمشیرم
ببر کنم سر و دستی ندارم از فتراک

ترا چنانکہ توئی ہر نظر کجا بیند
بقدر بینش خود ہر کسی کند ادراک

بحشمت خلق عزیز
انکہی شوی حافظ

کہ بر درش نہی
روی مسکنت بر خاک

ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک
حق نگہدار کہ من میروم اللہ معک

در وفای منت ار ہست شکی بجربہ کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک

توئی آن گوہر پاکیزہ کہ در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

بگشا لبستہ خندان و شکر ریزی کن
خلق را از دہن خویش مپندار بشبک

گفتہ بودی کہ شوم مست و دہد بوسہ بدہم
وعدہ از حد بشد و ما نہ دو دیدیم و نہ یک

چرخ بر ہم زنم از غصہ مرادم کردی
من مہ آنم کہ ز بوئی کشم از چرخ فلک

چو تو حافظ بر خویشتن
نگذاری بارے

ای رقیب از برا و یکدو
قدم دور ترک

ہزار دشمن ار میکند قصد ہلاک
کرم تو دوستی از دشمنان نیارم باک

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

فراق هجر که آورد در جهان یارب — که روی هجر سیه باد و خانهای فراق
اگر بدست من افتد فراق را بکشم — ز آب دیده دهم باز خونبهای فراق
کجا روم چه کنم حال دل کرا گویم — که داد من بستاند دهر ستای فراق
فراق را به فراق تو مبتلا سازم — چنانکه خون بگیانم ز دیدهای فراق
من از کجا و فراق از کجا و غم ز کجا — مگر بزاد مرا مادر از برای فراق

ازین جهت دل حافظ ز بیدلی شب و روز
چو بلبل سحری میزند نوای فراق

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک — از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک
برو تو هر چه که داری بخور دریغ مخور — که بیدریغ زند روزگار تیغ هلاک
بخاکپای تو ای سرو ناز پرور من — که روز واقعه ام باز گیر از سر خاک
نفس نفس اگر از باد بشنوم بویت — زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک
رود بخواب دو چشم از خیال تو هیهات — بود هنوز دل اندر فراق تو غمناک
اگر تو زخم زنی بر دلم به از مرهم — وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

عنان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

من شکسته و بد حال زندگی یابم — در آن نفس که به تیغ غمت شوم مقتول
خرابتر ز دل من غم تو جای نیافت — که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول

بدرد عشق بسازد
بموش شو حافظ
رموز عشق مکن فاش جز با اهل عقول

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل — یحیای مظفر ملک عالم عادل
ای درگه اسلام پناه تو کشوده — انعام تو بر کون و مکان دارد و شامل
تعظیم تو بر جان خرد واجب و لازم — بر روی جهان روزنه بر جان و دل
روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی — بر روی مه افتاده که شد حل مسایل
خورشید چو آن خال سیه دید بدل گفت — ای کاش که من بودمی آن هندوی مقبل
بنهاد فلک از بهر تو در رقص و سماعت — دست طرب از دامن این رزمه مگسل
می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت — شد کردن بدخواه گرفتار سلاسل
دور فلکی یکسره بر منهج عدلست — خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است — از بهر معیشت مکن اندیشه باطل

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه ملک — بمذهبی همه کفر طریقتست امساک
مرا امید وصال تو زنده میدارد — وگرنه صد رهم از هجر تست بیم هلاک
مهندس فلکی راه دیر شش جهتی — چنان بلست که ره نیست زیر دام مغاک
فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل — مباد تا بقیامت خراب طارم تاک
بضرب سیفک قتل حیاتنا ابدا — فان روحی قد طاب ان یکون فداک

براه میکده حافظ — خوش از جهان رفتی
دعای اهل دلت باد — مونس دل پاک

اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول — رسد بدولت وصل تو کار من بحصول
قرار بر دز من آن دو سنبل پرچین — فراغ برد ز من آن دو نرگس مکحول
چو پرده بر تو من بینوا و بی زر و زور — بهیچ باب نبدارم ره خروج و دخول
کجا روم چه کنم چون شوم چه چاره کنم — که گشته ام ز غم و جور روزکار ملول
چه جرم کرده ام ای جان و دل بحضرت تو — که طاعت من بدیل نمی شود مقبول
دل از جواهر مهر تو صیقلی دارد — بود ز زنگ حوادث هرا بنه مصقول

من نکشته

زخون رفته که دوش از سراچه چشمم
شدیم در نظر شب رو ان خواب خجل

چرا به پیش لبت جام زهر خنده زند
اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل

از ان نهفت رخ خویش در حجاب صدف
که شد ز نظم خوشش لولوی خوشاب خجل

رواست نرگس مست از فکند سر در پیش
که شد ز شیوه آن چشم پر عتاب خجل

بود که یار نپرسد کنه ز خلق کریم
که از سوال ملولیم و از جواب خجل

رخ از جناب تو جائی دگر نتافته ام
نیم بیاری توفیق ازین جناب خجل

تو نئی که خوبتر از آفتاب و شکر خدای
که نیستم تو از روی آفتاب خجل

حجاب ظلمت ازان یافت
آب خضر که گشت

ز طبع حافظ و این
شعر همچو آب خجل

هزار نکته که گفتم در وصف آن شمایل
هر گوشنید گفتا الله و ر قایل

تحصیل عشق رندی آسان نمود اول
آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید
از شافعی نپرسید امثال این مسایل

گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
گفت آنزمان که نبود جان در میانه حایل

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

خوش خبر باش ای نسیم شمال — که بما کی رسد زمان وصال
ما بسلمی و من بذی سلم — این جیرانا و کیف الحال
عرصهٔ بزمگاه خالی ماند — از حریفان و رطل مالا مال
سایه افکند حالیا شب هجر — تا چه بازند شب روان خیال
قصة الشوق لا انفصام لها — قصمت ها هنا لسان مقال
عفت الدار بعد عافیت — فاسئلوا احالها عن الاطلال
ترک ما سوی ما منی نکرد — آه ازین کبریا و جاه و جلال
فی الجمال الکمال لیس منی — صرف الله عنک عین کمال
یا برید الحمی حماک الله — مرحبا مرحبا تعال تعال

حافظا عشق و — صابری تا چند
نالهٔ عاشقان — خوش است بنال

بهد کل شدم از توبه شراب خجل — که کس مباد ز کردار ناصواب خجل
صلاح من همه جام می است امسون نیست — نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شمت روح و دادِ شمت برق وصال ‌ بیاکه بوی ترا میبرم نسیم شمال

احادیا بجمال اطیب قف وانزل ‌ که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق جمال

سکایت غم هجران فروگذاشته به ‌ بشکر آنکه برفکند پرده روز وصال

ملال مصلحتی می نمایم از جانان ‌ که هیچکس ننماید بجان خویش ملال

چو یار بر سر صلحست و عذر میخواهد ‌ توان گذشت ز جور رقیب در همه حال

بیاکه پرده گلریز هفت خانه چشم ‌ کشیده ایم بتحریر کارگاه خیال

بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ ‌ که کس مباد چو من در پی خیال محال

قتیل عشق تو شد حافظ ‌ غریب ولی

بخاک ما گذری کن ‌ که خون ماست حلال

رهرو انرا عشق بس باشد دلیل ‌ آب چشم اندر پیش کردم سبیل

موج اشکی ما کی آرد در حساب ‌ آنکه کشتی راند بر بالای نیل

اختیاری نیست بدنامی ما ‌ ضلّنی فی العشق من یهدی السّبیل

آتش روی بتان بر خود مزن ‌ یا بر آتش صبر کن همچون خلیل

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دل داده ام بیاری شوخی و شنگ نگاری — مرضیة السجایا محمودة الشمایل

در عین کوشه گیری عشقم زده بیداخت — وانگه شدم چو مستان برابرو بتو مایل

از آب دیده هر دم طوفان نوح دیدم — از لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

ای دوست شعر حافظ — تعویذ چشم زخم است

یارب به میم آنرا — در گردنش حمایل

ای رخت چون ماه و لعلت سلسبیل — سلسبیلیت کرده جان و دل سبیل

سبز پوشان خطت بر گرد لب — همچو مورانند گرد سلسبیل

یارب آن آتش که در جان منست — سرد کن زانسان که کردی بر خلیل

ناوک چشم تو در هر گوشه — همچو من افتاده دارد صد قتیل

من نمی آرم مجال ای دوستان — زانکه او دارد جمال بس جمیل

پای ما لنگست و منزل بس بعید — دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

شاه عالم را بقا باد از عمر — باد هر چیزی که خواهد زین قبیل

حافظا از سر غم عشق نگار — همچو مور افتاده شد در پای پیل

تمت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حدیثی آرزومندی — درین نامه که ثبت افتاد
همانا کی غلط باشد که — حافظ کرد تلقینم

انگه پایمال جفا کردی چو خاک راهم — خاک می بوسم و عذر قدمش میخواهم
من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا — چاکر معتقد و بنده و دولتخواهم
ذره خاکم و در کوی تو ام موقف تست — ترسم ای خواجه که بادی ببرد ناگاهم
صوفی و صومعه عالم قدسم لیکن — حالیا دیر مغانست حوالتگاهم
پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد — و اندران آینه از حسن تو کرد آگاهم
بسته ام در خم ابروی تو امید دراز — دین مباد اگه کند دست طلب کوتاهم
دوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت — با همه پادشهی بنده توران شاهم
با من خاکنشین خیز سوی میکده آی — تا در آن حلقه به بینی که چه صاحب جاهم
بر سر شمع قدت شعله صفت می لرزم — گرچه دانم که هوای تو کشد ناگاهم
مست بگذشتی و از — حافظت اندیشه نبود
آه اگر دامن حسن تو — بگیرد آهم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

یا من برخود کہ مقصد کم کنی | یا منہ پا اندرین رہ بید لیل
بی می و مطرب بہ فرد و سم مخوان | راحتی فی الکاس لا فی سلسبیل
یا رسوم فیلبانان یاد کیر | یا مدہ ہندوستان بر باد فیل
یا بکش بر چہرہ نیل عاشقی | یا فرو بر جامۂ تقوی بہ نیل
حافظا کر معنی | داری بیار
ورنہ دعوی نیست | غیر قال و قیل

بمژگان سیہ کردی ہزاران خرقہ در دینم | بیا کز چشم بیمارت ہزاران در دبر چینم
الا ای ہمنشین دل کہ یارت برفت از یاد | مرا روزی مباد آندم کہ بی یاد تو بنشینم
اگر بر جای من غیری گزیند دست و جام او | حرامم باد اگر من جان بجای دست و بگزینم
جہان فانی و می باقی فدای شاہد و ساقی | کہ سلطان دو عالم را طفیل عشق می بینم
صبا الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز | کہ غوغا میکند در سر خروش خم کہ دوشینم
جہان پیرست و بی بنیاد ازین فرہاد کش فریاد | کہ کز افسون نیرنگش ملول از جان شیرینم
زتاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل | بیا ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم

حدیث

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

از بازگشت شاه چه خوش نقش بسته اند آهنگ خصم او بسر پرده عدم

بیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال انّ العهود عند ملیک الهنی ذمم

صحت و از سحاب امل زحمتی فرست جز دیده معاینه بیرون ندادم

در بند غم فتاد سپهرش بطعنه گفت الآن قد ندمت و لا ینفع الندم

ساقی بیا که موسم عیش است و وقت گل پیش آر جام و هیچ مخور غم ز پیش و کم

بشنو ز جام و باده که این زال نوعروس بسیار کشت شوهر چون کیقباد و جم

ای دل تو ملک جم مطلب جام جم بخواه کین بود قول بلبل بستان سرای جم

حافظ بکنج میکده دارد قرار کاه

کالطیر فی الحدیقه و اللّیث فی الاجم

به تیغم گر کشد دستش نگیرم وگر تیرم زند منت پذیرم

کمان ابرویش را گو بزن تیر که پیش دست و بازویش بمیرم

غم کیستی که از پایم در آورد بجز ساغر که باشد دستگیرم

برآی ای آفتاب صبح دولت که در دست شب هجران اسیرم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اگر بر خیزد از دستم که با دلدار بنشینم
ز جام خضر می نوشم ز باغ وصل گل چینم

شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد کند
بیا ساقی لبم بر لب که در بستان جان شیرینم

مکر دیوانه خواهم شد که از عشق تو شب تا روز
سخن با ماه میگویم پری در خواب می بینم

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حور العین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

چو هر خاکی که باد آورد فیضی بود از انصافت
ز حال بنده یاد آور که خدمتکار دیرینم

بلبت شکر بمستان داد چشمت می بمیخواران
منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آید
تذروی طرفه میگیرم که چالاکست شاهینم

اگر با ورنمیداری روا از تحفه چینی پرس
که مانی نسخه میگیرد ز نوک کلک مشکینم

وفاداری و خوشخوئی نه رسم هر جهاندیدیست
غلام اصفی ثانی جلال الحق والدینم

ز حافظ بر سر حال عشق و ذوق مستی از می خواه
که با جام و قدح هرشب حریف ماه و پروینم

بشیری لذی السلامت حلت بذی سلم
سید حمد معترف غایت المنعم

ان آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد
تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

ار مارکرته

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مرا که آرزو تمناست ساز برگ معاش
همان بس است که میخانه را اجاره کنم

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حوالتم سر دشمن به سنگ خاره کنم

اگر ز لعل لب یار بوسه یابم
جوان شوم ز سر نو زندگی دوباره کنم

ز باده خورده پنهان
ملول شد حافظ

بیا تا برطبل و نی
رازش آشکاره کنم

بزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
که پیش چشم بیمارت بمیرم

نصاب حسن در حد کمالست
ز کوتاهی دهد که مسکین و فقیرم

چنان پر شد فضای سینه از دوست
که یاد خویش کم شد در ضمیرم

فراوان گنج او در سینه دارم
اگرچه مدعی بیند حقیرم

قدح پر کن که من در دولت عشق
جوان بخت جهانم گرچه پیرم

قراری بسته ام با می فروشان
که روز غم بجز ساغر نگیرم

مباد اجز حسابی مطرب و می
اگر حرف کشد کلک دبیرم

در آن غوغا که کس کس را نپرسد
من از پیر مغان منت پذیرم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بفریادم رس ای پیر خرابات بیک جرعه جوانم کن که پیرم
بگیسوی تو خوردم دوش سوگند که از پای تو سر من بر نگیرم
بسوز این خرقهٔ تقوی تو حافظ
که گر آتش شوم در وی نگیرم

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن میرسد چاره کنم
سخن درست بگویم نمیتوانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم
بدور باده دماغ مرا علاج کنید کز این بهانه بزم طرب کناره کنم
بتخت گل بنشانم بتی چو سلطانی چو سنبل و سمنش ساز طوق یاره کنم
نه قاضیم نه مشایخ نه محتسب نه فقیه مرا چه فرض که منع شراب خواره کنم
اگر کهی بزبانم حدیث توبه رود ز بی عیاری آن را بی عذاره کنم
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
چو غنچه بالب خندان بیاد مجلس شاه پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم
مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیز چرا مذمت رندی شراب خواره کنم

مرا که

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دریا و کوه در رهِ من خسته و ضعیف — ای خضر پی خجسته مدد ده بهمتم
کردم زنی ز طرهٔ مشکین آن نگار — فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم
حافظ بپیش چشم تو — خواهد سپرد جان
در این خیال ار — بدهد عمر مهلتم
حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم — خوشا دمی که ازان چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانیست — روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم — دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس — که در سراچهٔ ترکیب خستهٔ بدنم
اگر ز خون دلم بوی مشک می آید — عجب مدار که همدم دنافهٔ ختنم
طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع — که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
بیا و هستی حافظ — ز پیش او بردار
که با وجود تو کس — نشنود ز من که منم
. بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم — بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

من آنم زغم که هر شام و سحرگاه — ز بام عرش می آید صفیرم
خوش آنم که ز استغنای مستی — فراغت بخشد از برنا و پیرم
چو طفلان تا بکی زاهد فریبی — بسیب بوستان و شهد و شیرم
من آنم بر کرفتم — دل ز حافظ
که ساقی گشت یارب — بی نظیرم

بازآی ساقیا که هوا خواه همتم — مشتاق بندکی و دعا کوی دولتم
زانجا که فیض صبح سعادت فروغ تست — بیرون شدن نمای ز ظلمات حیرتم
در ابروی تو نیز نظر تا بکوش هوش — او رده و کشیده و موقوف فرصتم
هر چند غرق بحر کناهم بصد جهت — تا آشنای عشق شدم زاهل رحمتم
عیبم مکن بر ندی و بدنامی ای حکیم — کین بود سر نوشت ز دیوان قسمتم
می خور که عاشقی نه بر ندی و زاهدیست — این موهبت رسید ز میراث فطرتم
من کز وطن سفر نکزیدم بعمر خود — در عشق دیدن تو هوا خواه غربتم
دورم بصورت از در و لیکن ای دوست — لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم

دریاد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زآن پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد
بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

از جرعهٔ تو خاک زمین رنگ لعل یافت
بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم

حافظ چو گنج زر نبود کاخ وصل نیست
با خاک آستانهٔ این در برابریم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشگافیم و طرحی دیگر اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم

چو در دست است رودی خوش بکو مطرب سرودی خوش
که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

شراب ارغوانی را کلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا ز مجمر اندازیم

صبا خاک وجود ما برآن عالیجناب اندازد
بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم

سر اندازی بیست سرو و لاله را با ما بهم مکوهر کز
سهی سروی بدست آریم و در پایش سر اندازیم

یکی از عشق می لافد کرامات می بافد
بیا کین داوری بهر را پیش داور اندازیم

بیا جانا منور کن بروی مجلس مارا
که در پیشت غزل خوانیم و در پایت سر اندازیم

بهشت عدن گر خواهی بیا با ما بمیخانه
که از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

اگرچه خرمن عمرم غمت بباد داد — بخاکپای عزیزان که عهد نشکستم
چو ذره گرچه حقیرم ببین بدولت عشق — که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
اگر تو مردم هشیار ای نصیحت گوی — سخن بخاک مفکن چرا که من مستم
چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست — که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
بیار باده که عمریست تا من از سر شوق — بگنج عافیت از بهر عیش بنشستم
بسوخت حافظ و این یار دلنواز نگفت — که مرهمش بفرستم چو خاطرش خستم

بگذار تا بشارع میخانه بگذریم — کز بهر جرعه همه محتاج این دریم
روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق — شرط این بود که جز ره این شیوه نسپریم
جائیکه تخت و مسند جم میرود بباد — گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم
تا بو که دست در کمرش میتوان زدن — در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم
واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما — این خاک کوی دوست بفردوس نشتریم
چون صوفیان بحالت شوقند مبتلا — ما نیز هم بشعبده دستی برآوریم

زان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

برق غیرت که چنین میجهد از کمین غیب
تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم

شاه ترکان چو پسندید و بجا هم انداخت
دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم

مددی کز بحر اغم نکند آتش طور
چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

حافظا خلد برین خانه موروث منست
اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم

خیال روی تو بر کارگاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

اگرچه در طلبت همعنان باد شدم
بگرد سرو خرامان قامتت نرسیدم

ز شوق چشمه نوشت چه قطره ها که فشاندم
ز لعل بادهٔ مستت چه غصه ها که کشیدم

ز غمزه بر دل ریشم چه فتنها که گشادی
ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

ز کوی یار بیا ای نسیم صبح غباری
که بوی خون دل خویش ازان غبار شمیدم

کناه چشم سیاه تو لبود ناوک غمزه
که من چو آهوی وحشی ز مردمان بریدم

چو غنچه بر سرم از کوی او بگذشت نسیمی
که بر دبر دل خونین ببوی او بدریدم

امید دست نه وصلت بروز چون نشینم
طمع بدور دهانت بکام دل برسیدم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سخن‌دانی و خوش‌خوانی نمی‌آرند در شیراز
بیا حافظ که ما خود را بملک دیگر اندازیم

بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم که من گم‌شده این ره نه بخود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم
من اگر خارم و گر گل چمن آرائی هست که از آن لطف و صفا رونق این گلشن و بوستان عیب من بدل خوبان هنر می‌پوشند گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم
گرچه با دلق ملمع می گلگون عیب است نکنم عیب کز او بوی ریا می‌شنویم
خنده جام و گریه عشاق زبای دگر است می‌سرایم بنشاط و طرب صبحدم می‌بویم

واعظم گفت که حافظ در میخانه مپوی گو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم

بی رخ سرو روان ما گل و گلشن چه کنم زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم
آه گر طعنه بدخواه ندیدم رویت نیست چون آینه‌ام روی ز آهن چه کنم
برو ای ناصح بد دور دکستان خود ده بکیر کار فرمای قدر میکند این من چه کنم

ورق

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حافظا آب رخت بر در هر سفله مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
بر در دولت نشینیم و مرادی طلبیم

زاد راه حرم وصل ندارم مگر
بکدائی ز در میکده زادی طلبیم

اشک آلوده ما گرچه روانست ولی
بر سالت براو پاک نهادی طلبیم

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم

نقطهٔ خال تو بر لوح بصر نتوان زد
مگر از مردمک دیده سوادی طلبیم

عشوهٔ از لب شیرین تو دل خواهست بجان
بشکر خنده لبت کفت مرادی طلبیم

تا بود نسخهٔ عطر سر زلف ترا
از خط غالیه سائی تو سوادی طلبیم

چون غم تو نتوان یافت مگر در دل شاد
با مید غم تو خاطر شادی طلبیم

بر در مدرسه تا چند
نشینی حافظا
خیز تا از در میخانه
گشادی طلبیم

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده بمی در بازم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هوای خواجگیم بود بندگی تو حبتم
امید سلطنتم بود خدمت تو کردم

بخاکپای تو سوگند
نور دیدهٔ حافظ

که بی رخ تو فروغ
از چراغ دیده ببریم

خیز تا خرقهٔ صوفی بخرابات بریم
دلق و طامات بیازار خرابات بریم

تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند
جنگ صبحی بدر پیر مناجات بریم

فتنه می بارد ازین سقف مقرنس برخیز
تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستم
همچو موسی ارنی گوی مقامات بریم

سوی رندان قلندر بره آورد سفر
دلق و سجادهٔ وشسطامی و طامات بریم

بگذری و بگذاری ز نشان کرم است
این میاموز بر ارباب کرامات بریم

در بیابان فنا گم شدن آخر تا چند
ره بپرسیم مگر پی بمهمات بریم

قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

شرم تان باد ز پشمینه آلوده خویش
کز بیان فضل و کرم نام کرامات بریم

کوس ناموس تو از کنگرهٔ عرش زنیم
علم عشق تو بر بام سموات بریم

حافظ

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که درین پرده چها می بینم

نیست در دایره یک نکته خلاف از کم و بیش
که نه این مسئله چون و چرا می بینم

کیست در دی کش آن میکده یارب که درش
قبلهٔ حاجت و محراب دعا می بینم

دوستان عیب نظر بازی حافظ نکنید
زانکه او را ز محبان شما می بینم

دوش سودای رخش کفتم ز سر بیرون کنم
کفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم

قامتش را سرو کفتم سر کشید از من نخشم
دوستان از راست میرنجد نگار ما چون کنم

نکته ناسنجیده کفتم دلبرا معذور دار
عشوه فرمای تا طبع سخن موزون کنم

زرد روئی میکشم از طبع نازک کاه کاه
ساقیا جامی بده تا چهره را کلکون کنم

ای نسیم حضرت سلمی خدارا تا بکی
ربع را برهم زنم اطلال را چون کنم

من که بردم ره بکنج حسن بی پایان دوست
صد کدائی همچو خود را بعد ازین قارون کنم

ای مه نامهربان از بنده حافظ یاد کن
تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حلقهٔ ذکر چو زها د کرامر و زنم خازن میکده فردا نکند دربانم

در چو پروانه دهد دست فراغ الباقی جز بر آن عارض شمعش نپرد پروانم

همچو چنگ ار بکناری ندهی کام دلم چون نی آخر ز لبابت بدمی نوازم

ماجرای دل خون گشته نگویم با کس وانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم

سر سودای تو در سینه نماندی پنهان چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم

مرغ سان از قفس خاک هوائی گشتم بهوای که مگر صید کند شهبازم

گر بهر موی سری بر تن حافظ باشد

همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

عشوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می بینی و من نور خدا می بینم

خواهم از زلف بتان نافه گشائی بکنم فکر دور است همانا که خطا می بینم

سوز دل آه سحر اشک روان ناله شب این همه مرتبه از لطف شما می بینم

کس ندیدست ز مشک ختن و نافهٔ چین آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بعد ازینم چه غم ار تیر کژ آید ز اجل
چون بمحبوب کمان ابروی خود پیوستم

بوسه بر درج عقیق تو حلالست و حلال
که با فسوس و جفا مهر و وفا نشکستم

صنم لشکری ام غارت دل کرد و برفت
آه کز عاطفت شاه نکیرد دستم

رایت دانش حافظ
بفلک بر شده بود
کز دغا کاری شمشاد
بلندش پستم

در نهان خانه عشرت صنمی خوش دارم
که بسر زلف و رخش نقل و آتش دارم

عاشق و رندم و می خواره و آواز بلند
این همه منصب از آن حور پری وش دارم

گر بکاشانه رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین و می بیغش دارم

گر تو زین دست مرا بی سر و سامان داری
من بآه سحرت زلف مشوش دارم

گر چنین چهره گشاید خط زنگاری دوست
من رخ زرد بخونابه منقش دارم

ناوک غمزه بیاور ز سر زلف که من
جنگها با دل مجروح بلاکش دارم

حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست
بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم
سخن پیر مغانست بجان می نوشیم

نیست در کس کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است
چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم

گل بجوش آمد و از شرم رخش آب شده
لاجرم از عرق شرم گلابی نوشیم

میکشیم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم

خوش هوائیست فرح بخش خدایا بفرست
ماه رویی که برویش می گلگون نوشیم

حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما
بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
گرچه از لطف شما صورت جان می بستم

عشق تن بالب شیرین تو امروزی نیست
دیرگاهست کزین جام هلالی مستم

از ثبات قدم این نکته خوش آمد که بجور
برسر کوی تو از پای طلب ننشستم

عافیت چشم مدار از من میخانه نشین
که دم از خدمت رندان زده ام تا هستم

در ره عشق از آنسوی فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم

بعد از نیم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زاهد برو که طالع اگر تابع منست — جامم بدست باشد و زلف نگارهم

ما عیب کس بزندی و مستی نمیکنیم — لعل بتان خوش است و می خوشگوارهم

ابدال بشارتی دهمت محتشم نماند — وازمی جهان پرست و بت میکسارهم

بر یاد رای انور او آسمان بصبح — جان میکند فداو کواکب نثارهم

برهان ملک دین که ز دست وزارتش — ایام کان یمین شد و دریا یسارهم

تا از نتیجهٔ فلک طور دور اوست — تبدیل سال و ماه خزان بهارهم

کوی زمین ربودهٔ چوگان عدل اوست — واین برکشیده قبهٔ نیلی حصارهم

خالی مباد کاخ جلالش ز سرور ان — واز ساقیان سرو قد و گلعذارهم

عزم سبک عنان تو در جنبش آورد — این پایدار مرکز عالی مدارهم

آن شد که چشم بدنگران بود از کمین — خصم از میان برفت و شر شک از کنارهم

خاطر بدست تفرقه داون نه زیرکیست — مجموعه بخواه و صراحی بیارهم

بر خاکیان عشق فشان جرعهٔ لبش — تا خاک لعلگون شود و مشکبارهم

چون کاینات جمله بوی تو زنده اند — ای آفتاب سایه ز ما برمدارهم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

دردم از یار است و درمان نیز هم | دل فدای او شد و جان نیز هم
هر دو عالم یک فروغ روی اوست | گفتمش پیدا و پنهان نیز هم
اینکه میگویند آن خوشتر ز حسن | یار ما این دارد و آن نیز هم
داستان در پرده میگویم ولی | گفته خواهد شد بدستان نیز هم
چون سر آمد دولت شبهای وصل | بگذرد ایام هجران نیز هم
اعتمادی نیست بر کار جهان | بلکه از گردون گردان نیز هم
عاشق از قاضی نترسد می بیار | بلکه از یرغوی سلطان نیز هم
یار ما اکنون بقصد جان ماست | عهد ما بشکست و پیمان نیز هم
خون ما آن نرگس مستانه ریخت | وآن سر زلف پریشان نیز هم
نقش خالش خون چشم بارها | آشکارا خورد و پنهان نیز هم
محتسب داند که حافظ | عاشق است
آصف ملک | سلیمان نیز هم
دیدار شد میسر و بوسی کنار هم | از بخت شکر دارم و از روزگار هم

زاهد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بهامن که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده اش بکزلک غیرت برآورم

بر من فتاد سایهٔ خورشید مملکت
اکنون فراغتیست ز خورشید خاورم

مقصود ازین معامله بازار گرم تست
نی حسن میفروشم و نی عشوه میخرم

دارم ولی امید که
از یمن دولتش

برهمزنان خویش کند
حافظ سرورم

تا سایهٔ مبارکت افتاد بر سرم
دولت غلام گشته و اقبال چاکرم

شد سالها که از بر من رفته بود بخت
از دولت وصال تو باز آمد از برم

من باغم تو عمر بپایان برم ولی
باور مکن که میتوز مانی بسر برم

زان شب که باز در دل تنگم در آمدی
صد شمع در گرفت بدل داغ یکدرم

درد مرا طبیب ندانند و آنکه من
بیدوست خسته خاطر و با درد خو ترم

گفتی مبار رخت اقامت بکوی ما
من خود بجان تو که ازین کوی نگذرم

هر کس غلام شاهی و
مملوک خسرویست

حافظ کمینه بندهٔ
سلطان کشورم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چون آبروی لاله و گل فیض حسن تست ای ابر لطف بر من خاکی ببار هم

حافظ اسیر زلف تو مشتاب از خدا بترس

واز انتقام آصف جم اقتدار هم

دلشب بسیل اشک رهِ خواب میزدم نقشه بیاد خط تو بر آب میزدم

ساقی بصوت این غزلم کار میگرفت می گفتم این سرود و می ناب میزدم

هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بگفت بازش نظرهٔ تو بمضراب میزدم

روی نگار در نظرم جلوه مینمود از دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم

چشمم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ فالی بچشم و گوش درین باب میزدم

ابروی یار در نظر خرقهٔ سوخته است جامی بیاد گوشهٔ محراب میزدم

خوش بود وقت حافظ فالی بخت نیک

بر نام عمر و دولت احباب میزدم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بردم گرد سمنها تو خدایا مپسند
که مکدر شود آئینهٔ مهر آئینم

بندهٔ صحف عهدم دلم آزرده مکن
که اگر دم زنم از چرخ نخواهد کینم

من اگر رند خراباتم و
گر حافظ شهر

این متاعم که توئی میبنی و
کمتر زینم

حاشا که من بموسم گل ترک می کنم
من لاف عقل میزنم این کار کی کنم

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار بانگ بربط و آواز نی کنم

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق می کنم

گو پیک صبح تا کله های شب فراق
با آن خجسته طالع و فرخنده پی کنم

از نامهٔ سیاه نترسم که روز حشر
با فیض فضل او صد ازین نامه طی کنم

کی بود در زمانه وفا جام می بخواه
تا من حکایتی جم و کاؤس وکی کنم

این جان عاریت که
بحافظ سپرد دوست

روزی رخش به بینم و
تسلیم وی کنم

خیال روی تو گر بگذرد بگلشن چشم
دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

روز عید است و من امروز در آن تدبیرم
که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

دو سه روز است که دورم ز می و مطرب و مُل
زاهد صومعه بر پای نهد زنجیرم

پند پیرانه دهد زاهد شهرم لیکن
من نه آنم که دگر پند کسی پذیرم

آنکه بر خاکدر میکده جان داد کجاست
تا نهم بر قدمش این سر و پیشش میرم

می پذیرم می و سجاده و تقوی بردوش
وای اگر خلق شود آگه ازین تذویرم

خلق گویند که حافظ
سخن پیر بنوش

سالها دیده میم روز
به از صد پیرم

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

جز صراحی و کبابم نبود یار و ندیم
تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم

بسکه در خرقه آلوده زدم لاف صلاح
شرمساری رخ ساقی و می رنگینم

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از خلق جهان پاک گریزینم

سر بآزاد کی از خلق برآرم چون سرو
کرد هر دست که دامن ز جهان برچینم

سینه تنگ من و یار غمش او هیهات
مرد این بار گران نیست دل غمگینم

بردلم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سلطان نشان عرصهٔ اقلیم سلطنت — بالانشین مسند ایوان لامکان
اعظم جلال دولت و دین آنکه رفعتش — دارد همیشه توسن ایام زیر ران
دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملک — خاقان کامکار و شهنشاه نوجوان
ماهی که شد ز طلعتش افروخته زمین — شاهی که شد بهمت افراخته زمان
سیمرغ وهم را نبود قوت عرمج — انجا که باز همت او سازد آشیان
گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ او — از یکدگر جدا شود اجزاء توامان
حکمش روان چو باد بر اطراف بحر و بر — مهرش چو روح در اعضای انس و جان
حافظ جمال ملک ملک — ملک جان تو
وی طلعت تو جان جهان — جهان جان
مرغ دلم طایر یست قدسی عرش آشیان — از قفص تن ملول سیر شده از جهان
از در این خاکدان چون پر در مرغ ما — باز نشیمن کند بر در آن آشیان
چون پر دارین جهان سدره بود جای او — تکیه کی باز ما کنگره عرش دان
سایهٔ دولت فتد بر سر عالم بسی — گر بکشد مرغ ما بال و پری در جهان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو
ز کنج خانه دل میکشیم بمژگان چشم

سزای تکیه گهت دیده نمی بینم
منم ز عالم و این گوشهٔ معین چشم

سحر سرشک روانم سرخرابی داشت
اگر نه خون جگر میگرفت دامن چشم

نخست روز که دیدم رخ تو دل گفت
اگر رسد ضرری خون من بگردن چشم

بهوی مژدهٔ وصل تو تا سحر که دوش
براه باد نهادم چراغ روشن چشم

بمردمی که دل دردمند حافظ را
مزن بناوک دلدوز مردمافکن چشم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم و ازپی جانان بروم

گرچه دانم که بجایی نبرد راه غریب
من بهوی سر آن زلف پریشان بروم

منکه چون باد دل بیمار و تن بیطاقت
بهواداری آن سرو خرامان بروم

در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت
تا دل زخم کش و دیدهٔ گریان بروم

نذر کردم گر ازین غم بدر آیم روزی
تا در میکده شادان و غزلخوان بروم

بهواداری او ذره صفت رقص کنان
تا لب چشمهٔ خورشید درافشان بروم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای خسروی رفیع جناب و منیع قدر — وی داور عظیم شمال و سلیم شان

ای آفتاب ملک که در جنب همتت — چون ذرهٔ حقیر بود کنج شایگان

عصمت نهفته رخ بسرا پرده مقیم — دولت نهاده رخت بقاز یر لامکان

کردون برای سایهٔ خورشید مملکت — از کوه خیمه ساخته وز ابر سایبان

وین اطلس منقش نه توی زرنگار — چتری بلند بر سر خرگاه خویش شان

بعد از کیان بملک سلیمان ندا دکس — این ساز و این خزینه و این تشکر گران

در دشت روم خیمه زدی وز غزیو کوس — تا در دهشت رفت و بیابان سیستان

در قصر رود تا — فتاد — در قصرهای قیصر و در خانهای خان

آن کیست تا بملک کند با تو همسری — از مصر تا بروم و ز چین تا بقیروان

سالی دگر ز قیصر آرند سیم و زر — وز چیبت آورند بدرگه خراج جان

تو شاکری ز خالق و خلق از تو شاکرند — تو خالقی بدولت و ملک از تو شادمان

اینک بطرف گلشن و ایوان همیروی — با بندگان سمند سعادت بزیر ران

ای ماهی که از صف کروبیان قدس — فیضی رسد بخاطر پاکت زمان زمان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita



درد و جهانش مکان نیست که آگاه نیست
کان وی از معدلت جای بود لامکان

عالم علوی بود جلوه گه مرغ ما
انجز او بود گلشن باغ جنان

تا دم وحدت زدی
حافظ شوریده حال

خامه توحید کش بر
ورق انس و جان

رشک سمند جمشید و کیقباد
تاج تو عین افسر دارای داوران

تو آفتاب ملکی و هر جا که میروی
چون سایه از قفای تو دولت رود دوان

ارکان بزرد و چو تو کوهی بهیچ قرن
گردون نیاورد چو تو اختر بصد قران

بی طلعت تو جان مکرم آید بکالبد
بی نعمت تو مغز نه بندد در استخوان

هر دانشی که در دل دفتر نیامدست
دارد چو سبب خامه تو بر سر زبان

دست ترا بابر که آرد شبیه کرد
با پایه جلال تو افلاک سایبان

وز دست بحر جود تو در هر دو ستان
بر چرخ علم مهری بر فرق عقل تاج

در چشم فضل نوری در جسم ملک جان
علم از تو با کرامت فضل از تو با شکوه

شرع از تو در حمایت دین از تو در امان

ای خسروی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات ... بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

هوس مکن جز لب دلدار و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

ای شام بکوی ما گذر کن ... وی صبح بحال ما نظر کن

از ظلمت شب تنم نفیر سود ... یارب شب ظلمتم سحر کن

کر کشته شوم بداغ هجرت ... بر کشته خویشتن نظر کن

ای باد سحر بکوی یار ... خود را بر تیغ او سپر کن

از زلف کمان کشش سراسر ... وز ناوک غمزه اش حذر کن

چون یار سر وفا ندارد ... از دست جفای او سفر کن

ای دل چو نمی رسی بمقصود ... دم در کش و قصه مختصر کن

حافظ اگرت هوای وصل است
بر خیز چو شمع ترک سر کن

فاتحه خوان چو آمدی بر سر کشته بجان ... لب بگشا که میدهد لعل لبت بمرده جان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای آشکار پیش دولت هر چه کردکار — دارد همی بپرده غیب اندرون نهان

داده فلک عنان ارادت بدست تو — یعنی که من کیم بمراد خودم بر آن

خصمت کجاست برکف پای خودش فکن — یار تو کیست بر سر و چشم منش نشان

هم کام من بخدمت تو — کشت منتظم

هم نام من بمدحت تو — کشت جاودان

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن — منم که دیده نیالوده ام ببد دیدن

بمی بپرستی ازان نقش خود ببر آب زدم — که تا خراب کند نقش خود پرستیدن

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم — که در شریعت ما کافریست رنجیدن

برحمت سر زلف تو دل نقدم در سر — کشش نبود از آنسو چه سود کشیدن

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب — که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست — بدست مردم چشم از رخ تو گلچیدن

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس — که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن

درون دیده و دل دیده و کریه بدید — که روی و دست بدان دیده میتوان دیدن

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مطلوع ترز نقش تو صورت نه بست باز — طغرا و بس ابروی مشکین مثال تو

تا پیش تخت باز روم تهنیت کنان — کو مژده زمقدم عید وصال تو

آن نقطه سیاه که آید مدار نور — عکسی است در حدیقه پنیش زخال تو

تا آسمان زحلقه بگوشان ما شود — کو گوشه زابروی همچون هلال تو

در صدر خوابه عرض کدامین جفا کنم — شرح نیازمندی خود یا ملال تو

حافظ درین کمند سر — سرکشان بس است

سودای کج مبر که — نباشد مجال تو

ای خون بهای نافه چین خاک راه تو — خورشید سایه پرور طرف کلاه تو

نرگس کرشمه میبرد از حد برون خرام — ای جان فدای شیوه چشم سیاه تو

خونم بخور که هیچ ملک با چنین جمال — از دل نمایدش که نویسد گناه تو

آرام خواب خلق جهانرا تو ئی سبب — زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو

با هر ستاره سر و کاریست هر شبم — از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو

یاران و همنشین همه از ما جدا شدند — ما ئیم و آستانه دولت پناه تو

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ایکه طبیب خسته بروی زبان من ببین — کز دم و دود سینه ام بار دلست بر زبان
جان و دلم ز خال تو هست بآتش وطن — چشم ازان دو چشم تو خسته شده است و ناتوان
بار نشان حرارتم ز آب دو دیده بین — نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان
آنکه به پرسش آمده فاتحه خوانده میرود — کو نفسی که روح را میکنم از پیش روان
گرچه بت استخوان کرد ز مهر کرم در فتد — هیچو تم نمیرود آتش مهر ز استخوان
آنکه مدام شیشه ام ازمی عیش میدهد — شیشه ام ار چه میبرد پیش طبیب هر زمان

حافظ ز آب زندگی — شعر تو داد شرح تم
ترک طبیب کن بیا — نسخه شعر من بخوان

ای آفتاب آینه دار جمال تو — مشک سیاه مجمر گردان خال تو
صبح سرای دیده بشستم دلی چه سود — کین خانه نیست در خور خیل خیال تو
در اوج ناز و نعمتی ای پادشاه حسن — یارب مباد تا بقیامت زوال تو
در چین زلف ای دل مسکین چگونه — کآشفته گفت باد صبا شرح حال تو
برخاست بوی گل ز در آشتی در آی — ای نوبهار فرخ فرخنده فال تو

بطلع تر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور — با ما سری چه داشت خدا را صبا بگو

در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست — ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

جان پرور است قصهٔ ارباب معرفت — این معرفت بیاور و با یار ما بگو

گر دیگرت بران در دولت بود گذر — بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو

مرغ چمن ز کریهٔ من دوش می گریست — آخر نه واقفی که چه وقت ای صبا بگو

برهم چو میزد آن سر زلفین مشکبار — رمزی از و بپرس و حدیثی ز ما بگو

هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر — ستاریا نه ما جرای گناه گدا بگو

بر این فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان — با این گدا حکایت آن پادشا بگو

آنکس که منع ما ز خرابات میکند — کو در حضور بر من این ماجرا بگو

ما کوشه دار صورت بستیم ای عزیز — با یار آشنا سخن آشنا بگو

آنکس که گفت خاکه رهِ دوست توتیاست — کو این سخن معاینه در چشم ما بگو

دلها بدام زلف چو بر خاک می فشاند — با آن غریب ما چه گذشت آشنا بگو

حافظ اگرت به مجلس او راه میدهند — می نوش و ترک زرق ز بهر خدا بگو

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن عم دود آه تو

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از لولو و لالای تو

آفتاب صبح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو

گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاکپای تو

جلوه گاه طایر افلاک گردد هر کجا
سایه اندازد همای چتر گردون سای تو

در رسوم شرع حکمت با هزاران اختلاف
نکته ئی هرگز نشد فوت از دل دانای تو

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست
راز کس مخفی نماند بر فروغ رای تو

آنچه آنش ز معدن بلاغت میچکد
طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکرخای تو

آنچه اسکندر طلب کرد و بتاریکی نیافت
جرعه بود از زلال جام جان افزای تو

حافظ اندر حضرتت لاف غلامی میزند
بر امید عفو جان بخش جهان بخشای تو

ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

ماخوذ از

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مرثیا

منکه ملول گشتمی از نفسی فرشتگان — قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

مهر درخت سرشت من خاکدر بهشت من — عشق تو سرنوشت من راحت من رضای تو

دولت عشق بین که چون از سر فقر فخر شم — گوشهٔ تاج سلطنت می شکند گدای تو

خرقهٔ زهد و جام می جای دعاست شاه من — اینهمه نقش میزنم در طلب هوای تو

شاه نشین چشم من تکیه گه خیال تست — جای دعاست ماه من بیتو مباد جای تو

دولت گدای عشق را کنج بود در آستین — زود بسلطنت رسد هر که بود گدای تو

خوش چمنیست عارضت خاصه که در بهار حسن

حافظ خوش کلام شد مرغ غزل سرای تو

خط عذار دوست که بگرفت ماه ازو — خوش حلقه ایست لیک بدزیست راه ازو

ابروی دوست گوشه محراب دولتست — انجا بمال چهره و حاجت بخواه ازو

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار — کاینه ایست جام جهان بین گه آه ازو

کردار اهل صومعه ام دل سیاه کرد — این دود بین که نامه من شد سیاه ازو

صوفی مرا ز صومعه برد از ره طریق — بنگر که کار من بچه سان شد تباه ازو

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بجان پیر خرابات وحق نعمت او — که نیست در سر من جز هوای خدمت او

بهشت اگرچه نه جای گناه کارانست — بیار باده که مستظهرم برحمت او

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد — که زد بخرمن من آتش محبت او

بر آستانه میخانه گر سری بینی — مزن بیای که معلوم نیست نیت او

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست — که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب — نوید داد که عاست فیض رحمت او

صد آفرین خدا بر بلای آن طوفان — که از شراب کهن یافتیم لذت او

دلا طمع مبر از لطف بی نهایت یار — که نیست جز کرم و رحم خلق رغبت او

نمیکند دل ما میل زهد و توبه ولی — بنام خواجه بکوشیم و قرّ دولت او

مُدام خرقهٔ حافظ به باده در گرو است — که نیست طینت او

مگر ز خاک خرابات بود طینت او

تا بنفشه میدهد طرهٔ مشکسا بتو — پرده غنچه میدرد خندهٔ دلگشا بتو

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مران — کز سر صدق میکند هر سحری دعا بتو

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گلبن عیش میدهد ساقی گلعذار کو — باد بهار میوزد باده خوشگوار کو
هر گل نو ز گلرخی یاد همیدهد ولی — کوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو
مجلس بزم عیش را غالیه از مرا نیست — ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کو
حسن فروشی کلم نیست تحمل ای صبا — دست زدم بخون دل هر خدا نگار کو
خیز که شمع صبحدم لاف ز عارض تو زد — خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو
گفت ز لعل من مگر بوسه نداری آرزو — مردم ازین هوس ولی قدرت اختیار کو
حافظ اگرچه در سخن — خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون — طبع سخن گذار کو

مرغ سبزفلک دیدم و دامن مه نو — یاد دم از کشته خویش آمد هنگام درو
گفتم ای بخت بخوسبیدی و خورشید دمید — گفت با اینهمه از سابقه نومید مشو
تکیه بر اختر شبگرد مکن کان عیار — تخت کاوس بسرد و کمر کیخسرو
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک — از فروغ تو بجوشد رسد صد پرتو
گوشوار در و لعل از چه گران دارد گوش — دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ساقی چراغ می بره آفتاب دار — کو بر فروز مشعلهٔ صبحگاه ازو
ای بروی نامهٔ اعمال مافشان — بتوان مگر ستر و حروف گناه ازو
ایا ازین خیال که دارد گدای شهر — روزی بود که یاد کند پادشاه ازو
سلطان هر آنچه خواست تواند بکو بکن — من برده ام بباده فروشان پناه ازو
حافظ که ساز مجلس — عشاق راست کرد
خالی مباد عرصهٔ این — بزمگاه ازو
گفتا برون شدی تماشای ماه نو — از ماه ابروان منت سرم باد ازو
عمریست تا دلم ز اسیران زلف تست — غافل ز حفظ جانب یاران مشو ازو
مفروش عطر گل تو بهندوی زلف او — کانجا هزار نافهٔ مشکین به نیم جو
تخم وفا و مهر درین کهنه کشت زار — انگه عیان شود که بود موسم درو
ساقی بیار باده که رمزی بگویمت — از سر اختران کهن و سیر ماه نو
شکل هلال سر بسرم میدهد نشان — از افسر سکندر و فر کلاه او
حافظ جناب میر مغان بامن وفاست — درس حدیث عشق بر و خوان از و مشو

کلکتہ
Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

امید در کرم دل بکست چه گونه بر بندم ‌ ‌ ‌ دقیقه ایست نگار در آنمیان که تو دانی

یکیست ترکی و تازی ‌ ‌ ‌ درین معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن ‌ ‌ ‌ بهر زبان که تو دانی

یا مبتسما بجمالی و رجا من اللآلی ‌ ‌ ‌ یارب چه در خور آمد کردش خط هلالی

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم ‌ ‌ ‌ تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی

ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن ‌ ‌ ‌ تا در بدر بگردم قلاش و لا ابالی

می ده اگرچه گشتم نامه سیاه عالم ‌ ‌ ‌ نومید کی توان بود از لطف لایزالی

بیدل شدم ز دستش وز نار چشم مستش ‌ ‌ ‌ فی العشق معجبات یأتین بالتوالی

از جا بچیز نگذر گر زیرکی و عاقل ‌ ‌ ‌ امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی

صافیست جام خاطر دردی در صحف عهد ‌ ‌ ‌ قم فاسق من رحیق اصفا من الزلالی

دل لرزش و دیده خون شدن حسب وجود بودن شد ‌ ‌ ‌ او دیت مارانی ما للهوی و مالی

یارا کبا دبری عن موثقا و هاد ‌ ‌ ‌ ان تلق اهل نجد کلم به حسب حالی

العین ما تنامت شوقا بارض نجد ‌ ‌ ‌ و القلب ذات وجد فی ذاته انفصالی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

آسمان کو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدو جو

چشم بد دور ز رخسار تو کز عرصه حسن
بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو

آتش خرمن دین و
دل ما خواهد سوخت
حافظ این خرقه
پشمینه بینداز کرو

مرا چشمیست خون افشان ز دست آن کمان ابرو
جهان پر فتنه خواهد شد ازان چشم و ازان ابرو

غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
نگار گلشن رویست و مشکین سایبان ابرو

همیشه چشم مستت را کمان حسن در زه باد
که از پشتی تیر او کشد بر مه کمان ابرو

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش
چه باشد مه که نماید ز طاق آسمان ابرو

رقیبان غافلند از ما کزان چشم و جبین هردم
هزاران گونه پیغامست حاجب در میان ابرو

تو کاز دل نمی بندی نقاب و زلف میترسم
که محرابم بکرداند خم آن دلستان ابرو

روان کوشه گیرانرا ز رویش طرفه گلزارست
که بر طرف چمن زارش همیگردد عیان ابرو

اگر حور و پری را کس نگوید تا چنان حسنی
که آنرا این چنین چشمست و این را آنچنان ابرو

اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در وفا داری
به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

تمام شد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

آن حریفی که شب و روز می صاف کشد | بود آیا که کند یاد ز درد آشامی

حافظا کرد هر داد | دولت صحف عهد
کام دشوار بدست | آوری از خود کامی

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری | شود ز غیرت روی تو هر گلی خاری
ز گفر زلف تو هر حلقه و آشوبی | ز چشم مست تو هر گوشه به تیماری
مرو چو بخت من ای چشم مست بخواب | که در پیت ز هر سوت آه بیداری
نثار خاک رهت نقد جان من هر چند | که نیست گنج روا از بر تو مقداری
دلا همیشه مزن راه زلف دلبندان | چو تیره رای شدی کی گشایدت کاری
سرم برفت و زمانی بسر نرفت این کار | دلم گرفت نبودت غمی گرفتاری

چو لقطه گفتمش اندر میان دایره آی
بخنده گفت که حافظ بگو چه پرکاری

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی | خوش باش زانکه نبود این عشق را زوالی
در وهم می نگنجد کاندر تصور عقل | آید هیچ معنی زین خوبتر مثالی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

لِلّٰہ ذات تقدس کان الحبیب فیہا صار العقول طیرًا فی نظرۃ العزالی

خوی تو کرد در ہر کز دکر نکرد عاشق درین جواب عارف درین حوالی

الملک للہ یا ہی من جدہ وجدہ یارب کہ جاودان باد اینقدر و اینمعالی

مسند فروز دولت کان سپہر شوکت برہان ملک و ملت بو نصر بو معالی

دلبر بہ عشقبازی خونم حلال دانست فتوی عشق چوبست ای زمرہ موالی

چون نیست حال دوران در ہیچ حال تابت

حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی

زان می عشق کز و بخت شود ہر خامی کز چہ مہ رمضان است بیاور جامی

روز ہا رفت کہ دست من مسکین نگرفت ساقی سیمشاد قدی ساعد سیم اندامی

روزہ ہر چند کہ مہمان عزیز است ایدل صحبت موہبتی دان و شدن انعامی

مرغ زیرک مدر خانقہ اکنون نہ پرد کہ نہادست بہر مجلس واعظ دامی

کلہ از زاہد بدخو نکنم رسم اینست چونکہ صبحی بدمد درپش افتد شامی

یار من کر بخرامد بتماشای چمن بر سمانش زمن ای پیک صبا پیغامی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ایکه دایم بخویش مغرورے کرترا عشق نیست معذورے
کرد دیوانگان عشق مکرد که به عقل و عقیله مشهورے
مستئ عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگورے
روی زرد است و آه درد آلود عاشقان را دوای رنجورے
بگذر از نام و ننگ خود حافظ
ساغر می طلب که مخمورے

ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی لطف کردی سایه بر آفتاب انداختی
تا چه خواهد کرد با ما آب روی عارضت حالیا نیرنگ نقش خود بآب انداختی
کوی خوبی بردی از خوبان عالم شاد باش جام کیخسرو طلب کاکنون بر اسیاب انداختی
هر کسی با شمع رخسارت بوجهی عشق باخت زان میان پروانه را در اضطراب انداختی
باده خور از جام کیخسرو چو براورنگ جم شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی
گرچه از مستی خرابم طاعتی من رد مکن کاندرین تنعلم بامیدی ثواب انداختی
کنج عشق خود نهادی در دل ویران من سایه دولت برین کنج خراب انداختی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

شد خط عمر حاصل کز آنکه با تو مارا — هر گز بعمر روزی روزی شود وصالی
آنم که با تو باشم یک سال مهلت روزی — وآنم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی
چون من خیال رویت جانان بخواب دیدم — کز خواب هم نه پیند چشمم بجز خیالی
رحمی اگر بدل من کز قهر روی خوبت — شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی
حافظ مکن شکایت — از وصل دوست خواهی
زین پیشتر بیاید بر — هجرت احتمالی

ایکه در کشتن ما مسیح مدارا نکنی — سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی
دردمندان بلا بهر هلاهل دارند — قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی
سیخ ما را که توان بر دو یک گوشه چشم — شرط انصاف نباشد که مدارا نکنی
بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد — اقتدا نرسی و معشوق تمنا نکنی
نقل هر جور که از خلق کرامت کردند — قول صاحب غرضانست تو اینها نکنی
دیدهٔ ما که بامید تو دریاست چرا — بتفرج گذری برلب دریا نکنی
حافظا سجده بمحراب دوابرویش کن — که دعای ز سر صدق جزا نجا نکنی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مشتاقی و مهجوری و دور از تو چنانم کرد — کز دست نخواهد شد دامان شکیبائی
ساقی چمن و گل را بی روی تو رنگی نیست — ننشاد خرامان کن تا باغ بیارائی
در دایرهٔ مینا ما نیز یکی باشیم — لطف است اگر تو نیز اندیشی حکم آنچه تو فرمائی
صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند — ای نیست حریف ایدل تا باد به پیمائی
یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم — رخساره بما نمود آن دلبر هرجائی
ای درد تو ام درمان در بستر ناکامی — ای باد تو ام مونس در گوشهٔ تنهائی

حافظ شب هجران شد — بوی خوش صبح آید
شادیت مبارکباد — ای عاشق هرجائی

ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی — شرح جمال نور ز رویت روایتی
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ئی — آب خضر ز نوش دهانت کنایتی
کی عطرسای مجلس دوشین شدی — گل را اگر نه بوی تو کردی حمایتی
هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ئی — هر سطری از خصال تو از رحمت آیتی
در آتشش ز خیال رخش دست میدهد — ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

خواب بیداران بیستی و انکه از نقش خیال
تهمتی بر شب روان جیل خواب انداختی

از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست
وز حیا حور و پریرا در حجاب انداختی

از برای صید دل در کردنم زنجیر زلف
چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی

نصرة الدین شاه یحیی آنکه خصم ملک را
از دمی شمشیر چون آتش در آب انداختی

خسروی دارا شکوه ای آنکه تاج آفتاب
از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی

زینهار از آب شمشیرت که شیران را ازان
نشنه لب کردی و کردار از شراب انداختی

از فروغ عارض گلگون او
چشم پر خمار
حافظ خلوت نشین را
در شراب انداختی

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهائی
دل متوبجان آمد وقت است که باز آئی

دایم گل این بستان سیراب نمی ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانائی

دیشب گله زلفت با باد صبا کردم
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی

اندیشه خود رائی در عالم رندی نیست
کفر است درین مذهب خودبینی و خودرائی

زین دایره مینا خون جگرم می ده
تا حل بکنم مشکل در ساغر مینائی

مشتاقی و

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کلک قند شعر من زنیشکر ریاست زان غیرت طبرزد و کعبه الغزال شد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

سوز دل کباب من آفاق را گرفت — این آتش درون بکند هم سراتی

در آرزوی خاک رهِ یار سوختیم — یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی

ایدل بهرزه دانش عمرت بباد رفت — صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

دالی مراد حافظ — زین درد و غصه جست

از تو کرشمه و ز خسرو — عنایتی

ای زشرم عارضت گل غرق خوی — پُر عرق پیش عقیقت جام می

ژاله بر لاله است یا بر گل گلاب — یا بر آتش آب یا بر روت خوی

میشد از چشم آن کمان ابرو دل — از پیش میرفت و گم میکردمی

نی دمی لب بر لب مطرب نهاد — چنگ را در زیر ناخن کرده پی

اسب از زلفت نخواهد داشت دست — تا مؤذن بانگ بردارد که حیّ

در بنی عامر بسی مجنون شوند — گر برون آید دمی لیلی زحی

چنگ را بر دست نه مطرب دمی — گور کش بخراش و بخروشش زنی

عود بر آتش نه و منقل بسوز — غم مدار از شدت سرما و دی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من — کان شکر لهجه خوشخوان و سخندان میرفت

لاابالی بنمودم که مرو سود نداشت — زانگه کار از نظر رحمت سلطان میرفت

بادشاها بکرم از سر جرمش بگذر

چه کند سوخته از غایت حرمان میرفت

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار — تا تن فانی ما عین بقا گردانی

چشم بر در قدح دارم و جان کف دست — بسر خواجه که تا آن ندهی ننشانی

همچو گل در چمن از ناز میفشان در من — زانگه دریای تو دارم سر جان افشانی

بیمثالی و مثالی نوازای مطرب — وصف آنماه که در حسن ندارد ثانی

دل منه ای جان من بر وعده شاه و وزیر — کس نمیداند که کارت از کجا خواهد کشاد

رو توکل کن نمیدانی که نوک کلک من — نقش هر صورت که زد در نک کرد بر وفق مراد

شاه بر دم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد — شاه هر موزم ندیده بی سخن صد لطف کرد

کار شاهان اینچنین باشد تو ای حافظ مرنج — داوری روزی نشان توفیق نصرت تیغ داد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

باد ادهانش تلخ که غیبت نبات کرد | خاکش بسر که منکر آب زلال شد
هر کس که کور زاد زما در بعیر خویش | کی مشتری شاهد صاحب جمال شد

شاها مبشری ز بهشتم رسیده است | رضوان سرشت حور وش و سلسبیل بوی
خوش لفظ و پاک معنی موزون و دلپذیر | صاحب کمال و باریک نغز و لطیفه گوی
گفتم درین سراچه زهر چه آمدی | گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی
اکنون ز صحبت من مفلس ملول شد | نزدیک خویش خوانش و کام دلم بجوی

قوت شاعری من تمر از فرط منال | متفرق شده از بنده گریزان بسرفت
نقش خوارزم و خیال لب جیحون ملیست | با هزاران کله از ملک سلیمان بسرفت
دیدمش دوش که سرمست و خرامان بسرفت | جام بر کف طرف مجلس مستان بسرفت
بارها گفتمش ای مونس دیرینه مرو | سخت میگفت و دل آزرده گریان بسرفت
وقت انگس که چو او جان سخنور بستنانت | من همی دیدم و از کالبدش جان بسرفت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

تو نیک و بد خویش از خود بپرس — چرا دیگری بایدت محتسب

زبد دور باش و به نیکی بکوش — مکن عمر ضایع بلهو و لعب

چو دونان درین خاکدانی دنی — زهر دونان ازچه پر مضطرب

چو کردی بدرگاه میر و وزیر — چه میخواهی از قاضی و محتسب

چو دانی که روزی دهنده خداست — مدار از طمع قلب منقلب

ومن یتق اللہ — یجعل لہ

ویرزقہ من — حیث لا یحتسب

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بسمع خواجه رسان بی ندیم وقت شناس
بخلوتی که در آن اجنبی صبا باشد

لطیفه بمیان آر و خوش بخند انش
بنکته که دلش را بدان رضا باشد

پس انگهش بکرم ایبقدر ز لطف بگوی
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق
بهیچ شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش برو زد و داد و عیش بداد

دگر مرانی اسلام شیخ مجد الدین
که یمن همت او کارهای خلق گشاد

دگر شهنشه دانش که عصمد در تصنیف
بنای کار موافق بنام شاه نهاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان بخش و داد

نظیر خویش نه بگذاشتند
بگذشتند

خدای عز و جل
جمله را بیامرزاد

بگذشتن فرصت ای برادر
در کرم روی چو باد باشد

دریاب که عمر بس عزیز است
از فوت شود فساد باشد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

گفتی که ترا شوم مدار اندیشه دل خوش کن و بر صبر کمار اندیشه
کو صبر و چه دل کانچه دلش میکوید یک قطره خون است و هزار اندیشه

اقسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای مارا نگذارد که درآیم از پای
تا کی رود این کرک ربائی در پی سر پنجه شیر افکن ای شیر خدای

گر همچو من افتاده این خام شوی ای بسکه خراب باده و جام شوی
ما عاشق و رندیم عالم سوزیم با ما نشین و کرنه بدنام شوی

در سنبلش آویختم از روی نیاز گفتم من سودازده را چاره بساز
گفتا که لبم بگیر و زغم بگذار در عیش خوش آویزند در عمر دراز

چون غنچه گلی قبا به بر باز شود هر کس بهوای میکده ساز شود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

درین ظلمت سرا تا کی بهوی دود نشینم — کهی انگشت در دندان کهی سر بر زانو
بنار الصبر حلت مالی سرمد جان — فطار العقل اذ عنی بمعنی الوزن عریانو
بیا ای طایر دولت — بیاور مژده دولت
علی الایام یرجینی — قوالم کالذی کانوا
بگوش جان ری هاتف ندا در داد — ز حضرت احدی لا آله الا الله
که ای عزیز کسی را که خوار بینی بنصیب — حقیقت آنکه نیاید بزور منصب و جاه
بآب زمزم و کوثر — سعید نتوان کرد
کلیم بخت کسی را — که ما فقند سیاه
ای معاصل عالی مدرت از حقد و حرص — وی بمر آذات میمون اخترت از زرق ریو
در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را — از فرشته باز گیری و انگهی بخشی بدیو

سرای مدرسه و بحث علم و طاق رواق — چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست
سرای قاضی یزدان چه منبع فضل است — ولی چه سود که علم نظر در انجا نیست

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بمقام

ماهی که قدش بسرو می ماند راست آئینه بدست و روی خود می آراست
دستار چو پیشکشش کردم گفت وصلم طلبی ز هر خیالی که ترا است

زلفین تو پیچ و خم و تاب از چه گرفت وان نرگس پرخمار خواب از چه گرفت
چون هیچکس برگ گلی بسر تو نزد سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت

برگیر شراب طرب انگیز بیا پنهان رقیب سفله ستیز و بیا
مشنو سخن خصم که بنشین و مرو برخیز و بهانه بر انگیز و بیا

گفتم که لبت گفت لبم آب حیات گفتم دهنت گفت زهی چاه نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ گفت شادی همه لطیفه گویان صلوات

بخشم تو که سحر با لبیت استادش یارب که فسونها برود از یادش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

فارغ دل آنکسی که مانند حباب هم در سر می خانه برانداز شود

چون باده از غم خدا بایدت جوشیدن با لشکر غم بمیتوان کوشیدن
سبز است لبت ساغر از و باده نگر می برلب سبزه خوش بود نوشیدن

زان باده دیرینه که دهقان پرورد در ره که طرب از عمر تو خواهم کرد
مستم کن و بیخبر از احوال جهان تا بیخبر جهان بگویمت ای سره مرد

ای دوست دل از صفای میمن درکش با روی نکو شراب روشن درکش
با اهل هنر کوی کریبان نبکای واز بی هنران تمام دامن درکش

لب باز مگیر یکزمان از لب جام تا بستانی کام جهان از لب جام
در جام جهان چو تلخ و شیرین نیست این از لب یار خواه آن از لب جام

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کم مباش از درخت سایه فکن آنکه سنگش زند ثمر بخشش

از صدف یاد گیر نکتهٔ حلم
هر که بردُر سرش گهر بخشش

الا ای آهوی وحشی کجائی مرا با تست بسیار آشنائی
دو تنها و دو سرگردان بهم بس دو راه است از کمین ازپیش و از پس
بیا تا حال یک دیگر بدانیم مراد هم بجوئیم ار توانیم
که می بینم کنی دست مشوش چرا کاهی ندارد خورم و خوش
مگر خضر مبارک پی درآید زیمن همتش این ره سر آید
مگر وقت وفا به وردن آمد که فاعلم لاتذرنی فردا آمد
که روزی رهروی در سرزمینی بلطفش گفت رندی خوشه چینی
که ای سالک چه درانبانه داری بیادامی بنه گر دانه داری
جوابش داد گفتا دام دارم ولی سیمرغ می باید شکارم
بگفتا چون بدست آری نشانش که از ما بی نشانت آشیانش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کوش که کرد حلقه در گوش بلا آویزد در نظم حافظ یادش

خوبان جهان صید توان کرد بزر خوش خوش بر یشان نتوان خورد بزر
یک همدم و دمساز ندارم جز آه یک مونس غمخوار ندارم جز غم

ایام شباب است شراب اولیتر هم عمر ده و مست و خراب اولیتر
عالم همه سر بسر خراب است بیا در دیر خراب همه خراب اولیتر

عشق رخ یار بر من زار مگیر بر خسته دلان خورده بسیار مگیر
صوفی چو تو رسم رهروان میدانی بر مردم رند نکته بسیار مگیر

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش
هر که نجراشدت حسگر بجفا همچو کان کریم زر بخشش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

کم مباش

روا نرا با خرد درهم سرشتم — وزو تخمی که حاصل بود کشتم

فرح بخشی درین ترکیب پیداست — که نغز شعر مغز جان و اجزاست

بیاور نکهتی ای طیب امید — مشام جان معطر ساز جاوید

که این نافه ز چیست — ضبی حور است

نه آهوی که از — مردم نفور است

سر فتنه دارد دگر روزگار — من و مستی و قصهٔ چشم یار

درین خون فشان عرصهٔ رستخیز — تو خون صراحی بساغر بریز

همی نپنم ازدور گردون شگفت — ندانم کرا خاک خواهد گرفت

و گر زند مغ آتشی میزند — ندانم چراغی که بر میکند

فریب جهان قصهٔ روشن است — ببین تا چه زاید شب آبستن است

یکی کوه پایه سر اندر سحاب — کنام پلنگ آشیان عقاب

یکی تیغ برنده سازد شغار — یکی در قلم کو شد از روزگار

همان مرحله است این بیابان دور — که گم شد در و لشکر سلم و تور

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چو آن سرو روان شد کار دانی — زباک سرو مسکین دیده بانی

مده پای کل و جام می از دست — ولی غافل مشو از چرخ بدمست

لب سرچشمه و برطرف جوئی — نمی اشکی و با خود گفت و گوئی

بنازمن چه وزن آری بدین ساز — که خورشید غنی شد کیسه پرداز

بیاد رفتگان و دوستداران — موافق کرد ابر بهاران

چو نالان آیدت آب روان پیش — مدد بخشی ز آب دیدهٔ خویش

نکرد آن همدم دیرین مدارا — مسلمانان مسلمانان خدارا

چنان بی رحم زد داغ جدائی — که گوئی خود نبود است آشنائی

برفت و طبع خوش با ما ستم کرد — برادر با برادر کی چنین کرد

تو گوهر بین و از خرمهره بگذر — ز طرز کان مکردی شهر بگذر

چو من ماهی کلک آرم بتقریر — تو از نون و القلم می پرس تفسیر

رفیقان قدر یکدیگر بدانند — چو معلوم است شرح از بر بخوانند

مقالات نصیحت گو همین است — که نیک انداز هجران در کمین است

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بمن ده که بدنام خواهم شدن — مریدی و جام خواهم شدن

بده تا روم بر فلک شیر گیر — بهم بر زنم دام این کرگ پیر

بیا ساقی آن می که حور بهشت — عبیر ملایک در و می سرشت

بده تا بخواری بر آتش کنم — مشام خرد تا ابد خوش کنم

بده تا بگویم بآواز نی — که جمشید کی بود و کاوس کی

سزایم ده و روی دولت بهبین — خرابم کن و گنج حکمت ببین

بآنم که چون جام گیرم بدست — بهبینم در آن آینه هر چه هست

بمستی توان دُرّ اسرار سُفت — که در هیچ خودی راز نتوان نهفت

الا ای همای همایون نظر — خجسته سروش و مبارک خبر

مغنی نوای طرب ساز کن — بقول و غزل قصه آغاز کن

مغنی ملولم دوتایی بزن — بیک تایی او که رایی بزن

بمستان نویدی سرودی فرست — بیاران رفته درودی فرست

مغنی بساز این نوای سرود — بگو با حریفان بآواز رود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

همان نمرلست این جهان خراب | که دیدست ایوان افراسیاب
بیاساقی این نکته بشنو زنی | که یک جرعه می به زدهیم کی
بیاساقی آنمی که عکسی زجام | بگیتی فروزد جم فرستد پیام
بیاساقی آن می که حال آورد | کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده که بس بیدل افتاده ام | وزین هر دو بیحاصل افتاده ام
بیاساقی آن آتش تابناک | که زردشت جوید باو زیر خاک
بمن ده که درکیش دنیای مست | چه آتش پرست و چه دنیا پرست
بیاساقی آن جام جم ده مرا | تعلل مکن دمبدم ده مرا
که خوش گفت جمشید با تاج و گنج | که یکجو نیرزد سرای سپنج
بیاساقی آنجام چون سلسبیل | که دلرا بغردوس باشد دلیل
بمن ده که طنبور خوش گفت دوش | که یک جرعه می به زدهیم کی
بیاساقی آن بکر مستور دست | که اندر خرابات دارد نشست
بیاساقی آن آب اندیشه سوز | که گر شیر نوشد شود پیشه سوز

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چو خواهد شدن عالم از ما هی — کدائی نه بهتر ز شاهنشهی

مغنی بگو قول و پرداز ساز — که بیچارگانرا تو هی چاره ساز

تو بنمای راه عراقم بزود — که بگشایم از دیده صد رنده رود

مغنی بیا بشنو و کار بند — ز قول من این پند دانا پسند

چه غم لشکر آرد بیار آصفی — بچنگ و رباب و نای و دفی

مغنی کجائی بزن بربطی — بیا ساقی از می بده بربطی

که باهم نشینیم و عیشی کنیم — دمی خوش برآریم و عیشی کنیم

مغنی ز اشعار من یک غزل — بر آهنگ چنگ آر اندر عمل

که تا وجد را کار سازی کنم — برقص آیم و خرقه بازی کنم

که حافظ چو مستانه — بسازد سرود

ز چرخش دهد زود — زهره درود

مغنی تو سر مرا محرمی — زمانی به نی زن دم همدمی

بمی دور کن از دلت کر غمیست — دمی در نی زن که عالم دمیست

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

که از آسمان مژده دولت است — مرا بر عدو عاقبت نوصت است

که بار غمم بر زمین دوخت پای — بضرب اصولم بر آور ز جای

مغنی از ان پرده نقشی برآر — ببین تا چه گفت از حرم پرده دار

چنان برکش آهنگ این داوری — که ناهید چنگی برقص آوری

مغنی دف و چنگ را ساز ده — بیاران خوش نغمه آواز ده

رهی زن که صوفی بحالت رود — بمستی وصلت حوالت رود

مغنی بیا با منت چنگ نیست — کفی بر دفی زن کرت چنگ نیست

شنیدم که چون غم زساند گزند — خرد سنیدن دف بود سودمند

مغنی کجائی که وقت گل است — زبلبل چمنها پر از غلغل است

بهان به که خونم بجوش آوری — دمی چنگ را در خروش آوری

بیک نغمه درد مرا چاره ساز — دلم نیز چون وی دو صد پاره ساز

مغنی چه باشد که لطفی کنی — زمی آتشم در دلم افکنی

برون آری از فکر خود یکدمم — بهم برزنی خان و مان غمم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

که شاه جهان باد فیروز بخت | با قبالش آراسته تاج و تخت
زمین تا بود منظر عدل و جور | فلک تا بود مرتع جدی ثور
خدیو جهان شاه منصور باد | غبار غم از خاطرش دور باد
بحمد الله ای خسرو جم نگین | شجاعی بمیدان دنیا و دین
بمنصوریت شد در آفاق نام | که منصور باشی بر اعدا مدام
فریدون شکوهی در ایوان بزم | تهمتن بزدی بمیدان رزم
فلک را گهر در صدف چون تو نیست | مه و مهر و جم را خلف چون تو نیست
نه تنها خراجت دهد از فرنگ | که مهراج باجت فرستد ز زنگ
اگر ترک و هند است و گر روم و چین | چو جم جمله داری بزیر نگین
همایست چتر همایون نظر | که دارد بسیط زمین زیر پر
زحل کمترین بنده ات در لیسای | سپهرت غلامی مرصع نطاق
بجای سکندر بمان سالها | بده انا دلی کشف کن حالها
سکندر صفت روم تا چین ترا ست | کراو داشت آئینه آئین ترا ست

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

با اقبال و رایی و دیهیم و تخت
بهین میوهٔ خسروانی درخت

پناه زمین و پدر شاه زمان
مه برج دولت شه کامران

که تمکین او رنگ شاهی از اوست
تن آسانی و مرغ و ماهی از اوست

فروغ دل و دیدهٔ مقبلان
و لیکن نعمت جمله صاحبدلان

جهاندار دین پرور تاجور
کز و تخت کی گشت بازیب و فر

الایی همای همایون اثر
مجسته سروش مبارک خبر

چگونه دهم شرح آثار او
که عقلست حیران در اطوار او

چو قدر وی از حد مدحت بیش
سراندازم از عجز بستوده پیش

برآرم باخلاص دست دعا
کنم روی در حضرت کبریا

که یارب بالای نعمای تو
بابرار اسمای حسنای تو

بحق کلامت که آمد قدیم
بحق رسول و بخلق عظیم

بسری که ظاهر نگردد بنقل
بنوری که مخفی است بر چشم عقل

بهر جان که جویای اسرارست
بهر دل که شوریدهٔ کارست

که شاه

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بره تا روم بر فلک شیر گیر — بهم برزنم دام این کرگ پیر
بده ساقی آن می که تیزی کند — بباغ دلم خشک پیری کند
بده تا بنوشم بیاد کسی — که هست از غمش در دلم خون بسی
بیا ساقی آن می که شاهی دهد — بپاکی او دل گواهی دهد
بمن ده مکدر دم از عیب پاک — خرامم بعشرت سر از بر مغاک
بیا ساقی آن جام چون مهر و ماه — بده تا زنم بر فلک بارگاه
چو شد باغ روحانیان مسکنم — درین ده چرا تخمه تهمتی تنم
بیا ساقی آنجام چون سلسبیل — که دلرا بفردوس باشد دلیل
بدستم ده و روی دولت ببین — خرابم کن و گنج حکمت ببین
چو مستم کنی از می بیخشت — بمستی سرود ی بگویم خوشت
بیا ساقی آن می کزو جام جم — زند لاف پیمای اندر عدم
بمن ده که یابم تمامید جام — چو جم آگه از سر عالم تمام
بیا ساقی آن باده ذوق بخش — که بر دل کشاید در ذوق خوش

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

چو دریای وصفت ندارد کنار ثنا را کنم بر دعا اختصار

ز نظم نظامی که چرخ کهن ندارد جواهر چو او هیچ زیبا سخن

ازان پیشتر کآوری در ضمیر ولایت ستان باش و آفاق گیر

زمان تا زمان از سپهر بلند به فتحی دگر باد فیروزه مند

ازان می که جان داروی هوش باد

مرا شربت و شاه را نوش باد

بیا ساقی ازمن برو پیش شاه بگو این سخن با شه جم کلاه

دل بینوایان مسکین بجوی بس انگاه جام جهان بین بجوی

بیا ساقی آن کیمیای فتوح که با گنج قارون دهد عمر نوح

بده تا بر و بیت کشایند باز در کامرانی و عمر دراز

بیا ساقی آن می که جان پرور است دل خسته را همچو جان در خور است

بده کز جهان خیمه بیرون زنم سر ابرده بالای گردون زنم

بیا ساقی آن می که حال آورد کرامت فزاید کمال آورد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بیا ساقی آن راح ریحان نسیم — بمن ده که بی زر بماند نه سیم
زری را که پیشت تکلف دریغ است — بمی ده که درمان دلها می است
بیا ساقی آن بادهٔ لعل صاف — بده تا کی از زهد تزویر و لاف
ز تسبیح و خرقه ملولم تمام — بمی رهن کن هر دو را والسلام
بیا ساقی از کنج دیر مغان — مشو دور کانجاست گنج روان
ورت شیخ گوید مرو سوی دیر — جوابش چنین گوی شامت بخیز
بیا ساقی آن جام صافی صفت — که بر جان گشاید در معرفت
بده تا صفائی بجان آردت — دمی از کدورت برون آردت
بیا ساقی آن بادهٔ چون زلال — که بر دارد از سینه سنگ ضلال
بده تا ز غم وا رهاند دلم — میسر شود حل این مشکلم
بیا ساقی از بادهٔ های کهن — بجامی بیاپی مرا مست کن
چو مستم کنی از می بیغشت — بمستی بگویم سرودی خوشت
بیا ساقی آن می که حال آورد — کرامت فزاید کمال آورد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هل این نصیحت زمن گوش کن — جهان جمله امنیت می نوش کن

بیا ساقی از بیوفائی عمر — بترس و زمن کن کدائی عمر

که می عمر باقی بغرامدت — دری هر دم از غیب بگشایدت

بیا ساقی ازمی بنه مجلسے — که دنیا ندارد وفا با کسی

حساب میت دارد این نکته یاد — که چون برد یاد افسر کیقباد

بیا ساقی ازمی طلب کام دل — که بی می ندیدم من آرام دل

کراز وصل جان تن صبوری کند — دل ازمی تواند که دوری کند

بیا ساقی آن جام پرکن زمی — که گویم ترا حال کسری و کی

بمستی توان درّ اسرار سفت — که در هیچ خودی راز نتوان نهفت

بیا ساقی ایمن چه باشی که دهر — برآنست کت خون بریزد بقهر

چو ناکام خیزد زتو رستخیز — تو در کام جان خون ساغر بریز

بیا ساقی ازما مکن سر کشے — که از خاکی آخر نه از آتشے

قدح برکن ازمی که می خوش بود — خصوصاً که صافی و بیغش بود

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بده تا بگویم ما آواز سینی — که جمشید کی بود کاوس کیی

بیا ساقی آن جام جم ده مرا — تغلل مکن دمبدم ده مرا

که خوش گفت جمشید با تاج و گنج — که یک جو نیرزد سرای سپنج

که حافظ چو مستانه سازد سرود — ز چرخش دهد زود زهره سرود

وگر هیچ جم جام گیرد بدست — به بیند در آئینه هر چه هست

بمستی درے — مایه سائی زند

دم خسروے در — گدائی زند

ایا ریح الصبا قبلی کتیب — مثالی من بجوزک لیستطیب

گذاری کن سحر بر طرف گلزار — بسرو گل زما پیغام بگذار

که بار ویش زحسن خود مزن لاف — که زرد و زی نداند بوریا باف

مکش ای سرو پیش قد او سر — ازین فکر تبه زنهار بگذر

بیا ساقی که ایام بهار است — بر غم انکه او پرهیزکار است

بده در گوش ره پند ادیبان — چه آن پند و چه آواز خطیبان

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بیا ساقی آن آب آتش خواص — بمن ده کہ یابم از خود خلاص

فریدون صفت کاویانی علم — برافرازم از پشتی جام جم

بیا ساقی آن ارغوانی قدح — کہ دل زو طرب یابد و جان فرح

بمن ده کہ از غم خلاصی دہد — نشان رہ بزم خاصم دہد

بیا ساقی آن کیمیائی فتوح — کہ یابم گنج قارون دہد عمر نوح

بدہ تا برویت کشایند باز — در کامرانی و عمر دراز

بیا ساقی آن آب اندیشہ سوز — کہ گر شیر نوشد بود پیشہ سوز

بمن ده کہ سلطان دل بوده ام — کنون دورم از وی کہ آلوده ام

بیا ساقی آن آب آتش نہاد — کہ خاک خسرد رو برآید چو باد

بمن ده کہ تا چہره صافی کنم — زمانی کہ گذشتہ تلافی کنم

بیا ساقی آن آتش تابناک — کہ زرنشت می جوید ش زیر خاک

بمن ده کہ در کیش رندان مست — چہ آتش پرست و چہ دنیا پرست

بیا ساقی آن می کہ عکسش زجام — بکیخسرو و جم فرستند پیام

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هیچکس را نیست زین منزل گزیر — از گدا و شاه و از برنا و پیر

ای که بر ما بگذری — دامن کشان

از سر اخلاص — الحمدی بخوان

یکی کوه پایان سر اندر سحاب — مقام پلنگ آشیان عقاب

ز افعی صدش حلقه اندر کمر — ز تیغش زحل را سر اندر خطر

هراسنده دیو از درِ غار او — دم اژدها در دم مار او

چنان قلعه اش کردن افراز بود — که با کرسیش عرش همراز بود

درین وادی بانگ چنگ بشنو — که صد من خون مظلومان بیک جو

بر جبرئیل را انجا بسوزند — بدان تا کودکان آتش نیفروزند

سخن گفتن کرا یارا ست انجا — تعالی الله چه استغناست انجا

چرا با بخت خود چندین ستیزم — چرا از طالع خود می گریزم

برو حافظ درین — معرض مزن دم

سخن کوتاه کن — والله اعلم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

همی میکوید ت در باغ بلبل — که جام از کف منه در موسم گل
غنیمت دان وصال گل غنیمت — همی خوردن مصمم کن غریمت
ز حافظ گوش کن — این پند یکدم
مزن بی جام دم — والله اعلم

هر که آمد در جهان پر شور — عاقبت می باید ش رفتن بگور
در ره عقبی است دنیا چون پلی — بی بقا جائی و ویران منزلی
دل منه بر این پل پر ترس و بیم — برک ره ساز و مشو اینجا مقیم
نزد اهل معنی این کاخ سه پنج — هست چون ویرانه خالی ز گنج
راستان در ره حقیقت گفته اند — عارفان این خانه را پل گفته اند
پل اقامت را نشاید در گذر — جاودان بر کس نماند در نگر
دور باش از دوستی مال و جاه — زانکه مالت مار و جاهت هست چاه
من گرفتم خود تو ئی بهرام گور — خواهی افتاد آخر اندر دام گور
گر نه گوری گور می بین گفتمت — یکزمان بیکار منشین گفتمت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

پیر غم عشقم ار چه طفلم — طفل غم عشقم ار چه پیرم
دارم سر آنکه همچو حافظ — بنشینم و صبر پیش گیرم
چون کرد زمانه ستمکار — دور از تو به بند غم اسیرم
آن به که ز صبر — رخ نتابم
باشد که مراد — دل بیابم
ای ساقی ازان می شبانه — در ده دو سه جام عاشقانه
تا در سر من ز عقل باقیست — از دست منه می مغانه
ای مطرب با تو تیز یکدم — مده می و چنگ و چغانه
هر کوی بیاد وصل جانان — چون عود بسوزم از ترانه
دیر است که آتش غم دل — در سینه همی زند زبانه
حافظ می نوش و شاد مان باش — تا چند خوری غم زمانه
چون نیست بهیچگونه پیدا — دریای فراق را کرانه
آن به که ز صبر رخ نتابم — باشد که مراد دل بیابم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای داده بباد دوستداری این بود وفا و عهد و یاری

آخر دل ریش و دردمندم تا چند بدام غم سپاری

از زلف تو حاصل ندارم جز شیفتگی و بیقراری

ای جان عزیز بر ضعیفان تا کی کنی این جفا و خواری

هر چند که سوختی بجورم کردم من خسته سازگاری

گفتم نکنم ز سر ترحم دست از ستم و جفا بداری

چون نیست امید آنکه روزی بر عاشق خسته رحمت آری

آن به که ز صبر رخ ننمایم

باشد که مراد دل بیایم

در سختی عشق اگر بمیرم من دل ز غم تو بر نگیرم

بیشک دل ماه و خور بگرید گر سوی فلک رسد نفیرم

پیوسته کمان ابروانش از غمزه همی زند به تیرم

نتوان بقلم نوشت شوقش گر تیر فلک شود دبیرم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ما میسم و غم فراق حالے تا خود بکجا رسد سرانجام
جز محنت و درد کو بیان چیست دور از تو نصیب من زایام
مقصود وجود حافظ اینجا چیست جز صحبت یار و بادهٔ جام
حالی چو نمی شود مهیا کام دل از تو ای کل اندام
آن به که ز صبر رخ ننتابم
باشد که مراد دل بیابم
ای راحت جان بیقرارم امید دل امید وارم
شادم بعنایت که در همه حال سوز غم تست ساز کارم
تا رفته از کنارم آن دوست عمری بامید می گذارم
امشب بگذشت پیتوای یار طوفان سرشک اشکبارم
تا مرگ بگیردم گریبان من دست زدامنت ندارم
چون هیچ نشد بسعی حاصل کام دل خسته فگارم
آن به که ز صبر رخ ننتابم باشد که مراد دل بیابم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای عزت گلستان طناز — برقع ز رخ چو مه بیفداز
تا من ز سر جهان بگذرم — برخیزم و توبه بشکنم باز
ای دوست ز ره گذار دیده — شد فاش میان مردمان راز
تا خود چه بود مرا سرانجام — در عشق چو هجر کرد آغاز
سرمایه عمر داده بر باد — هر کو بغم تو کشت انباز
در آتش صبر مجمر غم — می سوز دلا چو عود می ساز
حالا چو مرا نمید هد دست — بوسیدن پای آن سرافراز

آن به که ز صبر — رخ ننتابم
باشد که مراد — دل بیابم

ای سرو سمنبر گل اندام — از عارض تو خجل مه تمام
باز ای که بجز جان گذارت — بردار ز دل ما قرار و آرام
از دانهٔ خال و دام زلفت — مرغ دل من فتاده در دام
چون کام نشد ز وصل حاصل — قانع شده ام به هجر ناکام

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بادرد در آ بوشی درمان تا روح ترا مدد دهد سنی

سلطان صفت آن پری وش می آید و خلق شهر در پی

مردم نگران بروی خوبش واز شرم کرفته عارضش حی

کر زنده دلی شنوز مستان در کلشن جان ندای یا حی

حافظ غم تو چند نالد آخر من دل شکسته تا کی

بنشینم و با غم تو سازم
جان در سر کار عشق بازم

ماهی چو تو آسمان ندارد سروی چو تو بوستان ندارد

یار وی تو آفتاب دیدم نیکست ولیکن آن ندارد

از حسن تو چون کنم عبارت کز هیچ صفت نشان ندارد

حیران شده ام که هیچ وصفی در خور درخت نشان ندارد

مرغی که بسویت کرد پرواز دیکر سر آشیان ندارد

هر دل که چو جان ندارد دوست ای دوست یقین که جان ندارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای زخم غم تو مرهم دل — عشق تو امین و محرم دل
زلف تو کمند کردن جان — لعل تو نگین خاتم دل
ابروی تو بود شحنهٔ جان — چون چشم تو کشت حاکم دل
او در دل ما و ما در آتش — مارا غم اوست نه غم دل
نزدیک ست آنکه ما بدوری — گیرم سر خویش با کم دل
حافظ چه شود اگر بیابی — نوری ز حضور عالم دل
چون نیک وصال او نکردد — آسان آسان مسلّم دل

آن به که ز صبر — رخ ننابم
باشد که مراد — دل بیابم

ساقی اگرت هواست بامی — جز بادهٔ مبار پیش ما مشی
اسرار دلست در رهٔ عشق — آواز سماع و نالهٔ نی
یک مفلس با کباب در عشق — بهتر ز هزار حاتم طی
سجاده و خرقه در خرابات — بفروش و بیار جرعه می

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

جایی که شکوه شوکت اوست کردون چه بود چه جای این است

فلک از کف دست اوست دربار

شمشیر بازوش سزاوار

ای سایه رحمت الهی وی غنچه باغ پادشاهی

هرگز بشمایل تو سروی نارسته ز بوستان شاهی

هم چهره جمال را تو مهری هم برج کمال را تو ماهی

درخواستم از خدای بیچون بخشت بدعای صبحگاهی

بر نام تو مهر کرده گردون در او امر و نواهی

بر سلطنت تو بی تکلف تمکین تو میدهد گواهی

با این همه احتشام خورشید از لشکر تو یک سیاهی

نام تو یقین که می برآرد آوازه ماه تا بماهی

کردون که لطیفه ها برآرد

در چو تو در صدف ندارد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

از بهر دلم کدام تیر است | کابروی تو در کمان ندارد
چشمت نظری بما نینداخت | مست است سر جهان ندارد
منظور شهنشه است از ناز | پروای شکستگان ندارد

سلطان زمانه | ناصر الدین
شد معظم او | بعز و تمکین

شاهی که پناه ملک و دین است | در خورد هزار آفرین است
نو باوهٔ خاندان ملک است | کلدستهٔ بوستان دین است
هم نسل شهنشهٔ زمانست | هم نقد خلیفهٔ زمین است
آثار دلایل سعادت | تابنده چو نورش از جبین است
در بحر جهان بی سر و پای | انصاف که گوهر ثمین است
در خاتم قدر او نهفته | فیروزهٔ چرخ چون نگین است
هیبش بمیان کفر و اسلام | سدیست ولیکن آهنین است
انجا که کمال رفعت اوست | خورشید فلک چو خوشه چین است

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

نصرت که مباد[ا] ... گو خالی — در رزم کمینه پرده دارت
... بپاست دور دور است — تا دهر بجاست کار کارت
جاوید بدین وجاه سلطان — بادا همه چیز برقرارت
آسوده چو حافظ اند خلقان — در سایه بخت کامکارت
آراسته چون بهشت گیتی — از کوشش تیغ آبدارت

کارت همه حفظ — ملک و دین باد
تا باد همیشه — همچنین باد

در عشق تو ای صنم چنانم — کز هستی خویش در گمانم
هر چند که زار و ناتوانم — گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

کو بخت که از سر نیازی — در حضرت چو نتو دلنوازی
معروض کنم نهفته رازی — هیهات که چو نتو شاهبازی
تشریف دهد در آشیانم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای خلعت ملک بر تو زیبا — وی غرّه دولت تو غرّا
ای آمده نو عروس دولت — بر شکل و شمایل تو شیدا
انوار شکوه و شهریاری — در روی مبارک تو پیدا
بر قامت حشمت تو کوتاه — این اطلس نیلگون والا
بگذشت صدای صیت عدلت — از سقف نهم رواق خضرا
در باغ ز اشتیاق وصلت — دل سا سته خویشتن را
بر شادی مجلس تو ناهید — هر لحظه کشید جام صهبا
در آرزوی جمال روبت — نرگس همه دیده کشته عمدا
از بهر قبولیت این کوش — لولوی خوشاب کشته لالا

در قصر تو چرخ آسمانی — جز عیش مباد هیچ کارت
هر آرزوی که در دل آمد — ایام نهاده در کنارت
توفیق رفیق بر یمین است — تائید ندیم بر یسارت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

لعرت

سستی پیش نمودیم آخر من و تو نه دوست بودیم

عهد تو شکست و من همانم

گر سر ببری به تیغ تیزم از راه وفات برنخیزم

ور زانکه کنند ریزه ریزم من مهره مهر تو بریزم

الّا که بریزد استخوانم

آنها که نشان عشق جویند جز راه مزار من نپویند

خاک من زار چون بپویند گر نام تو آن دمم بگویند

فریاد برآید از رو انم

گر بگذردم به پیش خیلے هر یک بصفا به از سهیلے

از تو نکنم بغیر میلے مجنون نپنم اگر بجای لیلے

ملک عرب و عجم شتابی

گشتم صنما در آرزویت آشفته و تیره دل جویت

هر چند نمیرسم بکویت شب نیست که با فراق رویت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هر چند ستمگری ترا خواست کم کن تو ستم ورا آن نیکوست
گر زانکه دلت ز آهن و روست آخر بسرم گذر کن ای آهن سست

انکار که خاک استانم

گفتم که چو کشتیم بزاری زین پس ره رحمتی سپاری
بر دل رقم وفا نگاری تو خود سر وصل ما نداری

من طالع خود نیکو شناسم

ای بسته کمر ز دور و نزدیک استاده بخون ترک و تاجیک
در مسکن خلص الممالیک گر خانه محقر است و تاریک

بر دیده روشنت نشانم

من از تو بجز جفا نجویم بیرون ز گل وفا نبویم
الا ره بندگی نه پویم اسرار تو پیش کس نگویم

اوصاف تو پیش کس نخوانم

بسکو نه که در وفا کشودیم نه مهر ز مهر بر فزودیم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بساط نیرنگ سلاطین ... زهی بی ادبان ... زهی فساد خیالی زهی کمال تصور

... خورسند ازان رفیع تراست ... که کویم از رخ او باد چشم شپیره دور

بان بود که بعیب کسان نه پردازم ... که دور حادثه راست روز کار فتور

دلا دگر چه کرامت ز بخت مبطله ... چه به ز سلطنت گنج صبر و گنج حضور

ازان که زاده طبع نهاد شان بکراست ... نزاع نیست ولیکن به بکر پس مستور

بگوش مردم ایام ما نهیق حمار ... سماع نغمه داود دست و صوت زبور

ازان ادیب تمیز که در لغت فرد است ... سوال کن که سفر جل بهست یا انگور

حماقت جهلا نرا نباشد این مقدار ... که فکر عقل بود بر حساب آن مقصور

بغور در دل من بجز تو کس نرسد ... طبیب عشق توئی رحم کن برین رنجور

مقام نکته شناسی نه حد هر فهم است ... نمیرسد بمقصر نسیم حور و قصور

حسود خواجه مارا بگو که بد میپسند ... وگرنه دور زمان جز بدت جزا ندهد

مکن بسنجه که هرگز بعقل و فکر فضول ... فلک بنام تصرف بدست ما ندهد

بعوذ بالله اگر تیر آسمان بارد ... که بار در حرم کبریای ما ندهد

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

زاری فلک همه سیر دوران مرا

ای وصلتو وصل شاد مانی دایم بمراد دل بمانی

با حافظ خود بکو عیانی هر حکم که بر سرم برانی

سهل است ز خویشتن مرانم

زخواب مستی دوشین چو دیده بگشودم سپیده دم که شدم محرم سرای سرود

بعزم آنکه کنم توبه از محبت غیر شنیده آیت تو بوا الی الله از لب حور

ازین سبب من و عشق خجاب مرتضوی خدایگان صدور خدایگان صدور

لطیفه دان سخن سنج نکته پرداز رفیع قدر کرم پیشه صبور و شکور

ازان تمایل منزون ازان جمال جمیل شکیب نیست بده ساقیا شراب طهور

تو رهنمای و ای شبچراغ بیدار ان وکرنه برکه کنم عرض قصه المصدور

اگر نه نور انا الله بود که افروزد شبان وادی ایمن چراغ آتش طور

ازین چه جرم تو باشد که خواند خواجه مرا سیاهکی که سرکنده مغز کین کافور

چو آفتاب برآمد چراغ هرزه مکوش بجای روز منور مجو شب دیجور

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

لسباط

آرزوی بخشیدت اسرار میدارد نگاه

[illegible] تصویر تو آمد [illegible]

[illegible] سرت [illegible]

ساز چنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص

دوستداران دوست کام اند و حریفان باد آب

پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواه

ساقیا عشرت کزین

دور ازین بهتر نکرد

حال ازین خوشتر نکرد

حافظا ساغر بخواه

حسن این نظم از بیان مستغنی است

بر فروغ خور کسی جوید دلیل

آفرین بر کلک نقاشی که داد

بکر معنی را چنین حسن جمیل

عقل در حسنش همی یابد بدل

طبع در وزنش نمی بیند عدیل

معجز است این نظم یا سحر جلال

هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

کس نداند گفت

شعری زین نمط

کس نیارد سفت

دری زین قبیل

آفرین باد بر چو تو فرزند

ای نکوسیرت و شایسته رسوم

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

بحق نعمت حاجی قوام ماند بد — زهر مصلحت دهر نماند بد

بآنکه در نظر جم — جهان بیارائید

بترک گوهر جام — جهان نماند بد

فسانه چرخ نه بینم و نشنویم همی — که جمشیها همه گورست و کوشها همه گرد

بساکنان که مه و مهر باشدش بالین — بعاقبت زگل و خشت کردش بستر

چه فایده زره چون کشاد تیر قضا — چه منفعت زحذر یافتاد زخم قدر

اگر ز آهن و فولاد سور حصن کنند — بوقت وعده اجل اندر آیدش از در

بلذت و خوشی عیش خویش غره مشو — که ظلمت از پی نورست و زهر زیر شکر

دری که بر تو کشاید در هوا بکشای — ره که با تو نماند ره هوس مسپر

دمی تو بخت بخواهد کشید تخت بدم — بر تو دشمن خواهند در دو رنج مبر

سپهر کشت چو دایه گریز ازین در به — زمانه کشت چو مادر گریز ازین مادر

براهت اندر جایت سر نهاده بهر — بجامت اندر زهریست نه چشیده مخور

عیار چرخ ببین و نهاد دور نگر — بساط دهر نورد و لباس از بدر

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ش اگر بقصد تو آمده است | وگر نیالم کوبید ترا ز میخانید

بس [illegible]

غمی نباشد زآنرو | کی جاویدان
دری نه بندد | تا دیگری نه بگشاید

درونش مطلقا بی بهره باشد | که در دنیا رشادی بهره رود
بود از شب شادی صایم الدهر | که جلاب طرب از دهر جوید
کسی کو نوش دارد | جوید از دهر
کدامین نوش دارد | زهر جوید

مدتی در طلب مال و جهان کردم پی | تا خبر با خبرم شد که نفعش ضرر است
عوض هر چه بمن داد فلک باز ستاند | نکند فایده فریاد جوانی ضرر است
عمر ضایع شد و از مال و وفائی نامد | اندوه عمر کنون از همه عمها بتر است
بعد ازین یک نفس از عمر بملک دو جهان | نفروشم که بچشم دو جهان مختصر است
گنجها یافتم اندر دل ویرانه ز سر | کر چه بحر است ضمیری که سراسر گهر است

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

در کهت از قضای بد محفوظ

تنم ز چرخ فلک یکزمان نیاساید دلم ز اندوه جانان همی بغر ساید
ز بحار حسرت چون پر شود دل مردم ز دیدهام باران غم فرو آید
از بس غبن که بدیدم خیان شد که مرا نسیم صبح بگیرم ز جای برباید
ز چشم من رخ زردم چو دید نتوانست ازان بخون دلش دم بدم بیالاید
اگر به پند بد خواه روی من روزی بچشم او رخ من زرد رنگ بنماید
زمانه نیز بر انجا که فتنه باشد چو نوعروس بچشم منش بیاراید
چو من بمهر دل خویشتن فرو بندم حجاب دور کند فتنه بدید آید
زمانه تا بربود از من آنچه بود مرا بغیر محنت من نزد کان نمی آید
لقب تنها دم از آن روز فضل محنت را مگر که فضل مرا سم زمانه بر باید
چرا نگرید چشمم چرا نناله کوشش چه کوه کم شود م صبر غم بغراید
چو دوستدار من از من گرفت بیزاری چه کونه دشمن من بر تنم بخشاید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ش آنکه مقصد تو آمده است حیف بود تمام زنهار

خورسند باش و طامع از بوستان مجو از بهر روزی نان مطلب ترشه زنهار

حافظ مبر تو حاجت پیش خود نزد هیچکس

در برست چو سیمین بهمند مکره زنهار

منود مهتری چو دست دهد روز تا شب شراب نوشیدن

یا طعام لذیذ را خوردن یا ملون لباس پوشیدن

یا از آنها که زیر دست تواند هر زمان بی سبب خراشیدن

من بگویم که مهتری چه بود که توانی زمن نیوشیدن

همکنان از غم رهانیدن در مراعات خلق کوشیدن

آن کیست کو بحضرت سلطان راه کند کز در چرخ کشته شرمسار بهاء بدید

رندی نشسته بر سر سجاده قضا شخصی دگر بمرتبه بالاتری رسید

آن یک بگفت چشم و چراغ جهان منم وان شخص گفت نقطه دو بین ام آفرید

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

مالک ملک قناعت چو شدم گفت بمن

غم مخور شاد مشو زانکه جهان درگذر است

مدتی پیش پادشاه و وزیر به ندیمی و شاعری بودیم

دل و جان غرق ریاست و روز بمدایح و ثنا بفر سودیم

گاه در بزم و گاه در محفل هر کسی را بقدر بستودیم

آخر الامر چون نظر کردیم کشت روشن چو باد پیمودیم

تا سر کار خویشتن رفتیم سخن شیخ و پیر بشنودیم

طمع از مال و جاه ببریدیم بر تن و جان خویش بخشودیم

خوش بگنج کنون چو حافظ زهد

ما دو صد عافیت بیاسودیم

گردون دون اگر دو سه روزی نگاه تو دوری کند مباش بدان غره زینهار

خورشید را شعاع بود عام مستعان کو خواهد ناید از جهت ذره زینهار

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

وکل اخ یفاخ اخوه

یفاخر مثلک الفرقدانی

شکر توفیق همراه تواند خیز اگر بر عزم تسخیر جهان

ه وجلال پیشگاه و منزلت آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی

نگ این نیلی خم زنگار فام کار بر وفق مراد صبغة الله میکنی

ت و نیم اورد بس سودی نکرد فرصت باده اگه هفت و نیم باده میکنی

ا داد کرا بحر کفا ای جناب تو با نواع هنر ارزانی

رفت و همه آفاق گشاد صیت مسعودی و آوازشه سلطانی

ت مکلهم غیب احوالم زانکه شد روز میزم چو شب ظلمانی

پیند و خشم از شاه و وزیر همه بر بود چو گوی فلک چوگانی

جهان دید خیالم که سحر گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی

استر من چه میخواد تو ترا افشاند بمن گفت

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

ای متصف زمانه زبهر خدا مکن

شاید ار

مرزه

مو

ی ہری پاک دانشتی دریاد برات نقطه شرمسق مدار بایستی

گر سرای جہانرا سر زبانی نیست بخلق آن به ازین استوار بایستی

زمانه گر ز تقلب نیاشتی کارش بدست صاحب عیار بایستی

در آفتاب نکردی کسوف جام زرش چرا تهی زمی خوشگوار بایستی

پرورزگار حسود این کریم بیش مدار بعمر مهلتی از روزگار بایستی

چو دستگیری ازو بود بینوایانرا مدار عمر خویش پایدار بایستی

دریا خلعت حسن و جوانی کرش بودی طراز جاودانی

در لیقا نامه کرد اگر این خوی بجوامرد رفت آب زندگانی

چنان رفت حکیم آنهائی

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita



Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita

هیچ تعبیر نمیدانش ایخواب که چیست
تو بفرمای که در نیهم ندارم تاب

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندر خم این طاق نیلین
بجای لوح سیمین بر کنارش فلک بر سر نهادش نوع نسلین

بمن پیام فرستاد دوستی روزے که این نتیجه کلکت سواد پندارے
بس از دو سال که بخت بخانه باز آورد چرا ز خانه خواجه بدر نمی
چه جای آنکه ز پیوند کاوش خون مرا بخبر ملازمتش نیست علت غ
بکیل قاضیم اندر کلدرس کرد است بکف قباله دعوی چو بار شید
اگر برون نهم از آستان خواجه قدم معاملم سوی زندان دیر سوے
جناب خواجه پناه منت و کرا انجا کسی بفرش زند از مردم تفا
تو حاکمیت بزرگی بندگان وزیر بسیش بشکافم دماغ سوے
نشه باد کشاد در شب کاه ز مهر کمر به بندگیش ب

Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita



Persian Manuscript from the Residence of Kashi Nath Pandita